

مجموعه سبزهها جلد ۶۴

آثار حضرت اعلی

به نام یزدان مهربان

با درود فراوان،

بدین وسیله به اطلاع پژوهشگران و دستداران آثار بابتی و بهائی می‌رساند:

طی مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل‌های ورد Word آثار مندرج در مجموعه «کتاب‌های جلدسبز» ارائه می‌گردد. کتاب‌های جلدسبز، کتاب‌هایی است که عمدتاً طی دهه‌ی پنجاه خورشیدی، توسط محفل ملی بهائیان ایران، عجلالتا جهت حفظ، تکثیر شده است. فایل اسکن‌شده‌ی این کتاب‌ها، پیشتر در برخی از وبگاه‌های اینترنتی از جمله کتابخانه‌ی بهائی (<https://bahai-library.com>) و کتابخانه‌ی افنان (<https://afnanlibrary.org>) موجود بود. اما مجموعه‌ای که اینک تقدیم می‌شود، فایل ورد همان کتاب‌هاست که قاعدتاً از حیث جستجو و قابلیت کپی برداری از عبارات، کارایی بیشتری برای پژوهشگران عزیز دارد.

فایل ورد در دنیای امروزی همچون قلم و کاغذ الکترونیکی می‌ماند و حکم کاغذ و قلم و دوات محققین قدیمی را دارد که با آن می‌نوشته‌اند و تأملات خود را مکتوب می‌داشته‌اند. معاصرین ما از طلبه و دانشجو گرفته تا محقق و پژوهشگر و استاد، استفاده‌های زیاد و متنوعی از فایل‌های ورد می‌کنند و آنها را عصای دست خود می‌سازند. اما بر اهل فن پوشیده نیست که وثاقت و اعتبار محتویات فایل‌های ورد، به دلیل ماهیت خاصی که دارند، خصوصاً به‌خاطر امکان تغییر، دست‌خورده شدن تایپ متن و درهم ریختن حروف‌چینی واژه‌ها، از نوع خاصی است و در قیاس با متن اصلی و نسخه‌ی اسکن از متن اصلی در مقام برتر قرار ندارد. با این همه، امروزه طیف وسیعی از افراد متخصص و غیرمتخصص این ابزار الکترونیکی مفید را، با وجود چنین نقیصی مورد استفاده قرار می‌دهند و از مزایای آن برخوردار می‌شوند. به تهیه‌ی فایل ورد از آثار بهایی نیز می‌توان از همین دریچه نگریست؛ ضمن آنکه بهترست که برای حفظ شأن و مقام والای نصوص مبارکه تلاش شود تا حتی المقدور فایل‌هایی از متون بابتی و بهایی تهیه شود که اشتباه و اشکال کم و نادری داشته باشند. نظر به همین مطلب، بسیاری از فایل‌ها در مجموعه‌ی حاضر مقابله و تصحیح شده است. در تصحیح آثار مندرجه در مجموعه‌ی جلد سبزه‌ها به چند نکته توجه شده است:

۱- در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، نسخه‌های جلدسبز با سایر نسخه‌های چاپی یا خطی موجود مقابله و تصحیح شد. در خصوص آثار حضرت باب، با توجه به اینکه هر یک از نسخ در دسترس ما دارای اشکالاتی بود و نمی‌توانستیم هیچ نسخه‌ای را بتمامه مبنا قرار دهیم، برآن شدیم تا در مواردی که به نظرمان اشکال، اشتباه یا تردیدی وجود دارد، آن موارد را با ملاحظه‌ای کلی اصلاح و نسخه‌ی تاپپی را بر همان مبنا تهیه کنیم. در این باب برای تصحیح متن یک اثر از آثار حضرت باب در جلدی از مجلدات سبزه‌ها، نه تنها آن را با متن همان اثر در دیگر مجلدات سبزه‌ها مقابله کرده‌ایم بلکه اگر نسخه‌ای از همان اثر در اثری خارج از این مجموعه بوده، از آن نیز استفاده کرده‌ایم. در نتیجه، نسخه‌ی پیش‌رو در برخی مواضع با مندرجات نسخه‌ی اصلی (جلدسبز) تفاوت‌هایی دارد؛ اما محض ارجاع‌دهی درست، شماره‌ی صفحات اصلی (شماره‌ی صفحات نسخه‌ی جلد سبز) در دل متن درج شده است.

۲- آثار حضرت بهاء‌الله مقابله نشده، اما در ضمن تایپ، تا حدی قابل قبول، تصحیح شده است.

۳- در مجموعه‌ی حاضر، برخی توابع حضرت باب که سابقا به‌طور ناقص نشر یافته (مثل کتاب صحیفه عدلیه، مندرج در جلد ۸۲ که فاقد باب پنجم است، و یا صحیفه بین‌الحرمین و صحیفه اعمال سنه که بیشتر مختصرا نشر یافته) با توجه به سایر منابع به‌طور کامل، و تصحیح‌شده، منتشر می‌شود.

۴- در مجموعه‌هایی که سابقا و از روی اضطرار منتشر شده بود نواقص عمده‌ای به چشم می‌خورد: از جمله، تفسیر «بسم‌الله» که در چندین مجموعه بدون مقدمه و خطبه نشر یافته بود، و یا تویع حروف مقطعات قرآن که نیمی از آن ناقص منتشر شده، و یا تفسیر (های هذا) در جلد ۶۰ که در داخل متن افتادگی‌هایی دیده می‌شد، و یا چند باب اول این اثر در مجموعه‌ی ۹۸ که به‌طور ناقصی منتشر شده بود. در مجموعه‌ی حاضر، همه‌ی این نواقص با توجه به مجموعه‌های دیگر برطرف شده است.

۵- در مواردی که نتوانستیم درج صحیح لغتی را تشخیص دهیم آن را نشانه‌گذاری (های لایت) کرده‌ایم و یا با چند علامت سؤال (۴) آن را مشخص کرده‌ایم.

۶- برای مقابله‌ی نسخ آثار حضرت باب از نسخ مختلفی بهره برده‌ایم. از جمله، از تمامی مجلدات جلدسبز استفاده کرده‌ایم. فی‌المثل در تصحیح جلد ۱۴ تفسیر «های هو» از مجموعه کتاب‌های جلدسبز تنها اکتفا به همین جلد نشده، بلکه از مجلدات دیگر مثل جلد ۵۳، ۶۷، ۸۶ و منابع دیگر نیز استفاده کرده‌ایم. افزون بر نسخه‌های جلدسبز، مجموعه‌ی پرنستون و کیمبریج و نشریات ازلیان و مجموعه شخصی خود را نیز مدنظر و پیش‌رو داشته‌ایم.

۷- در مواردی رسم الخط واژه‌ها به‌گونه‌ای انتخاب شده که برای جستجو مناسبتر باشد. مثلاً گاهی کاتب در نسخی اصل کلمه‌ی «جلالت» را به‌صورت «جلالة» نگاشته است و ما ترجیح داده‌ایم آن را «جلاله» تایپ کنیم و

در پایان یادآور می‌شود که از آغاز کار تایپ و تصحیح فایل‌های اسکن‌شده مایل بودیم که از همکاری فضلا و مطلعین جامعه در تصحیح نسخه‌های موجود، بیشتر بهره‌مند باشیم؛ اما این مهم، جز در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء، محقق نگشت.

در همین جا به‌ویژه از جناب ولی‌اله کفاشی سپاسگزاریم. کار بازخوانی، مقابله و تصحیح فایل‌های تایپ‌شده‌ی آثار حضرت باب تماما توسط ایشان انجام و نهایی شد. در عین حال، امیدواریم که در ادامه‌ی راه از مساعدت و همراهی تعداد بیشتری از یاران فاضل و مطلع مستفید شویم. ضمن آنکه از همه‌ی خوانندگان این فایل‌ها درخواست می‌کنیم تا اگر در حین مطالعه به اغلاط تایپی برخوردند آن موارد را از طریق سایت به ما اطلاع دهند. امید و هدف دیگرمان اینست که در آینده، تمام فایل‌های این مجموعه، با مقابله‌ی علمی و اسلوبی دقیق‌تر - دست‌کم در حد آنچه که در مورد آثار حضرت باب و حضرت عبدالبهاء انجام شده - تقدیم دوستان و یاران علاقمند شود.

فهرست توقیعات

صفحه	عنوان	رقم
۱	۱- زیارت شهداء قلعه	
۶	۲- دعاء توسل	
۸	۳- دعای حاجات	
۹	۴- منتخباتی از قیوم الأسماء (متن کامل در سبزه ۳)	
۱۳	۵- قسمتی از کتاب الأسماء (چهارشان)	
۱۶	۶- رساله خطاب به ملا حسین (مقدمه بسم الله)	
۱۹	۷- تفسیر بسم الله (خطبه و متن)	
۵۴	۸- تفسیر حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه"	
۵۹	۹- لوح حروفات (از پنج شان - شان آیات)	
۶۵	۱۰- لوح حروفات (از پنج شان - شان تفسیر)	
۷۱	۱۱- توقیع خطاب به ازل - وصیت نامه	
۷۴	۱۲- توقیع خطاب به محمد شاه در ماکو	
۸۲	۱۳- توقیع قهریه خطاب به حاجی میرزا آغاسی از ماکو	
۹۰	۱۴- دعاء فرج	
۹۱	۱۵- از توقیع قائمیت	
۹۴	۱۶- یک برگ از اثری	
۹۵	۱۷- دعاء فی یوم الجمعة	

زيارت شهداء قلعه

*** ص ١ ***

زيارت شهداء الذين فدوا انفسهم لاسم الله الافريدوس قدوس قدوس قدوس قدوس قدوس قدوس قدوس
قدوس انما البهاء من الله الذى لاله الا هو على فؤادك وفؤاد من فى فوادك وعلى روحك وروح
من فى روحك وعلى نفسك ومن فى نفسك وعلى جسدك ومن فى جسدك ثم العلاء من الله
على فوادك وفؤاد من خلق من نور تسيحك وعلى روحك ومن خلق من روح تحميدك وعلى
نفسك ومن خلق من نفس توحيدك وعلى جسدك ومن خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت وليس
فوقك ذا ارتفاع مثلك و دنوت و ليس دونك ذا ديو مثلك سبحت الكينونيات كلهن من ساذج
تسيحك و حمدت من الذاتيات كلهن من كافور تحميدك و وحدت النفسانيات كلهن من جوهر
توحيدك و كبرت الانيات كلهن من مجرد تكبيرك

*** ص ٢ ***

كل يسبحون الله بك و كل يقديسون الله بك و كل يوحدون الله بك و كل يكبرون الله بك فقد
عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت عن الاقتران بها كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت و
رزيتك على مقام فرقت الرزايا عن الذكر معها من كل الممكنات فوعزتك ما من شئ من دون الله
الا و انه هو باقى لك و مستقر فى ظلك و مسبح لله بما قد سبحت و مقدس لله بما قد قدست و
موحد لله بما قد وحدت و مكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لاتزال كنت فى علو القدس و الجلال و
لاتزال انك لتكونن فى سمو القدس و الجمال انت الظاهر بظهور ربك و الباطن ببطون ربك و
الاول حيث لا اول غيرك و الآخر حيث لا آخر دونك قد تعرجت فى الابداع الى افق ما سبقك
من احد و استقلت فوق كرسى عزتك فى اعلى افق الرضوان حيث

*** ص ٣ ***

لم يكن عند الله اعلى منه فلاشهدنك و كلشيع بان دمك طهر طاهر مطهر و ان بفاضل ذكره قد
طهرت كينونيات الممكنات و قدست ذاتيات الجوهريات و خلصت نفسانيات المجردات و صفت
كل شئ من حد الاشارات فكيف اذكرنك يا محبوب فوادى و مليك عزى و امضائى و سلطان بدئى
و آخرتى و ان ما فى الوجود قد خلق بنورك و ما فى الفقود يخلق بظهورك انت الذى لم تزل كنت

عزیزا و کل بعزتک يتعززون و ماصرت ذليلا فى شأن و ان حين الذى قد استقلت سلطان جسمک فوق التراب کل يعبدون الله بک و لا يرون فيک الا الله هل من عز شامخ يعدک هذا و هل من مجد باذخ يشبه هذا اذ کل ليکبرون الله بک و بعظمتک فما ابهى من ثمرة عليه مثلک و ما اعلى من جوهره طرية شبهک

ص ٤

فلاشهدن الله و کل شى بان الله قد طهرک عن المثل و اتاک ما لم يؤت احدا من خلقه لأملك الارض و ما عليها بل ملک الرضوان و من فيها حيث لا يخطر على فؤاد ذکر عظمة او كبرياء الا و انه وافد عليك بذکر الخضوع و نازل برحل فنائک بمنتهى ما يمكن فى الخشوع فوحقک على من فى البيان ما نقص عنک قدر خردل من شىء و استعرجت بکلک الى ان استملکت کل شى من يقدر على ثنائک او يحيط بعرفانک و انک قد قطعت الصراط يوم الذى لاحد لاوله و لا حد لآخره اقرب من ان يذكر الکاف بالنون و کنت قائما على حبک فى مواقع حزنک کانک کنت جبلا فى الابداع لن يقدر ان يحركنک ما فى الاختراع لم يزل الله يصلين عليك و لم يزل الله ينظر الى زوار تربتک لديک لما

ص ٥

قد وحدت الله ربک بكل ما يمكن فى الامکان و ما اخذک لومة لائم قدر شىء فى الاختراع قد خرقت من لم يعبد الله و ادخلته فى النار بما لاتعرفنه لنفسک و مزقته من کل ممزق بما اكتسب فى حقک ما لا يمكن ان یکسب من احد اذ لو عرفت نفسک هذا ليسجدن بين يديک ولا يرفعن راسه حتى يموت و كيف يقدر ان يعارضک بالخطرات لا و عزتک لم يكن جنة لمقريبک اعلى من عرفانهم نفسک و رضائهم فى ذاتک و صبرهم فى حبک و عزهم بالذكر معک فى مقعدک و لم يكن لمن قد استکبر عليك نارا اشد عما اكتسب اذ ما يلحقنه من کل نقمة ثمرة ذلك اذ ان الله سبحانه اذا شاء ان يعذب عبدا يجرى من يديه عصيانه و الاحتجاب عن طلعتة ما يسجد له بالليل و النهار بامضائه

ص ٦

و اذا اراد الله ان يدخل احدا فى رضوانه ليلهمنه الهدى من عنده و ليوفقنه على ما يقربه اليه اذ ما يتفرع على ذلك كل الخير و ما يتفرع على الاول كل الشر و انى لاصلين عليك و على من احبك و على من كان معك و على من يفد بفنائك و على من يرفعن مصابك و يبكين عليك لعلو بلائك و مصابك و سمو رزيتك و امضائك و ليلعنن الله على كل من لم يكن لك و كان عليك و ان ما اكتسب فى حقك ما اكتسب قد اكتسب من قبل مثل ذلك فى حق كل مؤمن و مؤمنة بل كل شئ و ذلك مما لم يدخل الرضوان و لا يبدل ناره بالنور سرمدا و انه ليكبرن الله بك و ليلعنن على نفسه من حيث لا يعرفه و لو عرف ليقتلنه بيديه او ليهربن الى الجبال و يسكنن فى الرماد بما اكتسبت يده و ماله من ولى من الله و لا من

*** ص ٧ ***

نصير كانى لاشاهدن ملائكة العرش و الكرسي و السموات و الفردوس الاعلى و الرضوان الابهى طوافون حول تربتك و لياخذن ماء عيني من يظهر فى حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله الى من اكتسب ذلك الفضل و ليبكين عليه رضوانه و ليختصه بكل فضله و ما يمكن عند ابداعه اذ لم يكن قطرة ماء عند الله احب عما يجرى فى مصيبتك و يظهر على خد فى سمو رزيتك فلاشهدن الله و كل شئ بانى انا متقرب اليك الى الله بمقعدك و لو لم يكن فى الابداع ادنى منه و ذلك افق الذى لا اعلى منه قد جلت تلك التربة و عظمت و قدست و جللت و جملت و طرزت و استرفعت بما قد حملتك و من معك فاشهد ان روحك و ارواح الذينهم انقطعوا الى الله فى اعلى

*** ص ٨ ***

افق الرضوان عند الله فينظر الله اليهم و ليدخلن عليهم الملائكة من كل باب لكم فيها ما اشتهدت انفسكم و يزيد الله عليكم فى كل حين بفضله انه هو الفضال الكريم ثم صل ركعتين خفيفتين بحيث يكون ارق من كل ورق اذ حين ما ارادت تلك الانفس ان تعرجن الى الله كن فى شأن من الضعف بما قد قضى عليهم الامضاء فاذا فرغت قل سبحانك اللهم ان يا الهى انك انت الاول فليس قبلك شئ و انك انت الآخر و ليس بعدك شئ و انك انت الظاهر و ليس فوقك شئ و انك انت الباطن و ليس دونك شئ و انك انت القاهر و ليس قرينك من

شئ قد ارتفعت فوق كل ارتفاع و دنوت كل دنو بالامتناع فقد حركت الافلاك كلهن عند شهادة
حجتك و سكنت الاقلام

*** ص ٩ ***

فى المبدء الاعلى عند ظهور بينة طلعتك علوت فليس فوقك من شئ و دنوت و ليس دونك من
شئ ترى و لا ترى و انك انت بالافق الاعلى من يقدر ان يهرب من حكومتك و ان قهاريتك غالبية
فوق كل الممكنات و من يقدر ان يهرب من قبضتك و ان شداديتك ظاهرة على كل الموجودات
قد ادخلت فى الرضوان موحديك بما قد مننت عليهم بالعز و البقاء و اهلكت دون موحديك و
ادخلتهم فى النار بما قد اكتسبت ايديهم عدلا منك لاجود فيه فمن اشد منك اخذا و اعظم منك
بطلشا هذا اخذك لمن لم يؤمن بك حيث يلعننه كل شئ حتى انفسهم باسماء قبلهم الى يوم القيمة
و من اعظم منك فضلا و اقرب منك جودا حيث قد مننت على موحديك بما قد تنزل من عندك
عليهم الى يوم

*** ص ١٠ ***

القيمة من كل بهاء ابهاه و من كل جلال اجله و من كل جمال اجمله و من كل عظمة اعظمها و من
كل نور انوره و من كل رحمة اوسعها و من كل كلمات اتمها و من كل اسماء اكبرها و من كل عزة
اعزها و من كل مشية امضاها و من كل علم انقذه و من كل قدرة مستطيلها و من كل قول ارضاه و
من كل مسائل احبها اليك و امنعها لديك و من كل شرف اشرفه و من كل سلطنة ادومها و من كل
ملك افخره و من كل علاء اعلاه و من كل ما احبته او تحب ما ينبغى لعلو جودك و سمو فضلك
اذ من قد ذكرته يذكره كل شئ و من انتقمته عنه باخذك ينتقم من عنه كل شئ فما اعلى علو بطشك
واخذك و ما اكبر سمو انتقامك و قهرك و ما اعظم من اردت ان تهلكه بدون حبك اذ كل فى
كل ظهورك من لا يخطر بقلبه دون حبك يحتجب

*** ص ١١ ***

عن ظهورك و يدخلن فى نار دون حبك ولكن ذلك ذلك البغى الذى قد افنيته و شئونه فى ظله
يذكر فترفعن اللهم شجرة محبتك بما فيها و عليها اذ لا يحصى احد ظهوراتها دونك و لتهلكن اللهم
شجرة دون محبتك بما فيها و عليها اذ ذلك فى مقعدها لاعد له الا اذا طهرت الارض عنها فاذا

يحتجب كينونيات النارية فى انفس من فيهم من قبل و اذا ليظهرن الايمان ولكن قلوبهم محتجبة حيث لا يقرون بحبك فى الحروف الاولى و من يحبك و على ما اشهدتنى يا الهى فى اعظم الاسماء و اكرم الامثال من علمت دون حرف الزاء فلتنزلن اللهم محبتك على هولاء و ان شهدت فى ذلك الظهور مثل هولاء و فرضت ان يحصيه كل ذلك الى يوم القيمة بعد ما لايرضى فؤادى ان اشهد و قد اكتفى بذلك كل شى اذا اراد ان يدعوك

*** ص ١٢ ***

باعظم اسمائك و اقرب امثالك و ليؤتين اللهم من اراد ذلك و لم يقدر عليه ضعف الثواب ان كان صادقا فى قوله و لم يقدر و على من ادخل نفسه فى عرصة الكرويين العالين المقدسين المسبحين الموحدين ما قد مننت به على الفائزين بما قد احاط علمك من تقديرك فانك انت القادر على من تشاء لم تزل كنت محمودا فيما فعلت و تفعل و عادلا فيما قضيت و تقضى فصل اللهم حينئذ بينى و بين من لم يعبدك بقدرتك التى انها هى مستطيلة فوق كل شى فانك انت خير الفاصلين و لتعصمن اللهم بقوتك كل عبادك المؤمنين فيكل حين و قبل حين و بعد حين ان يا اسم العظيم فاعرف قدر تلك الكلمات الرفيعه فان حرفاً منها لم يعدل ملك الارض و من عليها و قد فزت فوزين و ادركت خيرين و هاجرت

*** ص ١٣ ***

مرتين فعليك من كتاب ربك من بهاء الله عدلين و من كل خير اثنين اثنين فلتبكين ما استطعت و لتبكين من يبكى ما استطعت فان الله يحب ان ينظر الى وجوه تجرى دموعها على خدوها و من افضل من ذلك عملا عند الله و عند الذينهم اوتوا العلم فى كتاب الله ان كان الناس يعملون و ما من نفس يبكى لله فى مظاهر امر الله و ادلاء ذكر الله الا و يوجب له الجنة و يحرم من عليه النار فضلا من الله انه هو الواحد النوار.

دعاء توسل

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ينزل ما يشاء بامرہ سبحانہ و تعالی عما یصفون یا الهی کیف اثنی علیک بعد علمی
بقطع الكل عن عرفانک و کیف لا

*** ص ١٤ ***

ادعوك و ان فؤادى لم يستقر الا بذكرک فاشهد انک انت الله المحبوب الذى لن یعرفک شیء و
لا قدرت لاحد سببلا الیک اذا ذاتیتک هی کینونیه الکافوریه التى هی بنفسها مقطعة الجوهریات
عن البیان و ان کینونیتک هی الذاتیه الساذجیه التى هی بنفسها ممتنعہ المادیات عن العرفان
فسبحانک و تعالیت لما ايقنت بان لاسبیل لى الیک اتوجه الیک بمحمد و آل محمد محال
معرفتک و مواقع کرامتک و آیات صمدانیتک و ظهورات رحمانیتک اللهم بحقهم فى کتابک و
شأنهم فى علمک ان تصلى علیهم بكل تجلیاتک و نفحاتک و ظهوراتک و مقاماتک التى
لاتعطیل لها فى شأن و ان تقضى حاجتى هذه فى الان فى الان فى الان فان الرجاء قد انقطع عما
سواک و ان الاضطرار بلغ الی منتهی مقام الامتناع

*** ص ١٥ ***

و انک ربى و الهى و سیدى و الهى و معتمدى لو لم ترحنى فمن یرحمنى و لو لم تجیبنى فمن
يجیبنى اللهم انى اقسمک بطلعة حضرت کینونیتک و بهاء عزّ صمدانیتک ان تجعل کلما فى
علمک اسباب قضاء هذه الحاجة و تبلغنى اليها من دون ان ارى حزنا فى سبیلک و لا خوفا من
اعدائک و انک یا الهى مقتدر عليم لا یعجزک فى قدرتک شیء و لا شیء الا بحکم مشیتک و
هندسة ارادتک و تحديد قدرک و امضاء قضائک و ما قدرت فى مراتب الابداع دون ذلك و انک
محیط بكل شیء و انک ان اردت بشیء فلا مانع له فى ملکک و فى الحین انه موجود بین یدیک
فکیف اصبریا الهى بعد علمک بى و کیف اضح یا مولائى بعد قدرتک على کل شیء و کیف اخاف
من عدلک بعد رجائى بفضلك

*** ص ١٦ ***

و كيف لا ارجوا رضوانك بعد علمى بان لك بدايات و نهايات و كيف لا ايقن بقضاء حاجتى بعد ما استشفعت بمحمد وآله صلواتك عليهم عندك فهيئات هيئات ما ذلك الظن بك و ماكان ذلك معروفا من فضلک و سنتک و انى لعلى يقين بان من توکل عليهم فانک كنت حسبه و من اعتصم بحبلهم فانک كنت ظهيره و من لاذ بجنابهم فانک كنت كهفه و من توسل بهم فانک كنت مجيبه فسبحانک سبحانک لک الحمد حمدا شعشعانيا لامعا مقدسا متنزها عن حمد ماسواک لما عرفتنى منهاج محبتک و الهمتنى التوسل بمحال مشيتک و الاتکال على مساکن برکاتک و الاعتصام بحبل مواقع عظمتک فيا طوبى لى ثم طوبى لى بما رضيت عنک فى کل فعالک و اجعل حالتى بين يديک حالة ماکان

*** ص ١٧ ***

له ارادة دون تجلى ارادتک لئلا احب تأخير ما عجلت و لا تعجيل ما آخرت بل يكون سرى و علانيتى بمثل جسد الميت عند ارادة المغتسل فى تلقاء طمطام يم قضائک و قدرک فسبحانک سبحانک فما اعظم احسانک و اکبر آلائک و لا ارى حظا لى الا فى العجز عن اداء شکرک و الاعتراف بالتقصير عن مبلغ حمدک فسبحانک سبحانک اعترف لديک بما انا اهله و استغفرک و اتوب اليک و اسئل من جودک كما انت انت انک انت اهل التقوى و اهل المغفرة و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

دعاى حاجات

اللَّهُمَّ أَنْزِلْ عَلَيَّ رَحْمَتَكَ فَإِنَّ لَكَ الرَّحْمَةَ كُلَّهَا

*** ص ١٨ ***

اللهم صل على مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَأَقْضِ حَاجَتِي اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى نُقَاطِ أَمْرِكَ وَمَنْ أَحَبَبْتَهُ مِنْ أَدِلَّائِكَ وَأَقْضِ حَوَائِجِي اللَّهُمَّ بِكَ عَلَيْكَ وَمَظَاهِرِ أَسْمَائِكَ أَنْ تَكْفِينِي فِيمَا أَهَمَّنِي فِي أَمْرٍ دُنْيَائِي وَآخِرَتِي وَإِنَّكَ أَنْتَ حَسْبِي وَإِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ لِمَنْ آمَنَ بِكَ مِنْ كُلِّ ذَكَرٍ وَ أَنْتَى وَأَقْضِ حَوَائِجَنَا إِنَّكَ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُمَّ أَقْضِ حَوَائِجَنَا بِأَسْمَائِكَ كُلِّهَا وَ أَمْثَالِكَ بِأَسْرِهَا اللَّهُمَّ لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا وَلَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ اللَّهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ شُرُورِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ أَكْفِنَا عَنْ كُلِّ شَيْءٍ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ وَ أَعِيدُ نَفْسِي بِآيَاتِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّوَكَّلْتُ عَلَيْكَ فِي سَفَرِي وَ حَضْرِي وَ شُغْلِي وَ عَمَلِي فَكَفِّنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ يَا خَيْرَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي كَيْفَ شِئْتَ وَ رَضِينِي بِمَا قَدَّرْتَ لِي فَإِنَّ لَكَ الْأَمْرَ كُلَّهُ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ كُلِّ مَارِدِ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَعْدَائِكَ كُلِّهَا اللَّهُمَّ احْفَظْنِي مِنْ شُرُورِ الظَّالِمِينَ وَ مِنْ إِتْبَاعِ الظَّلَامِ سُبْحَانَكَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَافِظِينَ .

منتخباتی از قیوم الاسماء

* * * ١٩ ص * * *

اسْمَعْ نِدَاءَ رَبِّكَ عَلَى جَبَلِ السَّيْنَاءِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَنَا الْعَلِيُّ بِمَا قَدْ قَدَّرَ اللَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ مَسْتُوراً
هَذَا كِتَابٌ قَدْ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ بِالْحَقِّ مُصَدِّقٌ عَلَى الْحَقِّ لِيَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ حُجَّةَ اللَّهِ فِي شَأْنِ الذِّكْرِ كَمَثَلِ
حُجَّتِهِ لِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَقَدْ كَانَ الْأَمْرُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ عَظِيماً

إِنَّ هَذَا الذِّكْرَ بَقِيَّةُ الْأَنْوَارِ وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ بِالْحَقِّ عَلَى الْحَقِّ أَمِيناً

و انا نحن قد ارسلناك الى كافة الخلق باذن الله بآياتنا و سلطان الاكبر هذا الذى قد كان على الحق
بالحق اميناً

يا قرّة العين فاستقم كما امرت و لاتحزن عن المشركين و كلمتهم و انّ الله ربك بالحق الأكبر يقضى
يوم القيمة فيهم و هو الله كان على كل شئ شهيداً

انّ هذا الدين عند الله سرّ دين محمد فاسرعوا الى الجنة و الرضوان الاكبر عند الله الحق ان كنتم بآياته
على الحق بالحق صابراً و شكوراً قل انى انا البيت قد كنت بالحق مرفوعاً

وانى انا المصباح فى المشكوة قد كنت بالله الحق على الحق مضيئاً و انى انا النار فى النور على
نور الطور فى ارض السرور و قد كنت حول النار مخفياً قل انى انا النور قد كنت على الطور الفؤاد
بالحق مشهوداً

يا قرّة العين انا قد شرّحنا صدرك فى الامر من كل شئ على الحق

* * * ٢٠ ص * * *

بالحق بديعاً و انا نحن قد ارفعنا ذكرك فى الباب ليعلم الناس قدرتنا بانّ الله هو الاجل عن وصف
العالمين و هو الله قد كان عن العالمين غنياً

و انا نحن قد اوحينا على كل النبيين بالحق على سبيل هذا الذكر بالقسط الخالص و هو الله كان
بالعالمين مُحيطاً

يا قرة العين انك انت النبأ العظيم فى الملاء الاعلى و على ذلك الاسم عند اهل العرش قد كنت
بالحق معروفاً

يا ايها المؤمنون ء انتم لفي شك مما يدعوكم الذكر اليه و انه الحق بالحق قد كان فى الحق مشهوداً
افى الباب شك انه قد كان مُمسك السموات و الارض باذننا و ان الله كان بما تعملون خبيراً و ما انا
الا بشرٌ مثلكم يمن الله على كما شاء و ما كان الامر بكم الرحمن فى أم الكتاب تحديداً ان الله قد
اوحى اليّ على الحق فى بيت الكعبه انى انا الله لا اله الا انا قد اصطفيتك لنفسى و اخترت الذكر
لنفسك فما من نفس قد اطاعك فى سبيل الباب الا فله قد كان اجر الآخرة بالحق على الحق
مكتوباً فاذا قضى حكم الذكر قد حكم الكتاب على

*** ٢١ ***

حُكم الواقعة العظيمة باذن الله و هو الله كان على كلشيء قديراً
يا قرة العين قل انى انا النبأ العظيم الذى قد كان فى أم الكتاب مذكوراً قل اختلفوا الكل في و
انى ما كنت مُختلفاً على الباب بالحق على الحق و كفى بالله الحق شهيداً يا عبادى هذه ايام الله
الذى قد وعدكم الرحمن فى كتابه فاذكروا فى سبيل هذا الذكر الاكبر على الحق بالحق كثيراً و ان
الله قد اذن الذكر فى الكلام بما شاء على ما شاء و ما شاء فى شيء الا كما شئنا على الحق و ان الله
كان بكل شيء شهيداً و اذا استمعوا قولاً من الذكر الاكبر على الحق الخالص من غير القواعد الباطلة
الشیطانية فى ايديكم فلا ترد و الحق فانه الملك لله يتصرف كيف يشاء و هو الله قد كان عليمًا حكيمًا
وَ انا نحن قد نكلمنا فى شجرة الطور باذن الله لموسى و انا قد اظهرنا من نورك اقل من سم الابره
على الطور و من عليها فاندك الجبل و قد كانت هباء منثوراً اصبر يا قرة العين فان الله قد ضمن عزك
على البلاد و من عليها و هو الله كان

*** ٢٢ ***

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ فَو رَبِّكُمْ أَنْتُمْ سَتَفْعَلُونَ مَا فَعَلَ الْقُرُونُ الْأُولَى فَاذْكُرُوا أَنْفُسَكُمْ
بِانتِقَامِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ الْكَبِيرِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِي الْكِتَابِ وَلَا الْآفَاقِ وَلَا فِي الْأَنْفُسِ إِلَّا لِيَعْلَمُوا النَّاسُ بِالْحَقِّ أَنَّ
الذِّكْرَ لِحَقِّ مَنْ عِنْدَ اللَّهِ وَهُوَ اللَّهُ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلَى الْحَقِّ الْقَدِيمِ عَلِيمًا
يَا أَهْلَ الْعَرْشِ اسْمَعُوا نِدَائِي مِنْ حَوْلِ النَّارِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِي وَاقِمِ الصَّلَاةَ لِلذِّكْرِ
الْأَكْبَرِ خَالصًا مِنْ دُونَ النَّاسِ فَإِنَّ رَبِّكُمْ اللَّهُ الْحَقُّ لِحَقِّهِ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ فَاوَلَيْكَ أَصْحَابُ
النَّارِ عَلَى الْعَدْلِ وَإِنَّ الذِّكْرَ قَدْ كَانَ عَلَى الصِّرَاطِ الْخَالِصِ بِالْخَطِّ الْمُسْتَقِيمِ حَوْلَ النَّارِ مُسْتَقِيمًا
يَا أَهْلَ الْأَرْضِ لَا تَسْلُكُوا مَعَ الذِّكْرِ الْأَكْبَرِ مِمَّا قَدْ فَعَلْتَ الْأَمِيَّةُ بِالْحَسَنِ عَلَى غَيْرِ الْحَقِّ فِي الْأَرْضِ
الْمَقْدَسَةِ تَاللهِ الْحَقُّ أَنَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَكَانَ اللَّهُ عَلَيْهِ شَهِيدًا وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ عَرَضَ وَلَا يَتَنَا عَلَى السَّمَوَاتِ وَ
الْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَابِينِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَاشْفَقْنِ مِنْهَا فَحْمِلْهَا الْإِنْسَانُ ذَكَرَ اللَّهُ الْكَبِيرَ هَذَا

*** ص ٢٣ ***

عَلِيًّا وَلِذَا قَدْ كَانَ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْحَفِيزِ عَلَى اسْمِ الْمَحِيطِ ظَلُومًا وَفِي أَيْدِي النَّاسِ مَمَّنْ لَا يَعْرِفُهُ
مِنْ حَكْمِ الْكِتَابِ عَلَى حَكْمِ الْكِتَابِ جَهُولًا
فَسَوْفَ نَعَذِّبُ الَّذِينَ حَارَبُوا الْحَسِينَ عَلَى الْأَرْضِ الْفَرَاتِ مِنْ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَبِأَسِّ النَّكَالِ عَلَى الْحَقِّ
بِالْحَقِّ عَظِيمًا اللَّهُ يَعْلَمُ قَلْبَ الْحَسَنِ وَحَرَّهُ مِنَ الْعَطَشِ الْعَظِيمِ وَصَبْرَهُ فِي اللَّهِ الْوَاحِدِ الْقَدِيمِ وَقَدْ
كَانَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْحَقِّ شَهِيدًا

يَا أَهْلَ الْفِرْقَانِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا بَعْدَ الذِّكْرِ وَهَذَا الْكِتَابُ أَنْ تَتَّبِعُوا أَمْرَ اللَّهِ نَغْفِرَ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ وَ
أَنْ تَعْرَضُوا عَنْ حَكْمِنَا نَحْكُمَ عَلَى الْحَقِّ بِالْكِتَابِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ بِالنَّارِ الْأَكْبَرِ وَأَنَا لَا نَظْمُ عَلَى النَّاسِ
قَطْمِيرًا

يَا سَيِّدَ الْأَكْبَرِ مَا أَنَا شَيْءٌ إِلَّا وَقَدْ أَقَامْتَنِي قَدْرَتِكَ عَلَى الْأَمْرِ مَا أَتَكَلَّتْ فِي شَيْءٍ إِلَّا عَلَيْكَ وَمَا
اعْتَصَمْتُ فِي أَمْرِ إِلَّا إِلَيْكَ وَأَنْتَ الْكَافِي بِالْحَقِّ وَاللَّهُ الْحَقُّ مِنْ وَرَائِكَ الْمَحِيطُ وَكَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ
عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ الْقَوِيِّ نَصِيرًا

*** ص ٢٤ ***

يا بقية الله قد فديت بكلّي لك ورضيت السّب في سبيلك وما تمنّيت إلا القتل في محبتك و
كفى بالله العليّ مُعتصماً قديماً وكفى بالله شاهداً ووكيلاً.

ص ۲۵

قسمتی از کتاب چهار شان (نسخه پرینستون)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّفِيعِ الرَّافِعِ

اللَّهُ لا اله الا هو الرفع الرفع الرفع قل الله ارفع فوق كل ذا ارتفاع لن يقدر ان يمتنع عن مليك سلطان ارتفاعه من احد لا فى السموات ولا فى الارض ولا بينهما انه كان رفاعاً رافعاً رفيعاً سبحان الذى يسجد له من فى السموات ومن فى الارض وما بينهما قل كل له ساجدون سبحان الذى يسبح له من فى السموات و الارض و ما بينهما قل كل له قانتون سبحان الله الذى يخضع له من فى السموات و من فى الارض و ما بينهما قل كل له خاضعون سبحان الذى يقدر له من فى السموات و من فى الارض و ما بينهما قل كل له ذاكرون سبحان الذى يخضع له من

ص ۲۶

فى السموات و من فى الارض و ما بينهما قل كل له خاشعون هو الذى خلق كل شىء بامرہ و ان اليه كل يقبلون و هو الذى يحيى ويميت و ان اليه كل يرجعون ذلكم الله ربكم له الخلق و الامر لا اله الا هو العزيز المحبوب هو الذى يبدع ما يشاء بامرہ كن فيكون و له ما سكن بالليل و النهار و ان اليه كل يقبلون و له يسجد من فى السموات و من فى الارض و ما بينهما الا له الملك و الملكوت من قبل و من بعد قل كل له ساجدون و له يقنت من فى السموات و من فى الارض و ما من اله الا الله قل كل له عابدون هو الذى خلقكم بامرہ و انتم بالليل و النهار اياه لتسبحون و هو الذى يرزقكم من السماء برحمة و انتم بالليل و النهار له تشكرون و هو الذى يميتكم ثم يحييكم و ما من اله الا الله قل كل له يبعثون قل هو القاهر فوق خلقه و الظاهر فوق عباد و انه هو الفرد الممتنع المهيمن القيوم.

هل من الله غير الله يخلقكم قل سبحان الله كل بامرہ يخلقون و هل من اله غير الله يرزقكم قل سبحان الله انتم بامرہ ترزقون و هل من اله غير الله يميتكم قل سبحان الله كل بامرہ ليميتون و هل من اله غير الله يحييكم من بعد موتكم قل سبحان الله

ص ۲۷

كل بامرہ ليحيون ان وجدتم الها من دون الله فانتم اياه تعبدون قل سبحان الله و ما من اله الا الله يسبح له من فى السموات و من فى الارض و ما بينهما بعضهم يعلمون و بعضهم لا يعلمون قل ما يوصف به من الارتفاع انتم لا تدركون هل يدرك شمس التى هى المرات ما للشمس السماء من الارتفاع قل سبحان الله كذلك انتم لا تستطيعون ان تدركون ان تفتخرن بان تعبدوا الله و لا تشركون فاذا تعبدوا الله ذلك من فضل الله على العالمين حيث اذن الله كل شىء ان يعبده هل خلق الله جنه مثل ذلك قل سبحان الله عما لا يعلمون و لله ما فى السموات و ما فى الارض و ما بينهما لا اله الا هو اله المهيمن القيوم و لله ما سكن بالليل و النهار الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو العزيز المحبوب و لله بدع السموات و الارض و ما بينهما قل انتم الى الله ربيكم تحشرون قل ان ارتفاع الذات لن يدركه الا الله و ان انتم تدركون ارتفاع من يظهره الله فاذا انتم ارتفاع الله تدركون فاذا لا تقترنن الله ذات ارتفاع فى علم الله و عملتم بما علمتم فاذا انتم سبل من ارتفاع امر الله تدركون و سبحان الله عما انتم تذكرون شهد الله انه لا اله الا هو له الملك و له الحمد يحيى و يميت

*** ص ٢٨ ***

و يميت و يحيى و هو حى لا يموت بيده الخير و هو على كل شىء قدير هل من اله انتم بالليل و النهار تعبدون قل سبحان الله عما تعبدون من دون الله و حين ما انتم لا تعبدون الله اياه تعبدون ولكن ان يقبل عنكم اعمالكم و ان بما ينطق به الله لا يغنى كانكم ما عملتم من شىء و الله ربيكم يقدر كم من شىء بامرہ الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد لا اله الا هو اله المهيمن القيوم قل ما على الارض كلها لو يسجدون بين يدي الله و يعبدون الله و لو بشىء فى عوالم الخلق و الامر لا يشركون فاذا اقولن بكلهم لا ينبغى ان اذكرهم بذكرى ذلكم كيف لا تشعرون هل من اله غير الله سبحان الله كل له عابدون شهد الله على نفسه على انه لا اله الا هو سواء انتم ان يا كل شىء تشهدون ام لا تشهدون هو الغنى عما فى السموات و الارض و ما بينهما قل بدئتم من الله و انتم اليه ترجعون فاذا بعد موتكم هل يكون لكم من شىء الا بامر الله اذا يريد ان يخففكم بذكره لمعدومون فما لكم كيف لا تشعرون و مثل ذلك فى حياتكم ان لم يذكركم الله بذكره هل لكم من شىء فلتنظرن

*** ص ٢٩ ***

الى هياكل كل نفس و ان كل على صورتكم فلتعبدون الله ربكم ان انتم اياه تعبدون و لا تشركون بالله شىء و لتتوكلن على الله لعلكم يوم القيمة لتنجون قل الله يكفى كل شىء عن كل شىء و لا يكفى عن الله ربك من شىء لا فى السموات و لا فى الارض و لا ما بينهما و الله قهار مقتدر منيع يخلق ما يشاء بامرہ و هو على كل شىء قدير و له يسجد من فى السموات و من فى الارض و هو المنان الكريم يسبح له من فى السموات و من فى الارض و انه لهو العلى العظيم قل ما شاء الله لا قوة الا بالله له الخلق و الامر من قبل و من يعد لا اله الا هو العلى الكبير و ما من اله الا الله يسجد له من فى السموات و من فى الارض و ان اليه يرجع الامر كله لا اله الا هو قل كل له عابدون له ملك السموات و الارض و ما بينهما و انه لهو الحى الذى لا يموت له ما فى السموات و الارض و ما بينهما يقدر كيف يشاء بامرہ و كل اليه ليعثون سترون باعينكم كيف انتم سجادا لله و يومئذ لا ياذن لكم من احد ان تدخلن على الله و لا اليكم احد ينظرون و انا كنا فوقكم قاهرين و ان كنا فوقكم ظاهرين و انا كنا فوقكم قادرين و انا كنا فوقكم لمقتدرين .

*** ص ٣٠ ***

مقدمه توقيع تفسير بسمله (خطاب به ملا حسين)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هو مدهر الدهور ومدبر الأمور تجلّى لخلقه بخلقه وقرب بهم إليهم لمشاهدة الظهور وتخلّى عن خلقه بخلقه واحتجب بشعاع النور عن نواظر الغيور فظهر بالنور على النور وأنزل النور بالنور على الطور فجعله الكتاب المسطور في رق منشور أنزل بالاسم الأكبر الكتاب المسطور فأثبته في قلوب الصّافين الحافين حول عرشه إلى بيت المعمور وارجع بعزّ جلاله القلوب في مستسرات الغيوب من البيان باخلاص الوجدانية وتحقيق الفردانية إلى الصدور لتقرّ وتشهد بأن لا إله إلا هو العليّ العظيم الوليّ القديم الرؤف الكريم الرحيم الغفور جعل الشمس ضياء فأضاء بها النهار وجعل النهار معاشاً للأنام ليبتغوا فضلاً من ربهم الشكور وأنار القمر المنير في سواد الليل المظلم الأليل الذي جور ليعلموا عدد السنين والحساب وتفصيل كلّ الأمور بملاطفات نفحات خواطر الأوهام بسرّه وغيب المستور ودنى فنادى خلقه إلى نفسه بالسنة شتى ولغات مختلفة وكينونات مفترقة من كلّ فج عميق ومن شواهد الجبال وأقعار البحور

*** ص ٣١ ***

وأوكار الطيور بأنّي أنا الله لا إله إلا أنا ربّ النور ومالك الظهور ومقدّر الأمور وجاعل الظل والحرور ومسجّر البحر المسجور ومنزل الفرقان العظيم والقرآن الكريم والتورات والإنجيل والزبور وصلى الله على محمّد نبيّه المحبور ذي الفخر المشهور والعزّ المذكور الذي هو في مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب و محبوب و ذاكر و مذكور و شاكر و مشكور و على وصيّه الذي أزاح به الظلمات و الشّور و كسر به شكيمة كلّ مختال فخور و كلّ خوان كفور و على آله الهداة المهديين الذين هم هدى على هدى و نور على نور و نور فوق نور و نور تحت نور و نور أضاء به كلّ نور خلق الله لمحبيهم بمحبّتهم عن ظلّ محبّتهم دار السرور و نواميس العصر و مدار الدهور و أصحاب الحشر و ولات الأمر و حاملوا لواء الحمد في يوم التشور فتّمت كلمتك الحقّ صدقاً وعدلاً لا مبدل لكلماتك و لامعقب لآياتك بخاتمهم وقائمهم الغائب المستور المخفي عن عوالمهم ومواطن الظالمين أهل الشّور عجل الله فرجه لإحياء الكتاب والسنة وإظهار الاسم المكنون والكلمة المكنونة والسرّ المستسرّ

المستور اللهم صلّ عليهم ما غرّد مغرّد على غصن من أغصان شجرة الخلد من الطيور وعلى شيعتهم الطيبين التابعين لأئمتهم على الحقّ اليقين والمعترفين بمقامهم عند ربّ العالمين سيّما النور المتألق والضياء المشرق والتّجم الثّاقب الطّارق والعلم النّور في طخياء الديجور ومحل الاسم الأعظم وتمام السّرّ الأقدم والكلمة الأقوم الأتم والرّمز المستور صاحب الجبين الأزهر والخدّ الأنور والوجه المنور وحامل الركن

*** ص ٣٢ ***

الأيسر والنور الأحمر ناشر عدل العلي الأكبر و ماحي آثار الشّانيء الأبتّر مظهر بطون شريعة جدّه الأطهر محمّد السيّد الأكبر ومجدّد آثار أبيه العليّ الأكبر السيّد القصور النّادي من حول الضّريح والدّاعي إلى إجابة الملهوف بالصّوت الفصيح النّاصر للحقّ بالحقّ وعن الحقّ بالحقّ مؤيّد منصور وبعين الله النّاظرة ناظر منظور وبيد الله الباسطة من شرّ طوارق اللّيل والنّهار في عماء الأحديّة محجوب مستور اللهم يا مفرّق النّهار من اللّيل الديجور ويا من بطاعة أمره تنشق عن أهلها القبور ويا نور النّور اجعلني بعزّك من المقرّبين الفائزين بالشّهادة لدى مصباح النور وألق عليّ منه محبة كاملة تجذبني إلى مقام الظهور وتصرفني عمّا سواك من الغيور أسئلك بالاسم الذي أحطته بحجاب النور ونور السموات والأرض الذي يضيء به أبصار النّاظرين إليك بالنور ان تلقى في قلوب عبادك الصّالحين وقلبي منه عزّاً وهيبةً وقاراً وسكينةً كما تريد منّي يا عليمًا بما في الصّدور واجعلنا ممّن يسمع قوله ويرفع أمره على كلّ أمر فأنّا عبدك وابن عبدك الفقير إلى رحمتك و عفوك يا عفويا غفوريا عزيزيا شكور اجعلنا به عاليًا متعاليًا على الأعداء أعدائك فإنّك على كلّ شيء قدير. ادربك على أعدائك في النّحور واستعيد بك من الشّرور ولا حول ولا قوّة إلاّ بالله العليّ العظيم فقلت وقولك الحقّ: ان نشا ننزل عليهم من السّماء آية فظلّت اعناقهم لها خاضعين وقلت وقولك الصّدق: ونريد ان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين وقلت وقولك الحقّ: انا رسل ربّك لن يصلوا اليك فاسر

*** ص ٣٣ ***

باهلك بقطع من اللّيل ولا يلتفت منكم احد امراتك انه مصيها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصّبح بقريب وكتب الله لاغلبن انا ورسلى ان الله قويّ عزيزيا موسى اقبل ولا تخف انك من

الآمنين نسئلك بعزّ عَزَّكَ يا عزيز أن ترزقنا التَّجَافِي عن دار الغرور والصَّلاح والفلاح والتَّعَمَّة والعافية في كلِّ الأمور وحسن العاقبة والفوز بدار السَّرور إنَّكَ أنت وليُّنا في جميع الأمور والعالم بما في الضَّمَاير والصَّدور.

أما بعد، فقد صدر أمره العالي المبرم وحكمه المتعالي المحكم وخطابه الفصل الذي ليس بالهزل إلى عبيد عبيده بلاشك وبين ابن عبد الله محمّد حسين يسئَل الله به النَّجاة من كلِّ طبع ورين و الخلاص من كلِّ شين والنَّجاة من مخاوف الدَّارين ومهالك النَّشأتين له وللوالدين والأخوان من أهل المشرقين والمغربين آمين يا ربَّ العالمين بحقِّ الحسن والحسين عليهما السلام أن يجمع ما برز من مكنن الغيب المستور وأشرق من مشرق الظُّهور ورشح من فوارة النُّور أعني ما جرى بقلمه العالي في لوح المسطور لانتباه الغافلين عن حقيقة هذا السَّرِّ المستور من الأفاصي والأداني والأحبة والغيور ليجعلوه ذكراً لقلوبهم ويأخذوهم زاداً ليوم النُّشور اسئَل الله أن يفتح عن معضلاته ويكشف عن خفيات أسراره وخبايا بطونه ومشكلاته لكلِّ صَبَّار شكور. { ونسخه (ش) ص ١٧٨ }

خطبه و متن تفسیر بسم الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الباب الاول في الخطبة

ص ٣٣

الحمد لله الذي جعل طراز مشيئه جلال ازليته التي علّت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت و استنطقت فنطقت جلّت و تعالت و اضاءت و استضاءت

ص ٣٤

و دارت و استبانّت فهي هي ساجده على عرشها ناطقه بهاء منشئها لا اله الا هو. الحمد لله الذي جعل طراز ارادته جمال صمدانيته التي حدثت قبل ما اخترعت بعد ما بدعت فهيئت و استعدت و اجلّت و استقامت فهي هي طائفة غربية و هي هي مشرقة شرقية فهي في مثلثة عرشية فهي هي متجلية بدئية فهي هي منجعة ختمية فهي هي شجرة لاهوتية فهي هي حورية قدسية فهي هي جوهرية مجدية فهي هي ياقوتة فردية فهي هي ذاتية جبروتية فهي هي كينونية ملكوتية فهي هي نورية ابداعية التي نطقت ببناء نفسه لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز بحر القدر طراز جبروتية التي سبحت بعد ما حمدت و كبرت بعد ما علّت ، كوّرت بعد ما ذوّت و اقامت و حركت بعد ما سكنت ، فصلت بعد ما وجدت ، قدّرت بعد ما احكمت ، نزلت بعد ما سطرت ، فتعالت و استعالت ، دامت و ادارت و نطقت في بحرها بعد ما طميت في يمها بقضاء بارئها لا اله الا هو.

الحمد لله الذي جعل طراز النقطة في تلك الصّحيفه التي جلّت و حركت ، بعد ما سكنت و رفعت و تالأّت ، بعد ما شهقت و تشهّقت فلله الحمد قد تنزل في تمجيد اول كتابه اثني عشر بابا ، بعد ما احكمت قبله هذه الخطبة و بعد ما سطرت هذه الخطبة ابواب اربعة عشر. فيا طوبى لمن وفي بعهد الله و اطاع امره فيما نزل في كتابه و يقول في كل شأن ببناء نفسه ان الحمد لله رب العالمين.

الباب الثاني فى تفسير الباء باربع مقاماتها

بسم الله بديع الذي لا اله الا هو العزيز الحكيم

المقام الاول ان الله سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه

ص ٣٥

اربع مقامات المشار اليها الرموز عنها في كلمات آل الله بالاسرار السر والسر المستسر و السر المقنع بالسر ويعبر عن الاول بالنقطة والنقطة قطب كتاب الله في التكوين والتدوين وعليها تدور رحى الموجودات في كل العوالم بما لانهاية الى ما لانهاية. كما في علم الله سبحانه وان الله سبحانه تجلي لهذا النقطة بهذه النقطة والقى في هويتها مثاله، اي مثال تجليه. فظهر عنها افعاله و التجلي احداثه لا من شيء. فسبحان الذات كان احدا صمدا لم يلد ولم يولد وكنهه تفريق بينه و بين خلقه. فلما اراد خلق الممكنات فارادته ابداعه لا من شيء و ابداع الابداع بالاختراع ولا كيف لذلك. لان كيف قد كان معلول ارادته ولا يجرى عليها ولا ربط بينه و بين خلقه. وهو لم يزل حق ولا خلق فابدع الخلق بالخلق. وهو لم يزل علي حال واحد لا يساوق شيئا ولا يقارن سبحانه وتعالى عما يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علوا كبيرا. وقد عبر اهل البيان لهذا النقطة عند التبيان بالشجرة المباركة وبالتار من تلك الشجرة وبالذرة البيضاء وبالذكر الاول وبالجلال وبالشمس الازل وبالحيقة المحمديه وكلّ العلامات والدلالات مدّة علي هذه النقطة بدلالة الشحيه وعليها تدور رحى الموجودات ما في لجة الامكان والاكوان في سر الابداع وثمره الاختراع ظهرت من اظهار مجده في عوالم اللاهوت : « كنت كنزا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » ولها حركتان في عالم التعلق حركة اصلية ذاتية حول نفسها حاكية عن مبدئها مدلا علي وحدتها وبساطتها ظاهرها

ص ٣٦

عين باطنها و باطنها عين ظاهرها. الاول بلا تعبير والآخر بلا تعريف اوليتها عين آخريتها و آخريتها عين اوليتها. هويته البحتة الظاهرة في الامكان مظهر غناء الله المطلقة وقدرته النافذة والربويته الاولى

التي لا ذكر للمربوب لدي عزّه. وهذه هي جهة اعلي المشيئة ؛ السبيل اليها مقطوع والطريق اليها ممنوع. وحركة فرعيه لتشيئي الموجودات وانوجدات الممكنات وهذه مقام تعين رسول الله. وفي هذا المقام هو الفقير البحت البات لا يوجد في الامكان فقير بمثله قال : الفقير فخري وبه افتخر. وفي تلك المقام يستمد المدد من الرحمن وهو الله ممده لا من شيء كبدء وجوده وهو الشارب من كأس الفيض قبل كل شيء وما سواء فقير باباه ، لائد بجنابه ، محتاج في كل الشؤون اليه ، حاكيا عن ظهور قدرته وجلالته. ولهذه الحركة تعلقات سبعة لا يمكن نقصها ولا ازيد منها ؛ لان الشيء له جهات جهة مادة وجهة الصورة وجهة التركيب وهذه الثلاثة لما تنزلت قد صارت سبعة ، فقال الرضا : ان المشيئة والارادة والابداع اسمائها ثلثة ومعناها واحد. قال الصادق : لا يكون شيء في الارض ولا في السماء الا بهذه الخصال السبعة بمشيئة و ارادة وقدر وقضاء واذن و اجل وكتاب. وهذه السبعة قد كانت متممات للفعل والانفعال في انفسها و ابي الله ان يجري الاشياء الا باسبابها ولو كان قادرا. وقد اشار الرحمن الي تلك السبعة بسبعة ابحر وهذه كلمات الله لا يمكن ان توجد في سماء المقبولات والارض القابليات الا بهذه السبعة ولا يجاوزهن بر ولا فاجر.

ص ٣٧

قال الامام : فمن زعم انه يقدر علي نقص واحدة منها فقد كفر. وهذه السبعة اسماء الحجج : محمد وعلي والفاطمة والحسن والحسين وجعفر وموسي سلام الله عليهم. و اذا كررت في عالم الغيب والشهادة صارت اربعة عشر وهم آل الله (ع) والاصل محمد (ص) وهو معني اربعة عشر ؛ قال الامام: اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد وكلنا محمد. ولا يوجد شيء الا بهم ولا يساويهم احد. وكل جليل لدى جلالهم صغير وكل شريف في جنب شرفهم حقير. فسبحان ذكرهم من الاقتران بالاذكار فهم المتفردون عن التشابه والتشاكل من ابناء الجنس. و محمد (ص) يدور حول نفسه وهم يدورون حوله بما تجلي لهم بهم وهو صاحب الاحدية الازلية الممكنة في حق الامكان. يومه الاحد وكوكبه الشمس ولونه البياض وعدد اسمه العظيم اثني وتسعين ؛ احد عشر منه اشارة بالهوية الظاهرة فيه و ثمانين منه اشارة بطوافه حول جلال العظمة قبل علي ، و واحد منه اشارة الي علي (ع) لانه نفسه لا يفارقه حتي في اسمه سبحان الله بارئه عما يصفون.

المقام الثاني اي سر السّر قد نعبر عنه بالشجرة التي تخرج من طور سيناء تنبت الدهن و صبغ للآكلين و بالدورة الصّفرا و بالارادة التي هي العزيمته علي ما يشاء و بالمحو الموهوم و صحو المعلوم و بالتّفس الرّحمانى و بلامر الالهى و بالولاية المطلقة الكلية العلوية العالّية. و هذا مقام الالف الغيبي المستور في الحجب البحتة و العماء الصّرفه التي لا يطلع علي كنه معرفتها دون الله سبحانه

ص ٣٨

و هو الاسم المستقرّ في ظلّه. فلا يخرج عنه الي غيره و الظلّ المستقرّ فيه عبوديته لمحمّد (ص) حيث صرح بذلك بقوله : انا عبد من عبيد محمّد و هو المرآت الحاكية الدالة علي محمّد الذي هو الدال علي الله بدلالة الاستدلال لا الكشف. و هو الضوء من الضوء الاوّل كما اشار اليه سبحانه بقوله : و سراجا منيرا و هو الالف المتحقّق بالنقطة تحقّق وجود و به تحققت النّقطة تحقّق ظهور. و هو اوّل اسم اختار الله لنفسه العزيز على ما قال الرضا (ع) : اوّل ما اختار الله لنفسه العليّ العظيم. و معني العلي العظيم علي ما ورد في الحديث الله و معني الله هو كما قال الله تعالى : قل هو الله احد. و قد اشار خفيًا لاهل الافئده و هو قوله تعالى : و هو العليّ الكبير. و في مقام آخر و انّ هذا صراط علي مستقيما. و جعل الله سبحانه اسمه في مقام التّشريع مطابقا لاسمه في مقام التّكوين مع المتمّمات في مقام التّشريع. و هو انّ عدد اسم عليّ مائة عشر احد، عشر منه اشارة الي مقام الهويّة المتجلّية فيه بواسطه محمّد الذي عدده اثنان و تسعون و ثمانية منه اشارة الي طوافه حول جلال القدرة بعد محمّد ثمانين سنة دهرية و في الرقوم بالهندسة الايجادية ثلثة الفات ؛ الالف الاوّل اشارة الي الهويّة و الالف الثاني اشارة الي محمّد لانه يحكي من الالف الاولي بكلّ الحكاية الا انّ الالف الثاني عبده و خلقه و الالف الثالث حكاية عن نفسه الشّريف بانه حاكي عن الالف الاوّل بواسطة الف الثاني

ص ٣٩

و ذلك مقام ازليّة الثانية. و التّوحيد الواقعي الحقيقي و هو اسني المقامات و اعلي الدّرجات بحيث في الامكان بعد النّقطة لا توحيد الا المقام هذا الالف و هو السّر الهى و رمز غير متناهى ، ظاهره امامه لا يوصف و باطنه غيب لا يدرك و هو الواحد لاصل الاعداد الامكانية و الكونيّة و اليه تعود كلّ

شيء. لأنّ البدء هو الختم وهو الذي لا يتغير في قديم الدهور ولا فيما يزمن الاحداث وهو العلة لكلّ علة ليس ورائه غاية ولا له نهاية. وذلك المقام تفصيل ، مقام النقطة وله حركتان ، حركة اصلية علي القطب وهو الاصل وحركة فرعية بالظهور وهو الفرع وعلي الاول لا اشارة له لانه آية الله الكبرى والنباء العظمي. و اشار بهذا المقام في خطبته ، روي له الفداء : انا المعني الذي لا يقع عليه اسم ولا شبه. وهو المقام المخصوص بنفسه الشريف والحرف الذي عبده دون الائمة وهذا مقام امارته للمؤمنين. اعني الائمة ولا ينبغي ان يسمي احد منهم باسمه لانه المخصوص بهذه الامارة الكبرى والسلطنة العظمي وهذا قد اشار السجاد في الصحيفة حيث قال : لقد قصر بي السكوت عن تحميدك وفهمني الامساك عن تمجيدك وقصاراي الاقرار بالحسور لا رغبة يا الهى عنك بل عجزا وان التمجيد والتمجيد الظاهره مقامه. وان الفرق هو ما اشار الحجة في الدعاء : لا فرق بينها وبينك الا انهم عبادك وخلقك. ولا يفرق احد من اهل العلم بين الاسم والمعني الا ان المعني فوقه لا فرق بين الاحد

ص ٤٠

والواحد ، الا كما بين حركة والسكون او بين الكاف والنون. ولقد اشار عليه السلام بهذا المقام : من عرف الفصل من الوصل فقد بلغ قرار التوحيد ومن عرفه بانّه عبد محمّد(ص) في كلّ مقام قد عرفه وبلغ قرار التوحيد. لانّ حروف العبد ثلثة العين علمه بالله والباء بونه عن كلّ ما سواه والدال دنوه الي الله بلا كيف ولا اشارة. فمن عرف الاشارات عرف ان لا يعرف الا بنفي الاشارات لانّ الاشارات قد كانت من حدود الماهية وهو محدد الحدود لا يعرف بحدّ ؛ اذ الحدّ من معلومات فيضه سبحانه عن وصف الواصفين والحمد لله ربّ العالمين. وعلي الثاني مقام ظهور لحقايق الائمة وفي هذا المقام يحوم حول الله وينطق عن الله وينظر بالله ويسمع بالله ويعطي عن الله. وهذا مقام ظهور الرحمانية المستوية علي العرش المعطي كلّ ذي حقّ حقّه والسائق كلّ مخلوق رزقه وقد اشار الامام بهذا المقام في تفسير قوله تعالى : فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله ، قال الظالم يحوم حول نفسه والمقتصد يحوم حول قلبه والسابق بالخيرات يحوم حول ربه. وهو ، عليه السلام : السابق والخيرات الائمة وليس في هذا المقام جهة الا فعل الله وامره

حيث قد صرّح الله سبحانه بهذا المقام : « عباد مكرّمون لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون ». و اشار عليّ ، عليه السّلام ، الي هذا المقام في مناجاته يوم شعبان : « الهي هب لي كمال الانقطاع اليك

ص ٤١

و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك ، حتّي تخرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و تصير اروحنا معلّقه بعزّ قدسك و اجعلني ممّن ناديته فاجابك و لا حظته فصعق لجلالك و ناجيته سرّاً فعمل لك جهراً « وهو الدّاعي في حقيقة سرّه ، فاستجاب الله دعائه فهو المتّصل الي معدن العظمة الّذي ناجي الله في سرّه بلسانه. فهو العامل لله جهراً فليس له جهة الا الحكاية عن عظمة الله و قدرته و بذلك المحلّ الشّريف قد صرّح الحجّة في زيارته لمحمّد بن عثمان العمري : مجاهدتك في الله ذات مشيّة الله و مقارعتك في الله ذات انتقام الله. و في محلّ الاخري في هذه الزيارة : القضاء المثبت ما استأثرت به مشييتكم و المحوما لا استأثرت به سنّتكم. و في الحديث : اذا شئنا شاء الله و اذا اردنا اراد الله. و انّ الله سبحانه قد اشار الي هذا المقام : بانهم ما يشاؤون الا ان يشاء الله فهو قوله تعالي : « و ما رميت اذ رميت ولكنّ الله رمي » ، « و ما تشاؤون الا ان يشاء الله » و هم ، عليهم السّلام ، محالّ مشيئته و السن ارادته. و انّ تعبيرنا في هذا المقام بمحلّ المشيّة و اشباهه ، مع اثباتنا في مقام الاوليّ ، لا ينافي القواعد لانّ في مذهب اهل البيت ، عليه السّلام ، قاعدة كليّة الهيّة بمعرفتها يرفع التّعارض عمّا في الكتاب و السنّة و اقوال شيعتهم. و هي انّ كلّ خير نزل من الله و ينزل بما لا نهاية ممّا في علمه تعالي. اوّل نزوله علي قلب محمّد ، ثمّ الي قلب عليّ ، عليه السّلام ، ثمّ الي الحسن ، ثمّ الي الحسين ، ثمّ الي القائم محمّد بن الحسن ،

ص ٤٢

ثمّ الي الائمة الثمانية ، ثمّ الي الفاطمه ، ثمّ الي الانبياء ، ثمّ الاوصياء ، ثمّ المؤمنين من الانس ، ثمّ المؤمنين من جنّ ، ثمّ الملائكة ، ثمّ الحيوانات النّجبية ، ثمّ الي النباتات الطّيبة ، ثمّ الي الجمادات الصّافية. و كذلك كلّ الشّرّ ، فاوّل مبدئه قلب ابى الدّواهي لعنه الله عليه الي آخر المقامات على سبيل الّذي قد ذكرناه في الخير ، كلّاً نمّد هوّلاً و هوّلاً من عطاء ربّك و ما كان

عطاء ربك محظورا. ويظهر من هذه القاعدة ان كل خير في الامكان يصح اطلاقه في كل مقام الا ان الثمرة في محلّه. ان مشيئة التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام علي عبد و ظهور بالنسبة الي مشيئة التي تطلق في مقام محمد كما اشار في الحديث عن رسول الله : « ان مشيئة علي في جنب مشيئة محمد كالذبابة ». واستغفر الله عن التحديد بالقليل وكذلك نطلق الي منتهي المقامات وكذلك استعمال الشرف في كل مقام ؛ الا ان الفرق مقام الثاني عرض وشعاع بالنسبة الي مقام الاولي وليس بين الالفاظ اشتراك اللفظي ولا المعنوي. لان المعني في اللفظ كالروح في الجسد ، كما ان الارواح متعددة وكذلك الاجسام و بينهما مناسبة ذاتية كما سنذكر انشاء الله في محلّه ، حتي تكشف نقاب المطلب. ان الكفر يطلق علي ابي الدواهي مرة و علي ابي الشرور مرة ؛ ولكن كفر الذي يطلق علي ابي الشرور جسده و روحه في مقامه بالنسبة الي كفر الذي يطلق علي ابي الدواهي عرض و سيئة لفظه و معناه. كما نطق الحديث : ان لعنة الله سيئة من سيئاته وكذلك حتي

ص ٤٣

يجري الكفر الي مقام الذرة و لا اشتراك بينهما لا لفظا و لا معنا ، بل حقيقة بعد حقيقة في كل مقام بحسبه و هذا كفاية لمن له قلب و دراية. و انّ تعبيرنا في مقام علي ، عليه السلام ، بالاوصاف المذكورة حقيقة ثانية بالنسبة الي حقيقة الاولية و له كل الوصف الذي قد كان لمحمد الا ان لمحمد الوصف الاصل الاول القديم و له الفرع الثاني الكريم. و ليس بينهما الا كما بين الواحد و الاحد و بين الحركة و السكون او بين الكاف و النون لاتصاله بمولاه. و هو قوله تعالي : « الم تر الي ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكنا ثم جعلنا الشمس عليه دليلا » يعني ما كان فيه من ظهور مولاه و هو الصورة الانزعية الالهية التي لا يتغير في قديم الدهور و لا يتمايز من الاحداث. و ظاهره امامة الكبرى و باطنه ولاية الله المطلقة العظمي التي اشار الله سبحانه بقوله : هنالك الولاية لله الحق و تلك الصورة هيولى الهيولات و فاعل المفعولات و اس الحركات و علة كل علة لا بعدها سر و لا يعلم ما هي الا هو. و لا يقال له نور لانها منيرة كل نوره و قمص الظهور و السن العبارة و معدن الاشارة. ليس الالف نقطة و لا النقطة غيرها محتجب بالنور بغير حجاب ظاهر بالتجلي كل يراه

بحسب معرفته وينال علي مقدار طاقته. فمنهم من يراه قريبا ومنهم من يراه بعيدا. رحمة لمن آمن به
بالباب باطنه فيه الرحمة لمن اقرّ وعذاب علي من جحد وانكر. وظاهره من قبله العذاب ليس ورائه
غاية ولا له نهاية وليس بينه وبين التّقطه

ص ٤٤

فصل لو كان فصلا لكان ظهور الغير و ابي الله ان يكون كذلك :ايكون لغيرك من الظهور. ما ليس
لك حتّي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّي تحتاج الي دليل يدلّ عليك و متي بعدت حتّي
تكون الآثار هي التي توصل اليك. عميت عين لا تراك ولا تزال عليها رقبيا وخسرت صفقة عبد لم
تجعل له من حبك نصيبا. وقد اشار الله سبحانه يقطعون ما امر الله به ان يوصل و اشار مولاه بهذا
المقام : انا و علي كهاتين ، اشارة منه الي العارفين ان ليس هناك فصل ، لانه بدو الاسماء و اول
من تسمّى و هو ، صلّى الله عليه ، عالم المسمّي. فمن عرف الاشارة استغني عن العبارة و من عرف
مواقع الصفة بلغ قرار المعرفة. و اشار محمّد (ص) الي ظهوره تصريحاً بغير تلويح لاهل الافئدة حيث
يقول مخاطبا لعلّي : انك كاشف الهمّ عنيّ و انت مفرّج كربتي و انت قاضي ديني و انت منجزى
و عدي. لانّ مقام التّقطة اجمال بحت و بسيط صرف و ظهور الاول في مقام الالف و الالف اسمه
الحسنيّ و مثاله العليا وله الهيمنة علي جميع الحروف من التكوين و التشريع و هو الغيب الممتنع.
لاتنال اليه ايدي اولي الابصار و الافئدة و الآ تعرف بدون وصفه لنفسه و وصف نفسه مولاه محمد
(ص). حيث قال لسلمان : ما عرف الله الا انا و عليّ و ما عرفني الا الله و عليّ و ما عرف عليّا الا الله
و انا. السبيل الي معرفته مسدود و الطّريق الي وصفه مردود و الطّلب اليه

ص ٤٥

لا يزيد صاحبه الا بعدا. لانّ الله سبحانه قد اشار بذلك في الآية الي قوله تعالي و ممّا لا يعلمون و
ليس في معرفة الله تعظيما ، لانه فوق مدرک المدركين. سبحانه لا احصي ثنائه عليه الا بما وصف
الله سبحانه و اته في امّ الكتاب لدينا لعلّي حكيم. و هو لسان ارادة الله في كلّ العوالم في التّكوين
و التّدوين و لا يمكن ان شبيء شيئا الا باذنه. و هو (ع) الركن الايمن الاسفل من العرش و لونه الصّفرا
كما ظهر عند شهادته في وجهه و ذلك دالة علي بدئه لانّ البدء هو الختم و هو المعتدل التّام و

غلبة مزاجه الصفراء ومنه اصفرة الصفرة في كل شيء. سبحانه عن وصف الواصفين وعن نعت النّاعتين والحمد لله ربّ العالمين. المقام الثالث السّر المستسرّ بالسّر، رتبة الحسن ، عليه السّلام ، ويعبر في هذا المقام بالشّجرة الطّيبة والدّرة الخضراء والبحر القدر والسّر الاعليّ والرّمز المعليّ والكاف المستديرة علي نفسها والحقيقه المحسنة الحسينة وهو الواقف في مقام التّوحيد الخالص. لا يظهر في الاكوار نورا الا نوره ولا يتحقّق في الادوار صوت الا صوته وهو اسم الاكرم والمسمّى الاعظم الدّالّ علي الله في مراتب الثّلت في مقام الوصف. و الا في مقام المعرفة لا دلالة الا لله تعالي ، لانّ الظاهر في المرايا بالمرايا واحد ليس كمثلته شيء وهو العليّ الكبير وهو (ع) مظهر السّكينة عن جدّه (ص) والوقار عن ابيه (ع). احجبه الله في حجب العماء لنفسه وليا من العزّ لا ينبغي ان يطّلع عليه الا الله الفرد. فمن زعم انّ للخلق سبيلا علي معرفته فقد

ص ٤٦

ضاد الله ، عزّ وجلّ ، في كبريائه وكشف سرّ الرّحمانيّة الطّاهرة بغير اذنه ، فباء بغضب من الله و مأويه جهنّم وبئس المصير. وذلك مقام هندسة الابداعيّة لتحديد الحدود ممّا لانهاية الي ما لانهاية لها وما لفيض الله تعطيلا. قال علي (ع) : « انّ القدر سرّ من سرّ الله و حرز من حرز الله ، مرفوع في حجاب الله ، مطوّي عن خلق الله ، مختوم بخاتم الله ، سابق في علم الله ، ومنع الله عن العباد علمه ورفع فوق شهاداتهم ومبلغ عقولهم ، لانّهم لا ينالونه بحقيقة الرّبانيّة ولا بقدره الصّمدانية ولا بعظمة النّورانيّة ولا بعزّة الوحدانيّة ، بحر ذاخر مواج خالص لله ، عزّ وجلّ ، عمقه ما بين السّماء والارض ، عرضه ما بين المشرق والمغرب ، اسود كالليل الدّامس ، كثير الحيات و الحيتان ، يعلو مرّة ويسفل اخري ، في قعره شمس يضئي ، لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن يطّلع عليها فقد ضاد الله ، عزّ وجلّ ، في حكمه ونازعه في سلطانه وكشف عن سرّه وستره و باء بغضب من الله و مأويه جهنّم فبئس المصير.» انّ التّعبير بلون السّواد لكثرة الحيات و الحيات بالنّسبة الي الخلق. لانّ الله قد جعل ظاهره من قبله العذاب و الا بالنّسبة الي البحرشؤونات و تجلّيات من بارئها عليها. وقد جعل الله باطنها فيه الرّحمة ولهذا البحر لا بد آية و لانهاية و لها جزاير من نفس الماء التي ذابت و انجمدت و علي الجزاير قباب من جواهر مختلفة المتلوّنة بالوان المختلفة بما

لانهاية الي ما لانهاية وجعل الله عرض كلّ قبة و ما بين كلّ قبة ، ما بين مشرق البدء الي المغرب الختم والساكنون فيها ملائكة عماء الصّرفه ؛ يسبحون اللّيل والنّهار ولا يفترون. وهم اهل قبة البيضاء
ص٤٧

وفيها ملائكة العالين يحمدون الله بارئهم بالعشيء والابكار وهم اهل القبة الصفراء وفيها ملائكة الحجب يهللون موجدهم بائه المحمود وله الحمد في الآخرة والاولي. وهم اهل قبة الخضراء و فيها ملائكة الكروبيّن يكبرون الله الفرد الاحد الذي ليس كمثلته شيء وهو الكبير المتعال وهم الساكنون في قبة الحمراء وانّ الله سبحانه اعطي لكلّ ذي حقّ حقّه بهؤلاء الملائكة هو الذي خلقكم ثمّ رزقكم ثمّ يميّتكم ثمّ يحييكم الخلق من اهل قبة البيضاء والرّزق من اهل قبة الصفراء والحيوة من اهل قبة الخضراء والممات من اهل قبة الحمراء وذلك من تقدير العزيز الحكيم وليس في هذا البحر الاّ الماء ولا له ساحل. وانّ الله سبحانه لما اراد ان يخرج الممكنات من بطن امّها اخذ عن هذا البحر قطرة وجعلها حيوة كلّ شيء قال الله تعالي في كتابه العزيز: « وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا لتخرج به حبا و نباتا » ، « ومن الماء كلّ شيء حيّ » وهذا الماء الذي عليه العرش قبل خلق السموات والارض المذكور في الحديث عن عليّ (ع) ولهذا البحر قطب تدور حوله وهو سرّ المستور في قلب الحسن بن علي ، عليه السلام ، الذي تجلّي الله له به من نور عظمتة. اقلّ من سمّ الابره واستغفر الله عن التّحديد بالكثير وله حركتان حركة حول نفسه لا اشارة اليها لانه مظهر البيان في تلك الحركة والمدلّ لتوحيد الصفات والافعال لا يعرفه غير الله وقد خلقه الله آية نفسه وجعل ظاهره عين باطنه و باطنه عين ظاهره ، جلّ وعزّ ، من ان تعرفه غاية الافكار او ان تحويه خواطر

ص٤٨

الافكار او ان يصعد اليه ايدي اولي الالباب. وهو القريب لايري والبعيد لا يخفي ولا يحيطون بشيء من علمه الاّ بما شاء وسع كرسيه السموات والارض وليس ممّا شاء الله الاّ محمّد وعليّ ولا سبيل للخلق لدي جنبه الاّ العجز ورضي الله بالمعرفة العجز جودا. و سبحان الله عما يصفون و حركة بالتّجليّ لما سواه بما سواه وفي هذا الحركة انوجدت حقايق الممكنات و صفاتهم في الاقطار و الادوار بالازليّة الظّاهرة و اللانهاية الباطنة و النّهاية الممدوده و ما لفيض الله من نفاذ.

والمقام الرابع السرّ المقنّع بالسّر هيكل الاحديّة قال علي (ع) : « سرّ البسملة في الباء و سرّ الباء في النقطة و انا النقطة تحت الباء » وفي حديث : « ظهرت الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحيم ». وقد عبر في الاحاديث عن تلك الرتبة بالشجرة الطوبى و بالقصبة الحمراء و القضاء المثبت و الصبح الازل و الرحمة الجامعة و رتبة الحسين ، عليه السلام ، و هو واقف في مقام توحيد الشهودى. و بعد خفاء التثليث في رتبة التّربيع ظهر اسمه الاعظم و رسمه الاكرم في السرّ القدر و قد خفي جلال عزة ، لشدة ظهوره و استتر علو مجده لعظم نوره. و لا توحيد في الامكان بعد رتبة جدّه و اباه و اخاه ، الا لنفسه و من سواه محدود في صقع توحيدهم لدي جنابه و هو المتحرك في مقام التجريد و الساكن في لجة التّفريد فلما تحرك في صقع عزته ظهرت السّطوة و غيره من الابداع. و وجدت القضاء التعلّق بالاختراع و هو المالك لتلك اللّجة بتملك الرحمن ما يصل من الحقّ من لجة القضاء الي الحقّ الا بامضائه. لانه باب الفيض لكلّ شيء و قد وعد الله

ص ٤٩

جودا عليه لا بداء في الابداع بعد امضائه. و هو (ع) لما تحرك في الدّين باظهار بدء مقامه لا يؤمن به الا الاقلون و الكلّ همّوا بانكاره و قتله بعد ما عرفه بان محلّه في عوالم التوحيد محلّ القطب من الوحي. لا يرقى اليه طير الاوهام و ينحدر عنه السبيل الى الافهام و جحدوا به و استيقنته انفسهم ظلما و علوا. فلما رأى الحسين ، عليه السلام ، غلبة الكثرات و اخفاء التوحيد و هو اعطي الاشياء علي ما هم عليه قد اقضي الله لانعكاس وجودهم و امضي (ع) اعطاء القدره لهم. استسلم لله بالشّهادة بايدي عبيده حتّي قد ظهر علي من في الامكان على علو عبوديته بانّه المعطي و لا يمنع قدرته عن الكفّار لاتمام حجّته بعد اكمال النعمة و اظهار الغني بعد ارادته الموجوده و قدرته النافذة. الله اكبر من سرّ الامر فدي بنفسه العظيم اثنين و سبعين من شيعة الكرام و رضي بظلم اهل بيته عن يد الفجّار ، حتي ايقن البلاد و من عليها انه هو الحقّ المبين. و لولا آدم ما يخطر بقلبه قرب الشجرة ما اراد احد قتله و لا يقتل (ع) فلما رضي بالشّهادة في عالم الابد تغيّرت بلاد التجريد فلما كوّن امكان قتله قتلت بقتله التّسيح و التّمحيد و التّمجيد و التّكبير. الله اكبر من هذا المصيبة الكبرى التي تغيّرت افئدة العالمين لحرقة كبده و يجرى ذلك التّغيير الي ما لانهاية بما لانهاية و ما كان لامر الله من نفاذ. و انّ

اهل الجنة تحترق افئدتهم لقتله وذلك اعظم مقاماتهم يترقب الي ما لانهاية لان بعد حرقهم لا يبقى فيهم الا مرات الحاكية للحسين وكل شيء هالك الا

ص ٥٠

وجهه الكريم. قال الله تعالى : « فمن قتلته فانا ديته.» و الدية ظهور الله الظاهر لكل شيء بكل شيء. فسبحان الذات وهو المنزه عن وصف الممكنات وهو كما يقول : « لا تدركه الابصار وهو يدرك الابصار وهو اللطيف الخبير.» والتحرق لاهل النار باقية بقاء الله وذلك منتهي عذاب اهل النار. وان الجنة وما فيها قد خلقها الله سبحانه من نور الحسين والنار وما فيها قد خلقها الله من بغضه (ع). كلاً نمد هؤلاء وهؤلاء من مدد الحسين علي ما هم عليه بما هم عليه وما هو بجبار للعباد. و من عرفه في مقام عبوديته وعرف سر شهادته كمل في مقام الدين ولا يغفل عن مصائبه وفي كل الاحوال يبكي عليه بكاء الثكلى ويجرى من عيناه بحور الماء. الله اكبر من عظم مصيبته وكبر بلائه و شدة عطشه الذي من يذكره يبكي عليه. قال الله تعالى : جزاء بكائه مائة شهيد ، وذلك لتحمل العباد والجزائه هو (ع) ، لان الله ديته. ومن زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه والمشبه عين المشبه به ؛ لان المقصود ليس الازل ، لان الازل لا سبيل اليه ابدا ولا المقصود غيره ، بل ظهور هويته في عالم الامكان وهو مقامه. وان اهل الجنة في كل يوم الجمعة يزورون رب ، جل وعلا ، اعني زيارته (ع) لان زيارته ، زيارت الرب ، جل وعلا. و اول زائره في ليلة الجمعة ، هو الله تعالى كما في الحديث وذلك لاحتمال الراوي لعدد رسوخه في المعرفة. والحق ان زائره في كل الاحوال هو الله تعالى ثم محمد ، ثم الائمة ، ثم الانبياء ، ثم الاوصياء ، ثم المؤمنين

ص ٥١

من الانس ، ثم المؤمنين من الجن ، ثم الملائكة ، ثم الحيوان ، ثم النبات ، ثم الجماد. وان الله سبحانه تعالى اولي عن كل شيء بزيارته وهو زائره لم يزل ولا يزال ولا يزول ببقائه كما هو اهله ومستحقه. وان الزائر له (ع) حين توجهه بمولاه تحرق الحجب ، حتي اتصل بمولاه فحين اتصاله بوجه مولاه زائر الله تعالى في عرش تفريده وعظمتته وذلك في قوس الصعود. وكذلك الامر في النزول اول زائره في كل العوالم الله سبحانه وذلك الرمز المعنى لا يطلع عليه الا اهل الافئدة من

عرفه فسقاه ربّه شرابا طهورا. و من لم يعرفه يصدق لاهله حتّي يسقاه مولاه شرابا طهورا. و أنّ في الحديث لزيارته جودا عظيما و هو أنّ من زاره (ع) غفر الله سبحانه سبعمائة نفس من آبائه و أمّهاته و من نظر الي هذا الزائر غفر الله له كالزائر و من نظر الي من نظر الي الزائر فكان له الاجر مثل ما كان لزائر الي ما لانهاية. و لو لم يعرفه بانّ هذا الرّجل نظر الي من نظر الي زائر الحسين (ع) و أنّ له مقامان و حركة علي القطب و هو الالف اللّينية و هذا المقام لا تشير اليه اشارة قريبة مع كمال بعدها بعيدة فوق القلوب بما لانهاية. و هو مقام التّوحيد المنفي عنه الكثرات و التّفريد المنفي عنه الاشارات أوّله عين آخره و ظاهره عين باطنه و سرّه عين علانيته ، قريب في بعيده و بعيد في قريبه ، آية الله و مراته. السّبيل مسدود و الطلب مردود و سبحان الله عما يصفون. و حركة علي الظهور فأول ظهوره في الالف القائم غير معطوفة و هو القائم ثمّ الي الحروف العاليات

ص ٥٢

و هم الائمة الثمانية ، ثمّ الي الكلمة و هي فاطمة ، ثمّ الي دلالة الكلمة و هي مراتب الانبياء و الاوصياء و الدّلالة قد ظهرت من لفظ الكلمة. كذلك حقايق الانبياء و الاوصياء ظهرت من نور جسم فاطمه. كذلك يتنزل الظهور حتّي وصل الي مقام الدّرة و هي رتبة الجماد و ذلك آخر ما اردنا في تفسير النّقطة و الحمد لله رب العالمين.

المقام الاول في البيان الالف غيبي الهي و هو الاسم الاولي و الرّسم الاعليّ لله الاحد الفرد الصمد الحيّ القيوم الذي لا اله الا هو الكبير المتعال. و هو أوّل شجرة خرجت في طور السّيناء و ذاقت في جنّان الثّناء من حدائق البهاء و استترت في حجب العماء و استقرّت في كرسيّ الكبرياء ، مستويّا علي عرش العطاء الي ما سواه. و هو حقيقة المحمّديّة ، روحى فداه ، و هو أوّل تعين النّقطة حيث دارت علي نفسه ثلاث دورات و الالف المستقيم في مبدء التّقسيم عند الله العظيم ثلاثة نقاط. و هو الاستقامة الاوليّة هيكل التوحيد و شبح التّفريد فى قول مقدر الحميد : « فاستقم كما امرت » و كشف عن هذا السرّ قوله العزيز : « انّ الذين قالوا ربّنا الله ثمّ استقاموا ».

المقام الثّانى في المعانى الف اللّينية ربّانية و هو مقام الواحدية مبدء الصفات و الاسماء. و هو الاسم الاعظم و رسم الاكرم المطوف حول جلال القدرة و المسبّح بارئه تحت عماء العظمة ناطقا بانّك

انت الله لا اله الا انت سبحانك عمّا يصفون. وهو أول قصبة نبتت في اجمة اللاهوت وذاقت في
سما مجد الملكوت من ابحار

ص ٥٣

حدائق الجبروت ، أول الاعداد في قلم المداد لفيض السرمدي الرباني المستقر في مقام العلوي ،
روحي فداه. وهو امير الاسماء والصفات ولذا لا ينبغي لاحد من الائمة ، سلام الله عليهم ، ان
يسمي باسمه الشريف وهو أول من آمن بالنقطة قبل الحروف ؛ فلذا صار علة الاسماء. أول من تسمى
وهو طظام يمّ الوحداية المذكور في الدعا لايساويه في لجة ابحر الاسماء والصفات شيعي.

المقام الثالث في الابواب رتبة الالف المتحرك الذي لما تحرك في ارض الصفات والاسماء ،
زعموا ان جبار بنفسه قد لحظهم فنطق بالتسيح والتحميد والتهيل والتكبير ؛ فلما عرفوا اعترفوا
بان الله جلّ و اكرم من ذلك. فانه عبد الله ودابة الارض وهو المتحرك في ارض الامكان بالتقديس
والتمجيد وهو قوله الجواد في زيارة ابيه ، سلام الله عليهما : « بك تحركت المتحركات في لجة
بحر الامكان وطمظام يمّ الاكوان وبك سكنت السواكن من في لجة بحر الاحدية من البقاء الازلية
والغني الالهية ومن في طمظام يمّ الواحدية من اطوار جمال الربوية وشئون جمال القدوسية »
وهو كل يوم في شأن من احداث امر بديع لم يكن.

المقام الرابع في الامامة مقام الف غير معطوفه وهو مظهر اسم الله المميت وآخر مراتب تنزل الاسماء
والصفات في رتبة التراب وهي بثر التعفين لجميع الاسماء والصفات حين التعلق بالكثرات وهي
صبغ الاحمر الترابية حين اخذ التقطير عن كبريت الاحمر بعد حلّ الثالث في طبخ قعر الرابع لتصلح
قابلية في رتبة الترابية لمقام بلوغ

ص ٥٤

الاكسيريّة لظهور الاطوار والشئون. قال رسول الله تناكحوا و تناسلوا فاتي اباهي بكم الامم يوم
القيمة ولو بالسقط وذلك اكمل المراتب واعلاها في قوس النزولي. وهو رتبة الامامة والولاية

الكبري خفيت رتبة الترابية وظهرت وحدة التارية فانها حاريا بس فارتفع الاحكام وصار الختم نفس البدء. وهو الاكسير البيضاء مالک الجود والبهاء ،

المقام الاول والسین في رتبة البيان ؛ ثناء الله علي نفسه و الواصف نفس الوصف وهو قوله (ص) : لا احصي ثناء عليك انت كما اثنيت علي نفسك وقوله (ع) تجلي لها بها وصف الله لنفسه بنفسه ولخلقه خلقه. واول الوصف ذات الله الظاهرة للتبي به (ص) وهو روعي له الفداء لجة بحر الاحدية و صرف ظهور الهوية وعماء بحت الصمدية واعلي مقامات الربوبية واثني دلالات الالهية ، الاول الآخر الظاهر الباطن. قال الله ؛ عز وجل ، في ليلة المعراج : ارفع راسك يا محمد ؛ فلما رفع ، روعي فداه ، راسه قال الله تعالي : « انت الحبيب وانت المحبوب » وهو ، روعي فداه ، متفرد في هذا المقام عن الاشباه والامثال وهو الملك الدائم في الملك، السبيل الي الله مسدود و الطلب اليه مردود ودليله آياته ووجوده اثباته وهو وجود الله الظاهر في الامكان بنفسه.

المقام الثاني في المعاني والسین في رتبة المعاني ، مبدء الاسماء والصفات وهو حرف من حروف اسم علي وهو ، روعي فداه ،

ص ٥٥

كان ذات الله العليا وشجرة طوبي وسدرة المنتهي وجنة المأوي وهو ، روعي فداه ، روح الله و نفسه و قلب الله و جنبه و عين الله و سمعه و لسان الله و وجهه و يد الله و امره و مشية الله و حكمه و ارادة الله و اذنه و سرّ امر الله و نوره وهو ، روعي فداه ، ظاهر الله في العباد وآية الله في البلاد و شهر الله في قلم المداد و حرم الله في يوم المعاد وهو ، روعي فداه ، بلد الله المقصود و مقام الله المحمود و وجه الله المسجود و علانية المعبود كما نطقت بذلك عبائرهم المنيعه في كلماتهم الرفيعة. وكل ذلك نسبة تشريف كالكعبة بيت الله واشباهها.

المقام الثالث والسین في رتبة الابواب ، اسم من اسماء الله النازل الي بحر الحيات وهو قلزم الخضراء وماء الحيوية. وانا قد «جعلنا من الماء كل شيء حيّ». وهو مظهر اسم الله المحي وهو الماء الذي كان عليه العرش قبل خلق السموات والارض بما لانهاية الي ما لانهاية. وجعل الله موادّ

الاشياء بهذا الماء و جعله شاهدا لخلق نفسه و خلق ما سواه ؛ حيث نطقت مفهوم آية الكتاب ما اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما كنت متخذ المضلين عضدا. لا يصل من الخلق الي الخلق شيئا الا بهذا الاسم و لا يصعد الي الله الا بهذا الماء. و مالک هذا البحر بالاستقلال هو عليّ (ع) ، « لولاك لما خلقت الافلاك » و مزاجها رطب بارد و الماء سيّد الشراب.

المقام الرابع و السّين في رتبة الامامه ، اسم جدّ محمّد ، قال الله تعالى :

ص ٥٦

« يس و القرآن الحكيم » فلما امر الله اسمه القابض بالادبار لظهور الاطوار نزل الي كرة الهواء فظهر اسمه الحيّ ، ثم نزل الي كرة الماء فظهر اسمه المحيي ، ثم نزل الي كرة التراب فظهر اسمه المميت هناك اتّصل بداية الامر الي نهايته و رجع الكاف المستديرة الي قطب منطقة الاكوار و الادوار. و نضجت حقايق الاعيان في بطن الامكان و تمّت الاجزاء الاكسيري في بئر التعفين و اخذ الله التقطير ممّن كان في القرع و الانبيق. نادي الله تعالى بلسان حبيبه : اقبل اليّ حبيبي فصعد من مسجد الاقصي الترابي الي وطنه الحقيقة او ادني. قال الله تعالى : يا محمّد فضلك علي الانبياء كفضلي و المشبه عين المشبه به و انا ربّ العزة علي العالمين ، سبحان ربك عما يصفون.

المقام الأوّل في البيان الميم مجد الله ، قال الامام : « الميم مجد الله » و أوّل تمجيدده مجد الله نفسه قوله الحق : « انا الله لا اله الا انا كنت كنتا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » فصارت تلك الكلمة أوّل ذكر في الامكان. قال (ع) : « يا يونس تعرف ما المشية ؟ قال : لا. قال ، روعي فداه : ذكر الأوّل وهي الكلمة التي انزجلها العمق الاكبر وهي الاسم المستقرّ في ظلّه لا يخرج منه الي غيره ». قال رسول الله (ص) : « انا أوّل من اجاب في الدّر » و لذا استخلصه الله في القدم علي ساير الامم منفردا عن التشابه من ابناء الجنس و المثل اقامه مقام نفسه في الاداء اذ كان لا تدركه الابصار و لا تحويد خواطر الافكار و هو يدرك الابصار و هو الطيف الخبير المقام الثّاني في المعاني الميم مجد الله في حجاب الجبروت بلسان وليّه المأجد في عماء اللاهوت ناطقا :

بانك انت الله ربنا لا اله الا انت الملك

المعبود. وهو حقيقة العلويّه وهو ، روحى فداه ، يطوف حول جلال القدرة و يستغرق في عماء المحو والحيرة ، قائلاً في حجب السّريّة : يا ربّ زدني فيك تحيّراً ، لايري نوراً الا نورك ولا يسمع صوت الا صوتك ، ما رأيت شيئاً الا ورايت الله قبله ومعهُ وهو قول ابنه الطاهر في دعائه يوم عرفة : « أغيرك يا ربّ من الظهور؟ ما ليس لك حتّي يكون هو المظهر لك. متي غبت حتّي تحتاج الي دليل يدلّ عليك؟ ومتي بعدت حتّي تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لاتراك. » وهو ، روحى فداه ، ينطق بالله و يسمع بالله و ينظر بالله و يسكن بالله و يمشي بالله و يعطي بالله وهو مظهر نفس الله في كلّ المقام. سبحانه عمّا يصفون و الحمد لله ربّ العالمين.

المقام الثالث الابواب الميم ملك الله وهو امره و بامرهِ قامت السّموات و الارض. و امره للابداع و الاختراع وهو تمام كلمة كن و خزائنه بين الكاف و النون. وهو فعل الله ، عزّ وجلّ ، و ما من شيء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم. وهو مركّب من عناصر الاربعة من عالم الجبروت. الكاف مركّبة من النار و الهواء ، النّار نار اليجاد و الهواء ميله. و النّون مركّبة من الماء و التراب ، الماء ميل القبول و التراب لحفظ الانوجاد. فاذا تمّت الكلمة ، كملت عبوديته و هو قول الصادق : « العبوديّة جوهرة كنهها الرّبويّة » و العبوديّة المطلقة الحقيقة لا يوجد الا في محمّد خاصة ، و اشهد أنّ محمّدا عبده و رسوله. قال الله تعالى : « يا بن آدم اطعني اجعلك مثلي » و هو نفس اطاعة. مولانا عليّ قال ، روحى فداه ، انا عبد من عبيد محمّد و هو قول الله تعالى : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله ». المقام الرابع في امامة

الميم حرف من حروف اسم محمّد ؛ قال الله ، عزّ وجلّ : شققت له اسماء من اسمي انا المحمود و انت محمّد. عدد الميم اربعين و هو تمام ميقاته. ثلاثين ليلة نفس قابليّة في عالم السّرد و عشرة في رتبة مقبولة في عالم الابد. ولذا كان وقوفه في ارض الترابى اربعين سنة. قد بلغ اربعين سنة بعثه الله بالنّبوة و هو تجلّيه سبحانه لديه اقل من سمّ الابرة عند مبدء طلوع فوق جبل الطور و هو شمس الظهور و ماء الطهور و انزلنا من سماء المتجلّى ماء تجلّي بنفس المتجلّى له ماء طهور. قال الله تعالى

في صدق شأنه : « ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله وخاتم النبيين. » وهو نفسه ويحذركم الله ان تجعلوه مصنوعا اذ لو كان مصنوعا لكان الذات محدثا مصنوعا وهذا هو الكفر الصراح ما اتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا.

المقام الاوّل قال الامام : الف آلاء الله علي الخلقه من النعيم بولايتنا. اعظم آلاء معرفة الالف وهو سرّ الحروف ومحقق حقايقها ومدوت ذواتها. وهو الذات وذات الذوات والذات في الذوات للذات وهو خلق ساكن لا يدرك بالسكون وخلق متحرك لا يدرك بالتحرك اجتمع الاضداد وارتفع الانداد. ظهر الولاية في الولي هنالك الولاية لله الحق، الحق مع عليّ وعليّ مع الحق. يدور معه حيث دار وهو حرف الثبوت بنفي الشكوك وهو نفس الجلال بنفي السبحات والاشارات لساير الممكنات بالبقاء البحت عند فناء الصّرف معرضا عن

ص ٥٩

الوجود ومقبلا الي الوجدان به ، روعي فداه ، ظهر في عالم اللاهوت وحدة الذات للذات لا اله الا هو الحي القيوم.

المقام الثاني الف آلاء الله لاهل جنّة الفردوس من الاعتراف بولاية عليّ وهم اهل الوقوف عند المشعر المطلق قبل الاقتران الي المقيد ، الا انّ فيهم ذكر صلّوحي للنظر الي انفسهم. فلما تأملوا الانبياء في ولاية عليّ ، اذا فهم الرّحمن حرقة البعد وعاصهم من النار فنادوا في ظلمات الكثرة الصّلوحيه ان لا اله الا انت سبحانك. اني كنت من الظالمين فلما تابوا واستنجوا عنه ، روعي فداه ، ونجاهم عن الغمّ الاثنيّة وادخلهم في بيته ، فمن دخله كان آمنا. وكذلك ينجي المؤمنين و هو رجال يسكنون في محلّ معرفة ذات الله ويستأنسون بذكر الله ويشربون من كأس الله يأخذون عن يد الله ويعطون في سبيل الله بقائهم بالله وعشيتهم بالله. لا يتحركون ولا يسكنون الا بالله افتدتهم ابرد من الثلج ، قلوبهم معلّقة بالملاء الاعلي. ولولا اجل محتوم من ربّ العباد ما يصبرون في ابدانهم لمحة ، شوقا الي الرفيق الاعلي. رزقني الله مرافقتهم في جنّات الفردوس ، نعم المقام مقعدهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر. يا محنة ايّوب ، روعي فداك.

المقام الثالث الف آلاء الله لاهل بحر الخضراء ، وهم حروف العاليات في الممكنات علوك فوق كل عال و جلالك الامجد فوق كل جلال. وهم حروف لا اله الا الله في التكوين والتدوين في الرقوم المسطرات وهم شهور الحول و ايام الساعات في كل العوالم من التكوينات والتشريعات. انّ عدّة الشهور

ص ٦٠

عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض وهم مظهر فعل الله و ايدي قدرته وهم اولياء الله في كل العوالم في الاداء. وهم قائمون مقام الرحمن في جميع الصفات والاسماء وهم المعطون لاهل بحر النار باسم الله القابض و لاهل عماء المطلق باسم الله الحي و لاهل قلم المواج بالامر بين الامرين و لاهل ارض الكعبه باسم الله المميت. وهم الادلاء علي الله في توحيد الذات والصفات والافعال والعبادة ، سبحانه عما يصفون.

المقام الرابع الف آلاء الله في رتبة الامامة الظاهرة بالولاية والباطن بالاستيلاء علي جميع الاقطار والادوار. وهو الآن مقام القائم ، روعي فداه ، وهو آية ودليل وعلامة ومقام للذات القديم سبحانه وهو نفس المعبود ووجهه حال العبادة والتوجه ؛ لا فرق بينه وبينه الا انه عبده وخلق. لان ذلك المقام اعلي مقامات الامكان و فرق ذلك لا يمكن في الامكان انما تحد الادوات انفسها وتشير الآلات الي نظائرها. وهو قول علي (ع) في خطبة اليتيمية : « ان قلت مم هو فقد باين الاشياء كلها فهو هو ، ان قلت هو هو فالهاء والواو كلامه صفة الاستدلال عليه ، لا صفة تكشف له. ان قلت له حد فالحد لغيره وان قلت الهواء نسبه فالهواء من صنعه رجع من الوصف الي الوصف وعمي القلب عن الفهم و الفهم عن الادراك و الادراك عن الاستنباط و دام الملك في الملك و انتهى المخلوق الي مثله و الجاه الطلب الي شكله و هجم له الفحص الي العجز و البيان علي الفقد و الجهد علي اليأس و البلاغ علي القطع

ص ٦١

و السبيل مسدود و الطلب مردود دليه آياته و وجوده اثباته.» و هو ، روعي فداه ، لا يحتجب عن رعيته بل تحجبهم الآمال دونه.

المقام الأول البيان اللام اسم نوراني و حروف ربّاني و رسم الهي ، مظهر الالف في الوحدة و حاكمي الاحدية في البدء و من هذا اخذت النّصاري شكل الصّليب و حلّ اللاهوت في النّاسوت تعالي الله عمّا يقول الظالمون علواً كبيراً. و هو بحر لا بداية له و لانهاية ذاخر موج اعظم البحور و اعلاه ؛ بل لا بحر سواه و هو بحر الوجوب و الازل الظاهر في الامكان بالامكان. و هو لجة الاحدية المذكور في قول عليّ فالسّابح في هذا البحر يسبح بتسبيح الله نفسه و لا سفينة و لا ملاح و لا جزيرة و لا شرع غيره البحر سفينة و ملاح و راكب و شرع و طالب و مقصود يسير الي ربه في صراط الله العزيز الحميد. و لانهاية و لا خروج و لا وصول و لا انفصال حين الفصل و لا اتّصال حين الوصل يسافر من الحقّ الي الحقّ و ما له من زوال. و ليس لهذا البحر موج و حركة و سكون و حيطان منزّه كمال التّنزيه عن صفة البحور و هو صرف التّجلّي البحت البات. و لايري السّالك في هذا البحر بحرا سواه. و سبحان الله عمّا يصفون و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثاني المعاني اللام اسم الاعظم و الرمز المنمنم و هو اول ما اختار الله لنفسه و هو العلي العظيم و هو قول الله ، عزّ و جلّ ، و أنّ « هذا صراط عليّ مستقيم ». و لذا جعل الله قطب اسمه الشّريف اللام و هو ، روعي فداه ، اول المقصود حيث تجلّي المحمود بنفسه نفس المعبود و هو مرّبي الاسماء و الصّفات

ص ٦٢

حيث لا سبّح في طمطام يمّ الصّفات و الاسماء دونه و هو المتموجّ بتموجّ الصّفات و المنقطع بقطع الآيات. المتنفّس بنفس العلامات و المتشرّع بشرايع المقامات و المتخلّج بخليج الاسماء. و هو الواحد الجارى في الاسماء و الصّفات كجريان الماء في عروق الاشجار و النّباتات و هو اول العدد و صاحب الابد و مالك السرمد بتمليك الله الاحد الصّمد. لا بداية له و لانهاية و هو المذكور في قوله : « ربّ ادخلني في لجة بحر احديتك و طمطام يمّ وحدانيتك. » الاحد المذكور سرّ محمد و يمّ الواحد سرّ عليّ.

المقام الثالث في الابواب اللّام مظهر اسم الله المحيي و هو قلزم صلوح الكثرة و بحر القدر و بحر عميق مظلم كالليل الدّامس كثير الحيات و الحيتان. يعلو مرّة بالنّظر الي مبدئه و يسفل اخري بالتّوجه الي نفسه و هو بحر المحيط و بطن الامكان و في قمره شمس تضي. لا ينبغي ان يطّلع عليها الا الواحد الفرد فمن اراد ان يطّلع عليها فقد ضاد الله في ملكه و نازعه في سلطانه و من نظر اليها بطرفها فهو المضيء بشمس قعره. و قال رسول الله : « انما الاختلاف فيك » يا عليّ و هو سرّ قوله : « السّعيد سعيد في بطن امّه و الشّقيّ شقيّ في بطن امّه. » و هو قوله الحقّ : « انا و عليّ ابوا هذه الامة. » المذكور في بحر المحيط و السّاكّن بالاستقلال بالعلوّ في هذا البحر ليس الا آل الله و هم حروف لا اله الا الله في اقطار الابداع و لذا كلّ واحد منهم علّة مستقلّة في الاختراع بالله سبحانه و تعالي.

المقام الرّابع اللّام

ص ٦٣

اسم الشّيعه و هو اللّطيفة الالهية المودعة في سرّ الخليقه في تمام مراتب العبودية و هو المشار اليه في قول الصّادق : « العبودية جوهرة كنهها الربوبية. » و هم قوم من شيعة علي السّاكّنون في جبل بحر كان خلف قاف القلب. يسبحون الله تعالي بقوله سبحان ذي الغلبة القهر لا اله الا هو له الملك و اليه يرجعون. و البحر الذي كان الجبل فيه ماء الذي عليه عرش قلوبهم و هو الماء الذي مقوم حيوتهم و هو بحر وحدة الى تحته و بحر الكثرة الي فوقه. بحر شديد الحركة و كثير الحيات من اطوار جمال مولاهم ربّ التراب يعلو مرّة الي احسن التّقويم و يسفل اخري بالسّكون الي الطّين. و لذا جعل الله المتّقين في بئر الطّين لشدة بقائه و مكثه. و في هذا البحر يمزج البحور و يثمر الفروع فلما صلحت قابليت الاكسيريّة في رتبة الجمادية تمّت و كملت ما بالقوة فيه ما بالفعل. امر الله سبحانه بطلوع نار الله الموقدة علي محلّ الافئدة حينئذ قالوا كلمة الحق في مقعد الصّدق « انا لله و انا اليه راجعون » ، « كلّ شيء هالك الا وجهه. »

المقام الاوّل البيان الهاء ربّ الحروف ، اذا لامربوب ذكرا و لا عينا و لا احاطة لا ظهورا. و الهاء في الله اوّل مظاهرها هاء في هو و هو الاسم الاعظم و الدّالّ الاكرم اعلي الاسماء و اشرفهما. و من

اركانها الاحدية والهوية وهو روح الله و الله روح الاحد كما قال الله الصمد : « قل هو الله احد » و اعظم مقامات هو في الامكان بغير اشباع واو وهو فؤاد المحمديه ، روعي فداه ، وهو رتبة الازلية الظاهرة

ص ٦٤

للامكان بالامكان وهو مقام و دليل للذات البحت القديم بان الله كان ولم يكن معه شيء الان كما كان. ظهوره عين بطونه و بطونه عين ظهوره الاول الآخرو الظاهر الباطن ، لا اله الا هو الحي القيوم وليس في مقامه ذكر الا ذكر الله الاعز الاكرم. وذلك في رتبة الوجدان واما في الوجود دام الملك في الملك ، السبيل مسدود و الطلب مردود. و سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو وهو المنزلة عما سواه سبحانه عما يصفون و تعالي الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا.

المقام الثاني الهاء في رتبة المعاني ركن الواحدية و محل المشية. هو اول ناطق في بحر الامكان بذكر الرحمن لا اله الا هو القادر المتعال. و ذلك في المقام المحبة الالهية و الولاية الحقيقية و الازلية الثانوية و الربوبية الكلية الظاهرة في سر العلوي علي (ع) و هو ، روعي فداه ، المتلألا بتلألو محمد الذي هو وجه الاحديه و هو ، روعي فداه ، مبدء الاسماء و الصفات و المعاني و الحروف العاليات في جميع الاقطار سموات المقبولات و ادوار اراضي القابليات في عرصه الجبروت و عما اللاهوت. مدلا بدلالة التبوت لله الحي الذي لا اله الا هو الحي القيوم لا فرق بينه و بينه الا انه عبد و مخلوق و مرزوق و مجعول. افقر الفقراء الي الغني المعبود و هو معني قوله (ع) : نحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا ، لولانا ما عرف الله ، لولانا ما عبد الله. و كشف الحق عن هذا السر المطلق في كتاب المصدق و علي الاعراف رجال يعرفون كلا بسيماهم. صدق الله و هو العلي العظيم. المقام الثالث الابواب

ص ٦٥

الهاء في رتبة الابواب حرف من حروف اسم فاطمة. قال الله ، عز و جل : « شققت لها اسما من اسمي انا الفاطر هي فاطمة » و الاسم المشتق نفسها و من هذا ظهرت حرف آخر اسمها. وهي مبدء

الابداع و ثمرة الاختراع ، قال الله تعالى في حقها و : « أنّها لاحدي الكبر نذيرا للبشر.» و البشر رجال قوامون بامر الله و هو القائم علي الانبياء و الاوصياء و ماسويهم بالتوحيد و هو قول الله الحقّ : « فلا اقسام بمواقع النجوم و أنّه قسم لو تعلمون عظيم و أنّه لقرآن كريم في كتاب مكنون » و هو محمد (ص) ابوها « لا يمسه الا المطهرون » و هو عليّ لانه مطهر عن دنس الكثرات و الصّافي عن كدورات الصّفات و هي لما تجلّت بجسمها الشّريف خلق الله حقايق الانبياء و ما تأصلوا الا شعاع شمس جسمها الشّريف و انّ من شيعته لابراهيم.

المقام الرّابع الهاء ظهرت بالحقيقة في رتبة الولاية في اربعة عشر اهل العصمة كما خفيت فيهم . « كنت كنترا مخفيا فاحبت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف » و هم مظهر اليد و الوجه و الجواد و الوهاب لله الحقّ ، كما نطق به الكتاب بالصّواب : « من اطاع الرّسول فقد اطاع الله » ، « انّ الذين يباعدونك انما يباعدون الله ، يدالله فوق ايديهم » ، « قالت اليهود يدالله مغلولة ، غلّت ايديهم و لعنوا بما قالوا ، بل يدها مبسوطتان ، ينفق كيف يشاء » و « الارض جميعاً في قبضته يوم القيمة و السموات

ص ٦٦

المقبولات مطويات بيمينه » و « كلتا يديه يمين » و كلّ من سواهم بمن سواهم موجودون و معدومون حرفا عندهم و عند عظمة جلالتهم . و « هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعلمون يعلم ما بين ايديهم و ما خلفهم و لا يشفعون الا لمن ارتضي و هم من خشيته مشفقون » و من يقل منهم اني مظهرها و من دونهم بالاصالة الاولية « فذلك نجزيه جهنم و كذلك نجزي الظالمين » فقاتلوا ائمة الكفرانهم ، لا ايمان لهم . و هو قول الصادق : « الهاء هو ان لمن خالف ولايتنا ».

المقام الاوّل الرّاء في رتبة البيان آيه الله و دليله و هو اوّل رحمة نطق بتوحيد الله في ارض الامكان . و اعلي مقاماته قلب المحمّدية لانها اول شجرة نبتت في ارض قلب الاحمديّه ، روعي فداه ، و هي « لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسه نار » و النار من تلك الشجرة و هو قول الله الحقّ : « و ما ارسلناك الا رحمة للعالمين » و قول نفسه المطلق : انا اوّل من اجاب في الذرّ الامكان قبل الافتران و السّؤال نفس الجواب و الجواب نفس السّؤال . و لذا سبقت علي ما سواه بالوحدة الالهية اللاهوتية الممكنة في حقّ الممكن ؛ اذ سواه لا يمكن في حقّ الممكن و الازل نفسه

نفسه ، و الآن كما كان. لا اشارة و لا تبيان و لا توجه و لا استدلال و لا معرفة و لا استبصار لانه المتعالي عن الممكن و وصفه و هو كما قال : « لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار هو الطيف الخبير » و قال سيد الخلق : « ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك

ص٦٧

حق عبادتك « عزّ جنبه عزّا لاتنال اليه ايدي احد من عباده. سبحان ربّك ربّ عمّا يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

المقام الثاني الرّاء في مقام المعاني مقام عليّ امير المؤمنين و هو ، روعي فداه ، مجمع الخليجين و حايل بين الطّنجين و البرزخ بين العالمين. و هو الواحد المتكثّر و المتوحد المتكثّر و الناقص الزّايد و الزّايد الناقص و النّار المنجمد و الماء المحرق و التّراب المتحرّك و المتحرّك الثّابت و الثّابت المتحرّك و القريب المبعد و البعيد المقرب و الفاعل لكلّ علّة و المنفعل عند مبدء الارادة ، الجامع للاضداد و المشابه لسبع الشّداد. اول المداد و مظهر اليجاد و ثمرة الانوجد ، المكتوب اسمه علي لوح الفؤاد ؛ فنطق بالتوحيد بان لا اله الا الله وحده لا شريك له. و علي لوح القلب نشهد ان محمّدا عبده و رسوله و هو المنفرد في عالم الامكان عن الاشباه و الاضداد. و علي لوح النّفس نشهد انّ الاوصياء رسول الله اثني عشر و فاطمة معصومة طاهرة لا يساوقهم في الوجود شيء. و كلّ اتاهم عبدا و هم اولياء الله في العزّ و ليس لله وليّ من الدّل و علي لوح الارواح بانّ شيعة آل الله اخوان في الجنان ، متكئين علي سرر متقابلين.

المقام الثّالث الرّاء في مقام الابواب باب الله من الحقّ الي الخلق و من الخلق الي الحقّ. و قال رسول الله : « انا مدينة الحكمة و عليّ بابها » و هو ، روعي فداه ، نعمة الله علي الابرار و نعمة علي الفجّار. و هو باب ، قال الله في صدقه : « باب باطنه

ص٦٨

فيه الرّحمه و ظاهره من قبله العذاب. » قال عليّ (ع) : « ظاهري امامته و باطني غيب منيع لا يدرك » و هو البحر الانيق و الطمطمم العميق ، الدّاخر المّواج المتلاطم كثير الخوف و الخضوع و

الاضطراب والخشوع والتأطيق ؛ بقوله الحق : « الهي ان وعدت المطيعين النار والعصاة الجنة ، فبعزتك وجلالك ولا حول ولا قوة الا بك ؛ لكان ابن ابيطالب عبدا لك » وهو قوله الحق « لا عبدتك خوفا من عذابك ولا طمعا في ثوابك بل وجدتك مستحقا للعبادة ، فعبدتك ». وكل ذلك من سطوة عدل الله لان العبد في كل الاحوال احتياجه بالله تعالى. كبدء وجوده لو شاء كان معدوما كما كان. وفضل الله علي العباد في كل الاحوال كفضله له بدء وجوده وفي كل الاحوال يقره منادي الرحمن كما بدئكم تعودون ومن له اذن ان يسمع نداء الله الملك لله الواحد القهار.

المقام الرابع الرّاء في رتبة الامامة اسم من اسم الله وحرز من حرز الله وحصن من حصن الله. قال الله ، عز وجلّ : « لا اله الا الله حصني فمن دخل حصني امن من عذابي. » قال الامام ، روعي فداه : « ذروة الامر وسنامه و باب الاشياء ورضي الرحمن الطاعة للامام بعد معرفته. » قال الله تعالى في حديث القدسي : « ولاية علي بن ابي طالب حصني فمن دخل حصني ابن من عذابي » وولايته حروف لا اله الا الله وهو اول بيت وضع للناس و من دخله كان آمنا من الفناء و صار باقيا ببقاء الرحمن. ولا يدخل هذا البيت احد الا بعد كشف السبحات و محو الموهومات و هتك الاستار و الاغيار و دخل المدينة علي حين غفلة من اهلها. فمن دخل المدينة

ص ٦٩

اقر للامام بالامامة و من اقر من وراء الباب لا شك انه في اهل الخطاير ولا ينبغي ان يدخل علي ملك القاهر. و الامام جامع المقامات و الدلالات و هم الادلاء علي الله بان لا اله الا هو القيوم المتعال.

المقام الاول الحاء تكرر الدال و الدال تكرر الباء و الباء تكرر الالف و هم تمام الحمد و في تلك الرتبة يحملون عرش ربك فوقهم يومئذ ثمانية. و الحاء مبدء عرش الله تعالى و اعلي مقاماته في الامكان قلب المحمديّة و هو تمام القدرة و القوة. قال الله تعالى : « وما وسعني ارضي و لا سمائي بل وسعني قلب عبدي المؤمن. » و قال الصادق : « ان الظهور تمام البطون و البطون تمام الصمت و القدرة و العزة تمام الفعل و متي لم تكن كليات الحكمة تامّة في ظهورها و تامّة في بطونها لكانت الحكمة ناقصة من الحكيم ولو كان قادرا » و هو كان عرش العظمة و القدرة الصالحة التعلق بانوجاد

الموجودات وتكون الممكنات. قال الله ، عزّ وجلّ : « قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايّما تدعوا
فله الاسماء الحسني.» وهو المستوي علي العرش بالعطاء المعطيّ كلّ ذي حقّ حقّه ؛ لو السائق
الي كلّ مخلوق رزقه واسم الرّحمانيّة اصغر من اسمه الهويّة بسنتين وهو قول عليّ (ع) : « انا اصغر
من ربّي بسنتين » والرّبّ مربيّه وهو محمّد السّنة الاوليّ سنة الوحدة الظاهرة التي محلّها هي نبوة
الكلية وسنة الجامعه

ص ٧٠

بين النّبوة والولاية. ولايري احد مثله في الجامعيّة في الامكان قط كما هو اهله والذات القديم
ربّ اذ لا مريبوب واله اذ لا مالوه ؛ سبحانه وتعالى عمّا يصفون.

المقام الثّاني المعاني الحاء تمام الحمد والحمد وصف الله نفسه. ولذا يختصّ بجنابه وحده و
هو اولّ الثّناء واكملها واعلاها لله ، عزّ وجلّ ، وهو الجامع لمراتب الممكنات من البدء الي الختم
الي ما لانهاية بما لانهاية. فلما اراد الله ان يحمد نفسه فارادته احدات تلك الكلمة لا من شيء و
هو خلق الثّانى و ذرّ الاوّل وآية الكبرى. قال الله تعالى : « لولاك لما خلقت الافلاك » وقال
عليّ : « ايّ آية اكبر لله منّي و ايّ نباء اعظم منّي.» وهو ، روحى فداه ، اولّ الكون بالنسبة الي
الامكان و اولّ الامكان بالنسبة الي الاعيان. وعلّة تلك الكلمة المشيئة وعلّة المشيئة بنفسه. والقول
بانّ العلة هو الله شرك للزوم الاقتران والارتباط وتعالى الله عن ذلك اختراعه ابداعه وهو خلّو من
خلقه و خلقه خلّو منه. فسبحانه عمّا يشركون وله الحمد في السّموات والارض واليه يرجعون.

المقام الثّالث الحاء في رتبة الابواب اولّ حرف من اسم الحسين وهما يظهران عند التقاء البحران
بحر الاراده وبحر القدر. وهو قول الله الحق : « مرج البحرين يلتقيان.» وهما بحر العلوية والفاطمية
؛ بينهما محمّد برزخ النّبوة « لا يبغيان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان » وهو الحسن. و لون اللؤلؤ
بيضاء وهو ، روحى فداه ، مظهر ابيه في الوحدة وهو مظهر اسم الله

ص ٧١

الصمد لكمال بساطته و وحدانيته ، لم يخرج الائمه من صلبه. والمرجان هو الحسين الشهيد و
المرجان لونه الحمراء لظهور الكثرة والشؤون في اطوار الجلال والجمال وهو ، روعي فداه ، اب
الائمة الاطهار وسماه الرحمن ابا عبدالله. والعبودية المطلقة منحصرة في اولاده الائمة الاطهار ،
سلام الله عليهم بدوام القادر القهار.

المقام الرابع الحاء في رتبة الامامة مقام ظهور سلطنة الحسين وهو ، روعي فداه ، عبد الله و مظهر
اسمه المميت و عزرائيل عنده مرات يصور فيه جماله ، روعي فداه. المؤمن عند رؤيته من الشوق
يموت و الكافر عن جلالته يفرّ الروح من جسده. و جماله جمال الله و كل مميت باذنه و فعله الله
يتوقفي الانفس حين موتها. و العبد ، ثلثه احرف ؛ العين علمه بالله. قال الصادق : « العلم تمام
المعلوم.» و الباء بونه عن الخلق و الدال دنوه الي الخالق بلا كيف و لا اشارة. و اسم الله المميت
هو اسم الله الحي و الممات نفس الحياة و في ارض التراب تنضج القابليات للصلوح الي مقام
الآيات. و لذا من زاره عارفا بحقه كمن زار الله في عرشه و من بكى او ابكى او تباكا لمصيبته هو
بنفسه ، روعي فداه ، جزائه. و هورب الجنان و انّ اهل الجنة في يوم الجمعة يزور الربّ هو زيارته
، روعي فداه. لان نفسه نفس الربّ و مضجعه عرش الرحمن و زائره نفس المزور ؛ اي بما تجلّي
لها بها. و هو قول الله الحق : « و من قتلته فانا ديته.» نعم المقام لزاره و لباكية ، لو كشف الغطاء ؛
ما يقبل احد الا زيارته و بكائه و الدوام بالبقاء في بلده. المقام الاول البيان

ص ٧٢

الما ماء الوجود و وجه المعبود و نفسه المحمود و هو قطب المحيط الواسع علي جميع الاقطار في
لجه بحر الادوار و طمطم يّم الاكوار. و الساكنون فيه رجال من نفس الماء و وجوههم متثلثة بتلثوء
الازلية و نفوسهم متقدسة بتقديس السرمديّة ذكرهم ذكر الله الاكبر. و في ابحر جزائر غير متناهية من
نفس الماء التي ذابت و سطحت و استقرت و صارت ارض غبراء. و علي جزائر قباب من نفس الماء
كالدرّة البيضاء التي رفعت و انجمدت في جوف الماء. و هو بحر لا ساحل له و لا غشّ و لا حركة و
لا تغير و عليها سفن من نفس الماء كالذهب الرطبه الحمراء و سكانها من نفس الماء يسافرون من الله
الي الله. و لا تقطع مسافتهم و لا وصول الا الي منازلهم حين الوصول فاصلون و حين الوجدان

فاقدون. حكم بعضه كحكم كلّه و حكم كله كحكم بعضه. ماء الطهور و صرف الطهور و صار في التّجليّ من التّجليّ بالكسر بنفس المتجليّ له بالفتح. و هي بحر الوحدة المذكور في الدعا عن قول مولانا الامام علي : « رب ادخلني في لجة بحر احديتك.»

المقام الثاني المعاني ما ، ماء الحياة و « من الماء جعلنا كل شيء حي » و هذا الماء مظهر اسم الله الحيّ. فلما اراد الله خلق هذا الماء فبارادته صار موجودا متعلّقا بلون الصفراء. ناطقا بانّ بارثنا هو الرّحمن و هو الطّمطام المتلاطم ؛ مبدء الكثرات في صقع عالم الاسماء و الصفات. ظاهره امامته علي من في بحبوحة القدس و البهاء و باطنه غيب منيع ممتنع عن الصّفات و الاسماء. و في هذ البحر سفن و جزائر و قباب و سكّان و رجال كلّ ذلك من نفس الماء و ليس لها بداية و لانهاية و لا فناء و لا اضمحلال و الساكنون فيه اهل الصّفا و السنّا ؛ يسبحون

ص ٧٣

بارئهم في قطب منطقة المجد و البهاء. و هم رجال قال الله تعالى في صدقهم : « رجال لا تلهيهم اطوار الشؤونات و الطهور في صقع الكثرات عن الوحدة الحقيقة التي هي نفس الذكر و هذ البحر بحر السكون و الوقار و برد اليقين و ثلج الفؤاد. فمن شرب منه قطرة يسكن في ذات الله و يصبر علي الاذي في جنبه و يرضي بقضائه ، قائلا في كلّ الاحوال : لا حول و لا قوة الا بالله ، له الخلق و الامر و اليه يرجعون.

المقام الثالث الابواب الما ماء القدر ، فلما قدر الله وجوده بظهور اسم المحيي اخذ قطرة من بحر ماء الحياة ، مظهر اسمه الحيّ ، و هو قوله الحقّ في كتاب الصّدق : « وانزلنا من المعصرات ماء ثجاجا » متلاطما ، موجا ، متحركا لظهور الشؤونات ، يخرج منه حيات الاسماء و نبات الصّفات ؛ حتي يظهر قول الله : « كل يوم هو في شأن.» و هو قلزم الخضراء لا بدء له و لا ختم فيه. اشجار من جواهر رطبة و عليها سفن جارية من زمرد و رطب اوسع من بين سماء القابليّات و ارض المقبولات و الرّاكبون فيها محمّد و آله بالاصالة و شيعتهم بالتّبعية. و هم رجال مطهّرون من دنس الزّمان و الزّمانيات و المنزهون عن الالتفات بالشّهوات و الكثرات. لا يعصون الله ما امرهم و هم من خشية آل

الله مشفقون. قال رسول الله : « مثل اهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق »
والمشبه عين مشبه به.

المقام الرابع الامامة ، الماء بحر القضاء و جوهر الجارى من بحر الحياة المقدر لكل ذي روح
مات. و الارض لمحل جريان البداء لانّ ما في القضاء هو الامضاء و ليس لله بداء فيما مضى.

ص٧٤

و هو الطمطم المتداخر المتين و المتلاطم العميق ، المتوجّج بتموج الصفات كالجبال الراسيات و
يخرج منها خليجان ؛ احدها بدء الاشياء و الآخر ختمه و نفس الختم ماء البدء. و يجرى منه انهار
اربعة ، الماء غير الآسن بحر الاقرار بالوحدانية ، و اللبن الذي لم يتغير طعمه و هو بحر الاقرار و
الاعتراف بنبوّة محمّد و العسل المصقّي المخصوص لشيعة محمّد و آله و هو بحر التقصير عن معرفة
اهل العصمة و الخمر الذي لذّة للشاربين و هو بحر المحبّة و العزّه و الهيمنة و العظمة و السطوة و
القهارية بغير صدادع و لا خمار و سكر و لا اغماء. يسبحون سگانها : سبحان ذي القهر و الغلبه لا اله
الا هو الواحد القهار.

المقام الاولي البيان النون في رتبة البيان نفس المكان و هو تمام الامكان و الامكان بعينها في عالم
الامكان. الحروف في كلمة كن و الكاف رتبة المشيئة و النون رتبة الارادة و المشيئة اب الاشياء و
الارادة امها. قال (ص) : « انا و عليّ ابوا هذه الامة ». فبالكاف خلق الله مادّه الاشياء و آية تفريده
و هيكل توحيده دالّ عليّ الله وحدته. و هو اعليّ المشاعر في الامكان فيه يعرف الله وحده و هو
المسمّي بالفؤاد. و بالنون خلق الله صورت الاشياء من مبدء الميل الي نفسه الي منتهي الكثرات بما
لانهاية الي ما لانهاية. و اولّ التعيين هيكل النبوة و ثانيها هيكل الولاية و ثالثها هيكل الشيعة. و هذه
الهيكل تمام الايمان جعل الله آيته في كل شيء للاعتراف به. و هو تمام نور الله نور السموات و
الارض

ص٧٥

« مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح » الي آخر آلاية. وقال الله تعالى : « سنريهم آياتنا في الآفاق وفي انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق » قال السّجاد : والله آياتنا وهذه احدها وهي الولاية وما نودي في الاسلام شيئاً مثل ما نودي في الولاية.

المقام الثّاني البيان المعاني النّون عرش الكاف و به استوي الرّحمن علي ما سواه. وهو الواحد المتحقّق في اربعة عشر هيكلًا. قال رسول الله : « فوق كل حسنة حسنة ، حتي احبنا فاذا احبنا ليس فوقه حسنة » وهو قوله الحقّ حين سئله الاعرابي عن الدّين ؛ قال (ص) : « هل الدّين غير حبّنا » و كشف عن هذا الرّمز المعنى قوله (ع) : « من احبكم فقد احبّ الله » وهذا الحبّ علّة وجود الممكنات. وهو قول الله في حديث القدسي : « كنت كنزا مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف ». والمحبة نفس المحبّ والمحبّ هو المحبوب. ولو كان الثلاثة لا شكّ ان اهل المحبة لمشركون ، قالت النّصاري ثالث ثلثه انما هو اله واحد. قال الصادق : « المحبة حجاب بين الحبيب والمحبوب » والمحبة المذكوره ليست ذات الله تعالى لانه ، عزّ وجلّ ، خفائه عين عرفانه و عرفانه عين خفائه. وهو المعروف ولا عارف في الوجود والان كما كان. سبحانه لا يعلم كيف هو الا هو وهو العليّ الكبير.

المقام الثّالث النّون في مقام الابواب امر الله وعلمه و كتابه المحفوظ و عدله. وهو انه لما امر الله كلمة الاكبر بالادبار لظهور الانوار وكثرة الاطوار تنزل الي ركن الاسماء ؛ فتدور بدوران الاسماء في عالم الادوار وفي عالم الانوار بدوران الاسرار ، بتحرك الليل لطلوع النّهار. الي قطب الصفات فتكرر بتكرار

ص ٧٦

الصفّات في عالم الاكوار ؛ حتي نزل من مبدء الدّرة الي منتهي الدّره بما لا نهاية في بدئه كما لانهاية في ختمه. وهو قول الله الحقّ وكلّ شئ قائم بامرک و الامر تمام العدل و بعدله قامت السموات والارض. ومظهر تلك الامر اهل العصمة ومحل تلك العدل محمّد وآله. قال الله تعالى : ان الله يامر بالعدل والاحسان. وقال الحجّة ، روعي فداه ، في زيارة آل يس : « القضاء المثبت ما استأثرت به مشيتكم والمحو ما لا استأثرت به ستتكم » وهو قول جدّه العليّ الصادق النّقي

الهادي ، روعي فداه ، فى زيارة الجامعه الكبيره المشهوره :كالشمس الطالع المظهرين لامر الله و نهيه.

المقام الرابع النون فى مقام الامامه يحكي عن البدايه بالدلالة وعن النهايه بما لانهايه. قال الله ، عز وجل : « ن والقلم وما يسطرون » وها انا اذا اذكر رشحه منه النون فى رتبة البيان. جوهره بسيطه حيه بالذات وهى ذات الله العليا وفى رتبة المعاني ذات رسول الله وفى رتبة الابواب ذات فاطمه. وفى مقام الامامة حروف لا اله الا الله اثني عشر فى الرقوم المسطرات. وفى مقام الاركان رشحات كليه النازله من قطرة لطيفه من عرق جسم فاطمه. وفى مقام الثقب انوار متلئله من اجساد الانبياء. وفى مقام النجباء اظلة الهيئه متلئله بترية النقباء. وفى مقام الملك اظلة انسيه. وفى رتبة الجن اظله ملكيه. وفى رتبة الحيوان اظله جنيه. ولذا ان النملة تزعم ان لله زبانيتم وفى رتبة النبات اظله حيوانيه وفى مقام الجماد اظله نباتيه.

المقام الاولى البيان

ص٧٧

الياء حروف العشرة وهو فى مقام البيان آية التوحيد وعلامة التجريد و صرف الهويه و عماء الاحديه. بحر الوجود و حرف الظهور الاوّل الرفيع و الآخر المنيع الباطن القريب و الظاهر البعيد. بحر معلوم و سر مجهول المخصوص لمحمد و آله (ص) بالحقيقه الاوليه. و ما سواهم معدومون لا نصيب لشيء من الاشياء فيه و كيف لا يكون كذلك. و الانبياء مقام تجريدهم و بقائهم فى توحيد الله ظلّ فاني من جسم محمد (ص) و هو بلغوا الي ما بلغوا و لم تدركوا ما فعلوا جسم محمد. وهى فى الاجساد ممتنع محال ، كيف يصل شعاع الشمس بقرصه و كذلك فى السلسله الطويله من ثمانية عوالم بل فى السلسله العرضيه. هذا السرّ مستور و لو علم ابوذرا ما فى قلب سلمان لكفره و فى روايه رحم الله من قتله يجرى هذه القاعده من عالم العليّ الي مبدئه السفليّ. الطرق الي الله بعدد انفاس الخلايق.

المقام الثاني الياء فى رتبة المعاني آخر حروف من حروف اسم عليّ (ع) ، روعي فداه ، و هو سر الله الذي لا يوصف و كلمه التي لا تعرف و هو اسم الاعظم الذي يسبح الله بظله جميع خلقه. و هو

صاحب الازليّة الكبرى والابدية العظمي. قال ، روحى فداه : « انا صاحب الازليّة الاولى » وان امرنا هو الحقّ وحقّ الحقّ وهو الظاهر وباطن الظاهر وباطن الباطن وهو السرّ والسرّ والسرّ المستسرّ و سرّ المقنع بالسرّ والسرّ لا يفيد الا سرّ وسرّ مجلّل بالسرّ وهو مظهر خشية الله و جلاله وهو قول الامام : « لا علم الا خشيتك ولا حكم الا الايمان بك ، ليس لمن لم يخش عن جنبه علم ». وهو مقام الرحمن ولمن

ص ٧٨

خاف مقام ربّه جنتان وليس لمن لم يؤمن بعزّ قدسه حكم لانه ظاهر الله لا هو هو ولا هو غيره. كلّ ذلك عن دوام الملك في الملك السبيل الي ذات الله مسدود والطلب مردود ، دليله آياته ووجوده اثباته.

المقام الثالث الياء في رتبة الابواب في اسم الرحيم مقام من مقامات الرحمانية. وهو الذي اجاب الامام ، روحى فداه ، وانا اذا اذكر الحديث ، سئل رأس الجالوت عن الرضاء ، بان قال : يا مولاي ما الكفر والايمن وما الكفران وما الشيطانان اللذان كلاهما المرجوان؟ وقد نطق به الرحمن حيث قال في سورة الرحمن : « الرحمن علّم القرآن خلق الانسان علمه البيان » فلما سمع الرضاء ، لم يجرجوابا ونكت باصبغه الارض واطرق مليا. فلما رأى السائل سكوته شجعتة نفسه بسؤال آخر فقال : يا رئيس المسلمين ما الواحد المتكثرو المتكثرو المتوحد وم الموجد والموجد والجاري المنجد و الناقص الزائد؟ فرجع ، روحى فداه ، رأسه فقال : ايّ شيء تقول وممن تقول ولمن تقول بينا انت انت صرنا نحن نحن ، هذا جواب موجز بسؤالك. واما الجواب المفصل فاعلم ان كنت الداري والحمد لله الباري ان الكفر كفران كفر بالله وكفر بالشيطان وهما سيئتان المقبولان المردودان ؛ احدهما الجنة والآخر النار وهما للذات المختلفان المقبولان وقد نطق به الرحمن حيث قال : « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزج لا يبغيان فباي الاء ريكما تكذبان » ويعلم قولنا من كان من سنخ الانسان و يظهر لك ممّا قلنا باقى سؤالاتك والحمد لله الرحمن و صلّي الله علي محمد وآله المبعوث علي الانس والجان ولعنة الله علي

ص ٧٩

الشيطان. فلما سمع كلامه بهت و تحيرت و شهق شهقه فقال اشهد ان الا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و انك وصي رسول الله حقًا و الرحيم رحمة مكتوبه على من سبقت له العناية. و هو حقيقة سلمان ، روى فداه ، و نعم الحديث ما قال الامام الحسن العسكري في تفسيره ان الله خلق مائة رحمة و جعل منها رحمة واحدة في الخلق كلهم فيها تراحم الناس في الدنيا من في كل الاصقاع. فاذا كان يوم القيمة اضاف هذه الرحمة الواحدة الى تسع و تسعين رحمة. فيرحم بها امّة محمد و تلك الرحمة تمام الامّة في الدنيا لما كانوا في الرحمة ضيقوا انفسهم عن القبول و في الآخرة لما خلصوا من الاعراض قويت بنيتهم للتحمّل. و ان الله حرم الجنة علي الامم حتي يدخل امّة محمد قبلهم و المؤمن اكرم علي الله ممّا تظنون و انا اذكر الحديث بعضا بالنقل و المعني و لا يطلع بسرّ مراتبها الا اهل التقوي.

المقام الرابع الياء في الرحيم مقام الشيعة و هم في هذا الاسم محلّ صبغتهم. قال الله صبغة الله : « و من احسن من الله صبغة » و جعلهم في بئر التعفين في هذا الصبغ. فلما نضجت بنيتهم و بلغت بلوغهم صلّوهم بالصلاة و الزكوة و الصوم و الجهاد و الحجّ و ساير الاعمال المحموده ، حتي خلطت اجزاؤهم و صارت شيئًا واحدًا. و هو قول عليّ ، روى فداه : « حتي تكون اعمالني و اورادي كلّها وردًا واحدًا. » ؛ ثم جعلهم في قعر التقطير للاخذ عن اجزاء الاكسير. و هو موت الكلى فلبعض الناس في الدنيا و لبعضهم في الرجعة

ص ٨٠

و لبعضهم في البرزخ و لبعضهم في القيمة و لبعضهم في النار ، لتحريق اجزاء العرضيه و لاخذ اجزاء الاكسير. فلما اخذ اجزاء الاكسير هاج ريح محبة الله في افئدتهم و هو لقاء بارئهم و هو قول الصادق : اذا هاج ريح المحبة في الفؤاد استأنس في ظلال المحبوب و اثر المحبوب علي ما سواه قال علي

دوائك فيك و لا تبصر و دائك منك و ماتشعر

و انت الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمّر.

اتزعم انك جرم صغير و فيك انطوي العالم الاكبر

وهي نقطة العلم . العلم نقطة كثرتها الجاهلون

وهو الدرّاية حديث تدريه خير من الف حديث ترويه . وهو قرطاس الحكيم كلّ علم ليس في القرطاس ضاع وهو تمام العمل العلم بلا عمل كالقوس بلا وتر . وان الاشارات تحجب الاستار من كشف الكثرات دخل بيت الجلال فقد عرف مواقع الامر وبلغ مواضع السرّ وهو الغنى عمّا سوي الله وفسبحان الله عمّا يصفون .

الحمد لله الذي جعل طراز قضائه بهاء رحمانيته التي دنت بعد ما بعدت وقضت بعد ما مضت وفعالت تحاكت فاقامت واستعادت وتشابهت وتعاكست وتقارنت وتفارقت وتفاخرت وتشهقت وتشهدت وتثلّأت وتلجلجت واصطفت وانتجت واخترعت وابتدعت وانشأت واصطنعت فهي حمراء صفراء خضراء بيضاء نطقت على عرشها بثناء البداء في منطقها لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اذنه بهاء ربوبيته فهي هي ازليّة لامعة شعشعانية متثلثة

*** ص ٨١ ***

ذوت واستقرت كورت واستقامت دارت واستضأت فهي هي مشرقة شمسيّة متنورة قمرية لامعة نجمية حاكية عرشيه مخترعة فردوسية منتخبة افيروسية مندكة جبلية مسطحة ارضية هي هي مائية ترايية هي هي هوائية نارية ان قلت منفرد فهي جمعية وان قلت خمسة فهي احديّة مظهر الهاء في لجة الاحديه التي نطقت وتجلت وخضعت وخشعت وقالت الله لا اله الا هو الحمد لله الذي جعل طراز اجل الامضاء حكم البداء واقامها فوق منطقة السماء من عالم العماء بنور الحمراء فيا هنيئاً سراستا من البداء المنطوقة في حولها التي قضت وجلت بعدما احكمت وقدرت وانشأت واخترعت فهي هي شمس ازليّة مشرقة ختميه رفعت وسجدت على عرشها وثناء بارئها وقالت باعلى صوتها حزينا لا اله الا هو والحمد لله الذي جعل طراز كتابه طراز الاحديه واحكم في طراز مشيته بامضاء طراز صمدانيته واقضي ما قضي في طراز جبروتيته بطراز ما امضي في ازليته واذن في تقدير طراز ابداعه في مقام الاجل بطراز التي احدى احمدى علوى فاطمي فيا هي نعم الطراز في افق العماء رفعت بعد ما زكت نطقت قبل ما صفت حرقت قبل ما جلت شهدت بعد ما غربت ببناء بديع

وطراز عجب و عماء لطيف الّتي نطقّت في حقّ منشئها بطراز الابداع كلّها لا اله الا انت سبحانك
انّى كنت من الظالمين و الحمد لله رب العالمين .

تفسير حديث من عرف نفسه

ص ٨٢

قال سلمه الله ما معني الحديث المروي عن علي من عرف نفسه فقد عرف ربه.

اعلم يا اخي رحمك الله اني اوصيك اولاً قبل البيان بوصايا ان تقبل مني سهل اليك الوصول و الا اشتد عليك الامر ولا سبيل لك الي المعرفة الا بمعرفتها.

اولها ان تطهر قلبك عن كل قاعدة اخذتها من علمائك لانهم اخذوا عن عيون كدرة يفرغ بعضها في بعض و يكفر بعضهم بعضاً الم تر الي الذين بدلوا نعمة الله اي معرفته كفراً و احلوا قومهم دار البوار جهنم يصلونها فبئس القرار فسوف يلقون غياً و يحسبون انهم يحسنون صنعا كلاً تجري من قلوبهم الهاويه علي لسانهم نار الشرك و سموم الكفر و لا يشعرون و انت ان تنصف بربك و خفت مقامه و نهيت نفسك عن مقاله القوم عرفت اني من الصادقين والله لعليک شفيق حبيب و ثانيها ان لاتقس كلام ائمتك بكلام الخلق لان الكلام ظهور من مظاهر فعل المتكلم مرات حاكيه عما في قلبه فكما ان نفوسهم حجة بالغة و آية محكمة من الله سبحانه علي العالمين كذلك كلامهم فكما انه لو اجتمع الخلق علي ان ياتوا بمثل آية من القرآن لم يقدروا كذلك في كلامهم و كلامهم لا يشابه كلام احد من الخلق و كلامهم حجة الله علي الخلايق و هو الجامع الكامل لانه صدر من مصدر الطهارة

ص ٨٣

و من واحد من كلماتهم يخرج كل الدين بل كل الوجود اثر حرف من حروف كلمة انظر بالحقيقه ان الله تعالي قديم وحده ليس معه غيره لم يزل و لا يزال علي حال واحد الان كما كان نفسه نفسه و الخلق في صقع ملكه و هو سبحانه لما شاء فمشيته احداثه لا من شيء فهو لم يلد شيئاً بل خلق الاشياء بالمشية و خلق المشية بنفسها و ان المشية اول نقطه مذكورة في الامكان و هو ذكر الاول الذي ذكر الله نفسه و اني انا الله لا اله الا انا كنت كنتاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف و خلو الله سبحانه من دلالة هذه الكلمة التي هي آخر مراتب النقطة ماء الذي به حيوة كل شيء و ليس عند منشئه الا حرفاً و ان منشئه من نفس الله الظاهرة تلعلعت و لو كانت من الازل لزم التغيير

فانه تعالى لم يزل علي حالة واحده والمشية في مقام الشيء وهو عالم امكان المطلق والازل نفسه نفسه وحده لا ذكر هنا ولا رسم هنا وان الذكر والرسم الذي عبرنا مشيته وهي صفة استدلال لا صفة تكشف له دليله آياته وهي المشية ووجوده اثباته وهو آية الاحدية لا بعد محمد محل مشيته غاية ولا سر ولا نهاية وكل الاشياء مدل عليه وهو المدل علي الله وحده لانه ليس في هذا المقام له جهة دون نفس الله من عرفهم عرف الله اعني معرفته الظاهرة في الامكان معرفتهم له الخلق والامر واليه ترجع الامور لان الامر والخلق حادثان لا يرجعان الي القديم بل رجع من الوصف الي الوصف ودام الملك في الملك انتهى المخلوق الي مثله السبيل الي الازل مسدود والطلب مردود دليله آياته

ص ٨٤

ووجوده اثباته وان كل الافعال منه من الله تعالى كما صرح بذلك الحجة في زيارة لمحمد بن عثمان العمري مجاهدتك في الله ذات مشيه الله وامثاله في الآيات والايخبار كثير وكل شيء منهم من الله لانهم ما ينطقون عن الهوي ان هو الا وحي يوحى وان كلامهم كلام الله ومن قال لم وبم فقد كفر وان كلامه محيط بكل شيء جار في كل العوالم بحسب لغات اهلها وليس في كلامه شبه اذا المشبه عين المشبه به ولا كناية ولا مجاز لان المجاز والكناية صفته العاجز وهو القادر المقتدر فان الله تعالى علم آدم اسماء من في عرشه وتحتة وهذه الآدم ابونا آدم الف الف آدم اي منزل عن آدم الاول بالف الف مرتبه وهو لا يقدر علي معرفة اسماء الائمة لان عيسى الذي هو اشرف الانبياء اعترف بذلك وحكي الله تعالى عن قوله لا اعلم ما في نفسك وان الذي ورد في الاحاديث ان الله علم آدم اسماء الخمسة لتوبته وهو محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين فما دعي الله احد بهم الا علي الله ان يستجيب وتلك المعرفة في رتبة آدم والشيء لا يجاوز وراء مبدئه وكفاك هذا في ان لا تقاس بكلام مولاك كلام وثالثها ان لا تاوول ما تقدر كلام اهل العصمة بالنقص ولكن بالعلو والشرف اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه والذكر بالعجز كذب وافتراء علي الله قل الله اذن لكم ام علي الله تفترون ان المفترين ما ويهم النار وما لهم من نصير فاقبل وصاياي والله عليك وكيل.

و اما معني قول علي فاعلم و اثبت قدميك علي الصراط قال الله تعالى سزيهم آياتنا في الآفاق و في انفسهم حتي يتبين لهم انه الحق و قال الله في الانجيل اعرف نفسك تعرف ربك ظاهرک للفناء و باطنک انا و قال رسول الله اعرفکم بنفسه اعرفکم بربه و قال علي حين سئله الاعرابي من عالم العلوي قال صور عارية عن المواد خالية عن القوة و الاستعداد تجلي لها فاشرقت و طالعتها فتالات فالقي في هويتها مثاله فاطهر عنها افعاله و قال الحسين عليه السلام في دعائه يوم عرفه الغيرک من الظهور ما ليس لك حتي يكون هو المظهر لك متي غبت حتي تحتاج الي دليل يدل عليك و متي بعدت حتي تكون الآثار هي التي توصل اليک عميت عين لا تراک و قال علي بن الحسين في دعائه في السحر المعروف بدعاء ابي حمزه بك عرفتك و انت دللتني عليك و دعوتني اليک و لولا انت لم ادر ما انت و قال الصادق العبودية جوهره كنهها الربوبية فما فقد العبودية وجد في الربوبية و ما خفي في الربوبية اصيب في العبودية و قال الامام في دعائه شهر شعبان الهي هب لي كمال الانقطاع اليک و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليک حتي تحرق ابصار القلوب حجب النور فتصل الي معدن العظمة و قال الحجة في دعاء شهر رجب اشار بهذه المقام لا فرق بينک و بينهم الا انهم عبادک و خلقتك فتقها و رتقها بيدک بدؤها منك و عودها اليک اعضاء و اشهاد و مناه و اذواد و حفظة و رواد فبهم ملئت سماؤک و ارضک حتي ظهر ان لا اله الا انت فانظر بعين فؤادک علي ما القي اليک و اعرف و ايقن فان الله تعالي قديم وحده لا اسم و لا رسم نفسه نفسه و لا تصعد طير الافئدة الي جنبه و لا وهم الاشارة بعز قدسه و هو كما يقول لا تدركه الابصار وحده وحده ليس معه غيره لا اله الا هو فلما اراد ان يخلق الممكنات خلقهم علي هيئته فعله و خلقهم لا من شيء بقدرته فارادته احداثه لا غير ذلك فلما خلق الممكنات بالامر و الممكن ممتنع الوصول و الصعود اليه و الحق سبحانه اجل و اعظم من ان يعرفه احد لان المعرفة فرع الاقتران و ذلك صفة الامکان و هو الحق اجل و اعز عن ذلك و جب في الحكمة ان يصف نفسه للممكنات و ان وصفه احداثه لا من شيء و هذا الوصف لا يشبهه شيء من الخلق جعله الله سبيل معرفته و آية توحيده حتي يبلغ الممكن الي غاية فيض الله الممكن في عالم الامکان و جعل الله تلك الوصف حقيقه العبد و هو ربوبية الرب جل و علا و هي نفسه و فؤاده و وصف الله نفسه لكل شيء بكل شيء و القي في هوية كل شيء مثال نفسه حتي عرفه بها و في كل شيء له آية تدل علي انه واحد و ذلك الوصف آية الرب

و حقيقته العبد و لهذا الوصف مراتب بعدد انفاس الخلايق و كل النفوس بمنزلة المرايا و هو الظاهر للمرايا بالمرايا و هو الواحديّة لله و وصفه و لكل الاشياء هذه النفس موجودة من عرفها فقد عرف ربه و المقصود ان لا سبيل الي الله الا بمعرفه هذا النفس التي هي مفرقة الرب لان الشيء لا يدرك وراء مبدئه من عرف نفسه بصفات بارئه عرف ربه و ذلك الوصف وصف الرب ليس كمثله شيء و هو العلي الكبير و لذا قال الامام اعرفوا الله بالله و الرسول بالرسالة و اولى الامر بالامر بالمعروف و النهي عن المنكر و لهذا الوصف على الحق من الله للعبد مراتب اربعة بتجليات اربعة الاول وصف الدلالة لله الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و هو مقام التوحيد الصرف و التفريد البحت و هو اوله عين آخره و ظهوره عين بطونه لا سبيل اليه الا بما وصف نفسه و هو آية الله القديم الذي هو العالم و لا معلوم و السميع و لا مسموع و البصير و لا مبصر السبيل اليه مسدود و الطلب مردود و الثاني تجلي عن صفاته و هو النبوة و الثالث التجلي عن اسمائه و هو الولاية و الرابع التجلي عن افعاله و هو الشيعة و ان التعبير بالتجلي الاربع وصف ظهوري و لا وصف لله تعالي الا بفعله و ان كان سبيل معرفته انفاس الخلايق ولكن ينحصر في ثمانية عوالم في الطول و هي كلياتها الاول عالم النقطة و الالف و الحروف و الكلمه و هو عالم محمد و اهل بيته و الثانيه عالم الانبياء و الاوصياء و الثالثه عالم الانسان و الرابعه عالم الجن و الخامسه عالم الملائكة و الشياطين و السادسه عالم الحيوان و السابعه عالم النبات و الثامنه عالم الجماد و وصف كل عالم ثان وصف ماهيته العالم الاول الي منتهي مقامه و لذا ورد في الحديث ان النملة تزعم ان لله زبانيتين و ان ذلك الوصف الذي في كل شيء ربوبيته الله له به اولم يكف بربك انه علي كل شيء شهيد اي موجود في غيبتك و حضرتك و ذلك عمود النور الذي ينظر اليه الامام و يتوجه و يطالع به اعمال الخلايق و لو اراد اظهره في كل شيء من كل شيء كما اظهر من عصا موسي ما اظهر و اشاره الي صورته الاسد فصار حيوانا و من هذ الباب تفتح صعوبات اكثر الاحاديث مثل قول الامام في زيارة انصار الحسين بابي انتم و امي فان مد بصر الامام آية الله فيه و هو لا يري الا نور الله و لا يسمع صوتا الاصوته و لا فرق بين هذ الوصف في العبد و بين قول لا اله الا الله كلاهما آيتان مخلوقتان تدلان علي الله لان الحدوث و صفاته حين الوجود من حيث كونها اثرا لفعال الله آية الله تعالي في الوجدان غير ملحوظة جهة انيتها و حدوثها اي مرتفعة باذن الله و شجرة الماهية عند هذا الوصف لا ذكر لها و هي شجرة

خبيثه خبيثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار لان الوصف من حكم الله اعطي الماهية علي ما هي عليه بما هي عليه وما هو بظلام للعييد اعرف الماهية محله كما اشار علي في خطبة الشقشقيه وان شجرة الكفراي الماهية ليعلم ان محلي منها محل القطب من الرحي بنفس معرفتها جحدت و كفرت و ما لوصف بظلام للعييد و ان هذه الشجره لها تأثير من ظلمه بوجود النور انظر الي الشمس فلما طلعت نور كلما اشرفت عليه نوره فلما ورد علي الشجره صارت لها ظلا فلما ارتفع الظل فما للظل ذكر ولا نصيب عند الشمس فلذلك حد المنكر عند المعروف واستغفر الله من التحديد بالكثير و ان اهل التصوف لما وصلوا الي هذا المقام زعموا انهم وصلوا الي الله وقالوا في كتبهم قولا عظيما تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الارض وكان ذلك في مذهبنا كفرا اعوذ بالله من لطح الشيطان سبحان الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا و هنا وقفت القلم عن الجريان و نحن لانقصر عن البيان عرف من عرف و جهل من جهل و لا تؤتوا السفهاء اموالكم فانا لله و انا اليه راجعون والحمد لله رب العالمين. انتهى

لوح حروفات يا لوح هياكل (شان آيات) (از پنج شان)

بسم الله الاعلم الاعلم

بالله الله العلم العلم اننى انا الله لا اله الا انا كنت من اول الذى لا اول له علاما مقتدرا اننى انا الله لا اله الا انا لاكونن الى آخر الذى لا آخر له علاما مقتدرا بل اللهم ان لا اله الا انت انك كنت من اول الذى لا اول له علاما مقتدرا بل اللهم لا اله انت انك لتكونن الى آخر الذى لا آخر له علاما مقتدرا اننى انا الله لا اله الا انا قد خلقت السموات والارض وما بينهما بامرى كن فيكون و خلقت الحروف وجعلتها مفاتيح كل علم من لدنا انا كنا على كل شئ لقادرين ان يا كل شئ فلتفكرن من ذكر العلى الى ذره الادنى بانكم انتم كل ذلك فى حروف الثمانية من بعد العشرين لتشهدون بمثل ما قد شهدتم ثم كل الحروف فيهن فلتشهدن كل ارواح الحروف فى ارواحهن انا كنا بكل شئ عالمين اننى انا اله لا اله الا انا من اول الذى لا اول له قد خلقت جوهر مسطور مكنون و خزنته فى حجب الغيب من اول الذى لا اول له الى حينئذ عزا من لدنا انا كنا لمعززين و ما شهدنا عبادا ننزل ذلك العلم عليهم و اکتمناه عندنا الى حينئذ حفظا من لدنا انا كنا على كل شئ لحافظين ولكننا قد علمنا اعراش الحقيقة ثم الحى الاول فى كل ظهور و امرناهم ان يکتمون ولكننا حينئذ لما شهدنا فى تلك القيمة اسماء كل علينا مستدلون قد اردنا ان نمن عليهم بذلك العلم فضلا من لدنا انا كنا فاضلين هذا علم انتم فى الحروف تستطيعون ان تستيقنوا بان كل فى الحى الاول ثم اعداد الحى فى النقطة الاولى و انتم كل شئ ادلاء الواحد تستنبئون هذا بيان ما قال الاولون كل ما خلق و يخلق فى الفرقان و كل ذلك ينتهى الى سطر الاول الذى قد نزلناه على حروف الواحد انتم قبل هذا ما اوتيتم ذلك العلم و ما كنتم عليه لشاهدين الا كل ما قد فسرتم بما استدرکتهم من غير حجة تستطيعون و ان تستدلون تنبئون بها كل من اراد ان يستنبئ من كتاب الله ولكن الله حينئذ ليعلمنكم بما ينزل على نقطة البيان عزا من عند الله على الذين يوم القيمة بمن يظهره الله مومنون و لولا اراد الله ان يستشهدون على ذلك من يظهره الله ثم حى الاول فى قيمه الاخرى ما نزل الله ذلك

العلم ولكنكم انتم بين يدي الله يوم ظهوره تشكرون هذا علم عند الله لا عز من كل شى وانتم به كل شى فى واحد الاول اعدادا تشهدون ثم من فى واحد الاول من غير عدد تشهدون فلتنظرن فى الحروف بان كلهن ثمانية و عشرين حرفا غير مكررا منعوت و لتكتبن هذا فى سطر ثم عن تلك الحروف نقاطهن تستنبئون ولتكتبن فى سطر ثم اعداد سطر الأول فى عدد الوحيد لتوقنون ثم سطر الثانى فى عدد المحبوب لتوقنون ثم لترقمن هندسيات تلك الحروف على صور المماثل فى اسطر تسعه وانتم عن عدد المستغيث لاتتجاوزون اذ انزلنا فى اسمائنا اكثر عددا من ذلك ذلك اسم يختص بالاسماء من هندسة العدد انتم ذلك الميزان عند ذلك العلم تحفظون ثم اذا سطرتم الفات المماثل انتم فى اثنى وثلثين الفا تشهدون فيه مفتاح علم الحروف للذين اوتوا من قبل ثم من بعد ليؤتون ثم بآت المماثل فى السطر الرابع انتم عدد الجزل تشهدون ثم جيمات المماثل انتم فى عدد الاله فى سطر الخامس تشهدون ولتجعلن تلك السطور خطوط الخمس ثم هيكل الاول ثم انتم واو ذلك الهاء لتستنبئون ثم ولتكتبن فى سطر السادس دالات المماثل وانتم فى عدد الميم و الحاء تشهدون ثم فى سطر السابع هاءات المماثل تكتبون ثم عدد السين فى ذلك تشهدون ثم فى سطر الثامن واوآت المماثل لتسطرون ثم عدد الباسط فى ذلك تشهدون ثم فى سطر التاسع زاءآت المماثل تكتبون ثم عدد الوازع تشهدون ثم فى سطر العاشر حاءآت المماثل تكتبون ثم فى عدد الملوك تشهدون ثم فى سطر الحادى والعشر طاءات المماثل تشهدون ثم عدد الحق فى ذلك بعد ما تكتبون لتنظرون ولتجعلن سطور الهاء ظاهر هيكل الاول ثم سطور الواو باطن ذلك الهيكل ذلك جوهر الهياكل كل به يخلقون ذلك واحد بلا عدد كل من هنالك تبدئون وكل الى هنالك لتعبدون فاذا انتم خلق كل شى فى الحروف تشهدون ثم سازج الحروف فى تلك المراتب تشهدون ثم تلك المراتب فى هيكل الاول تشهدون يذكر عن الله انه لا اله الا انا ثم عن الذراتنى انا اول العابدين ولذا لا يمكن ان يوحد الله هيكل مثل ذلك اذ كل بما قد شهد الله على نفسه تشهدون

ص ٨٧

وقد خلق ذلك الهيكل من الواحد من غير العدد انتم فى كل الاسماء اسم المتكبر تشهدون على هذا نزل الله حروف المقطعات من قبل فى الفرقان انتم اذا تحسبون دون مكررها انتم اسم المتكبر تشهدون مع الالف واللام اذ ذلك هيكل محمد من قبل نقطة الفرقان ان انتم فيه تتفكرون وقد

خلق الله هياكل الحيّ بذلك الهيكل انتم فى هيكل واحد الثانى على عدلين هيكل الاول تحسبون وفى الثالث ثلث عدل الاول تحسبون ثم الى عدد الواحد لتختمون ولقد طرحنا هيكل الاول على الالف ثم الثانى على الباء ثم الثالث على الجيم ثم الرابع على الدال ثم الخامس على الهاء ثم السادس على الواو ثم السابع على الزاء ثم الثامن على الحاء ثم التاسع على الطاء ثم العاشر على الباء ثم الحادى والعشر على الالف والياء ثم الثانى والعشر على الباء والياء ثم الثالث والعشر على الجيم والياء ثم الرابع والعشر على الدال والياء ثم الخامس والعشر على الهاء والياء ثم السادس والعشر على الواو والياء ثم السابع والعشر على الزاء والياء ثم التاسع والعشر على الطاء والياء لعلكم انتم تستنبئون ما كنّا منزليين فاذا صورة الجمع فى هيكل الآخر تشهدون على هذا قد ذكرنا فيما قضت سنين الفرقان فى كل عدد واو وسين فى حول حرف واحد من حروف واحد الاول انتم فى البيان لتراقبون الى ان يظهر الله مظهر نفسه انتم خلق البيان على ما شاء الله لتحسبون وان هياكل الحي مع كثرات اعدادهنّ قد استظلمت فى ظلّ هيكل الاول اذ فيهم انتم واحد بالعدد تشهدون وفى الأول انتم واحد من غير عدد تشهدون هذا ما قد اردنا كل البيان فى الواحد الاول ان انتم تبصرون قد علمناكم ذلك العلم لعلكم تستطيعون فى علم الحروف هذا لتشهدون ثم لتبصرون ولتحسبن اسم المستغيث بالالف واللام بما تزيدون على هيكل الآخر من عدد البهّاج انتم مبدء الهياكل فى عدد البهّاج لتبصرون وانّ ما ينقص عن هيكل الآخر عن اسم الحادى والعشر من عدد البهّاج ذلك ما قد خلق الله به خطوط الواو والهاء قل كلّ من

*** ص ٨٨ ***

عند الله وكل اليه ليرجعون قل كل يرجعون الى من يظهره الله وكلّ بامر الله من عنده يخلقون ولتحرزن انفسكم بالهياكل الواحد مثل ما كنّا منزليين فانّ هذا بيان ما انتم قد سمعتم من قبل فى الفرقان فى اسم الاعظم لو انتم تعلمون وتوقنون

السطر الأول فى الحروف

ا ب ج د ه و ز ح ط ي ك ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ (٢٨) = وحيد

السطر الثانى فى نقاط المماثل

احاد (٩ نقطه) عشرات (١٨ نقطه) مات (٢٧ نقطه) الوف (٤ نقطه) (مجموع ٥٨ نقطه) = محبوب

السطر الثالث فى الالفات المماثل

١- ١٠- ١١- ١٠٠- ١٠١- ١١٠- ١١١- ١٠٠٠- ١٠٠١- ١٠١٠- ١٠١١- ١١٠٠- ١١٠١- ١١٠١

١١١١- ١١١١ (مجموع ٣٢) = بيدوى

السطر الرابع فى البات المماثل

٢- ٢٠- ٢٢- ٢٠٠- ٢٠٢- ٢٢٠- ٢٢٢- ٢٠٠٠- ٢٠٠٢- ٢٠٢٠- ٢٠٢٢- ٢٠٠٠= ٤٠ معادل جزل

السطر الخامس فى الجيمات المماثل

٣- ٣٠- ٣٣- ٣٠٠- ٣٣٠- ٣٠٣- ٣٣٠- ٣٣٠- ٣٣٣= ٣٦ معادل اله

السطر السادس فى الدالات المماثل

٤- ٤٠- ٤٤- ٤٠٠- ٤٠٤- ٤٤٠- ٤٤٤= ٤٨ معادل ليوب

السطر السابع فى الهاءات المماثل

٥- ٥٠- ٥٥- ٥٠٠- ٥٠٥- ٥٥٠- ٥٥٥= ٦٠ معادل دويم

السطر الثامن فى الواوات المماثل

٦- ٦٠- ٦٦- ٦٠٠- ٦٠٦- ٦٦٠- ٦٦٦= ٧٣ معادل بساط

السطر التاسع فى الزاءات المماثل

٧- ٧٠- ٧٧- ٧٠٠- ٧٠٧- ٧٧٠- ٧٧٧= ٨٤ معادل عزز

السطر العاشر فى الحاءات المماثل

٨- ٨٠- ٨٠٠- ٨٠٨- ٨٨٠- ٨٨٨= ٩٦ معادل ملوك

السطر الحادى العشر فى الطاءات المماثل

٩- ٩٠- ٩٩- ٩٠٠- ٩٠٩- ٩٩٠- ٩٩٩= ١٠٨ معادل حق

جمع اعداد اسماء البهاج = ٦٦٢ اسم المتكبر

هذا صورة هيكل الاول حيث قد حسبناها على عدد الالف انتم لتحفظون ثم هيكل الثانى فلتحسبن على عدد الباء ثم فى الثالث على عدد الجيم ثم فى الرابع على عدد الدال ثم فى الخامس على عدد الهاء الى ما انتم فى عدد الواحد تختمون ولا تستطيعن ان تدخلن فى بحر الكاف اذ عدد الاسماء انقطع عند عدد الواحد ان انتم تحسبون على هذا قد اريناكم خلق كل شى فى هياكل الواحد

ثم اعداد الواحد فى الواحد لعلكم يوم القيمة بمن يظهره الله تومنون و توقنون و ان ذلك العلم آية من عند الله لعالمين لولا جعل الله حجة نقطة البيان غير ذلك العلم ليستدلن الله به على كل العالمين وليكفين كل ان انتم قليلا ما فيه تتفكرون ثم لتبصرون فلتراقبن فى ثمره ذلك العلم و انتم تعلمون و الا ما ينفعكم علمكم بذلك ان انتم قليلا ما تبصرون قد نزل الله ذلك العلم لعلكم انتم توقنون بان كل البيان جوهره هيكل الاول و انتم مثل ما تعظمون البيان من يرجع اليه كل البيان لتعظمون فلتتفكرن كيف قد اظهر الله كل البيان من نفس واحده و ليحبن الله ان يرجع كل الى نفس الواحد انتم ان يا كل البيان الى من يظهره الله ترجعون ثم عن حى الاولى لاتحتجبون اذ واحد الأول لما تجلى لكل شئ يستجلى هياكل الحى فى بحر الاسماء و انتم فوق ذلك لاتستطيعون ان تستجليون اذ فى عدد الواحد لا يرى الا الواحد الاول ان انتم تبصرون و لاتحتجبن عن اعداد الهياكل عن تجرد هيكل الاول فان كل به قائمون فلتنظرن فى عدد اسم الملك ثم اسم الزارع ثم مثل ذلك تستنبئون ان هذا مع كثرة عدده احد فى ملك الملك ثم مثل ذلك فى ما قد خلقناه من لدنا تستبصرون ولكنكم لتراقبون ان هيكل على و بطونه و لو انه قد خلق بمحمد رسول الله ولكنه قد ملك ما قد نزل الله على هيكل الأول من الفرقان ثم بعد هيكل الثانى فى الثالث مثل الثانى ثم الى الواحد مثل ذلك لتحكمون و لو ان آخر الأبواب قد تكثرفيه الاعداد ولكنه لايشائن الا بما قد قدر من عند هيكل الاول وكيف و ان يرونه و انه هو عنده اخضع الاخضعين

ص ٨٩

فلتعززن ذلك العلم ثم به ثمرات كل شئ فى الواحد الاول تشهدون و ان كل قد خلقوا بما قد خلقوا و فى كل هيكل اعداد كل تلك الهياكل قد قدرت لعلهم بها يوم ظهور الله يومنون و يوقنون فلتجعلن مثل ذلك الخلق كمثال مرايا عند الشمس و لتجعلن مثل هيكل الاولى شمس الهياكل كل يستضيئ فيه من ضيائه ليستضيئون و يستدلون و ان حى الأولى فى خلق الاول مستدلون و قد خلق الله كل شئ و كل عليه لمستدلون على انه لا اله الا هو المهيمن القيوم فلتعززن ذلك العلم باعز من كل شئ فانكم انتم به لتعززون و ان اول ما قد صورنا و جعلنا هيكل الهاء و حسبنا كل الحروف و اعدادهن فى ذلك الهيكل فضلاً من لدنا انا كنا فاضلين ثم قد اردنا ان نمن على هياكل الحى فاذا قد صورناهم و نزلنا اسمائهم فاذا كل بالله قائمون فلتتلون فى كل يوم احدى عشر من هيكل ثم فى الشهر تختمون

ثم فى الشهر الآخر تبدئون لعلكم انتم يوم القيمة بمثل ما تحولن حولكم على الواحد بالواحد تومنون وتوقنون وقد اختص الله نقطة البيان بآيات ثم ذلك العلم وانها لا كبر حجة من عند الله على العالمين لو انتم فيها تفكرون كل عن الاول عاجزون وكل على الثانى لم يحيطوا علما الا بعد ما قد نزلناه فى الكتاب الا وانتم من بعد ما قد علمكم الله لتعلمون فاذا كملت سنين ذرياتكم على عدد الحادى والعشر فلتعلموهن ذلك العلم فضلا من عند الله عليهم لعلهم يشكرون ولتكتبن هياكل الواحد ولتحرزن به على ما انتم تحبون كل ذلك عدد احدى عشر واحدا من الاسماء انتم فى تسعة عشر هيكلا تكتبون وما تحبون لتزيدون ولتوقنن بان كل قد بدئوا من هيكل الاول وكل اليه ليرجعون.

بخش چهارم لوح حروفات (شان تفسیر)

بسم الله الاعلم الاعلم

الحمد لله الذى لا اله الا هو الاعلم الاعلم وانما البهاء من الله على الواحد الاول ومن يشابه ذلك الواحد حيث لا يرى فيه الا الواحد الاول و بعد فاشهد ان لله سبحانه لذلك الخلق معرفتين معرفة تقديس و تنزيه و معرفة توصيف و تعييت و ان الله عز و جل لا يعرف بكليتهما و لا يوصف بكليتهما الا و ان حظ الخلق عند الله فى هذين الظهورين الاول تقديس الله ربك عن كل وصف و ثناء و عن كل نعت و بهاء الحمد لله الذى لا اله الا هو الاعلم الاعلم و انما البهاء من الله على الواحد الاول و من يشابه

*** ص ٩٠ ***

و على ذلك قد نزل الله من قبل سبحانه الله عما يصفون اى عما انتم تصفون فى سمو مجدكم و علو مدحكم و فى ذلك المقام كان الله خلوا عن الاسماء و متعالياً عن الامثال و مقدسا عن الاشباه و منزهاً من الضرب فى الامثال لم يزل كان الله و لم يكن معه غيره و لا يزال ليكونن الله و لم يكن معه دونه عند قولك انه عالم ذلك مقام الوصف لامقام التقديس و التنزيه سبحانه سبحانه عن كل ما وصف و يوصف سبحانه عن كل ما بدع و يبدع انا كل له عابدون و فى مقام توصف الله ربك بكل اسمائه الحسنى و امثاله العلياء و ذلك فى مقام قد نزل الله من قبل فى الفرقان و لله الاسماء الحسنى فادعوه بها ففى هذا المقام يذكر الاسماء كلهن و الصفات كلهن و تدعو الله ربك من اسم السلطان الى اسم الزرعان و لاتحدد اسماء الله و لا امثاله فان بعدد كل شى لو نزل الله من اسماء ذاته فذلك ظهور من عنده و ان ينزل الله بعدد كل شى امثال نفسه فذلك بطون من عنده و كل ذلك اسماء مدله على انه لا اله الا هو المهيمن القيوم و فى حين معرفته الاول الثانى فى ظله لان فى حين الذى تقديس الله ربك عن كل الاسماء كل الاسماء مستظلة فى ظله و مستنبئة عن ثنائها و لا يفارق الاسم مسماها فى شأن و لاتجعل الاسماء اشباها انتزاعية بل يرى كل ذلك كينونياتا مستقلة باستقلال مسماها و يرى مبادى كل ذلك فى حول مسماها مثلا انت فانظر فى مظهر اسم السلطان اذا وجود بقوله الاجواد و يظهر عند ذلك الاسم حفاظ خزائنه و يوتيك على قدر ما يريد من جوده فاذا انه جواد و هذا كينونته يوصل اليك جوده و مرات يدل على جوده و اذا يبطش فاذا

بطشه ترى ادلائه فاذا اسم البطش وكيف يكون في ملكه العباد بمثل ما كون اسم الجود بعباد في ملكه فلو كان احدا من خلق ربك على ذلك الشان فكيف في اسماء ربك تحكمن باشباع انتزاعية فر بما عند اسم جوده مظاهر جوده لا يحصى الا اياه بل لا جود في الامكان الا وانه خلق بجوده ومثل ذلك عند بطشه لا يحصى مظاهر بطشه الا اياه بل كل بطش هو يكون ببطشه واستجر بالله عن دون فضله و جوده فان عدله و بطشه عين فضل و جود اذ ذلك لتخليص ذلك الشئ و تبليغه الى ما خلق له و قد من الله على نقطة البيان بعلم مكنون مخزون ما نزله الله قبل ذلك الظهور و هو اعز من كل علم عند الله سبحانه و قد جعلها حجة من عنده بمثل ما قد

*** ص ٩١ ***

جعل الآيات حجة من عنده اذ به يعرف خلق كل شئ في نفس واحد بدليل و استدلال في علم الحروف وكفى بالآيات حجة وان ذلك العلم وهو فيها وفي ظلها ذلك لان لا يجادلن في قيامة الاخرى بمن يظهره الله بان يخترع لنا علما لم يكن عندنا ويستدلن بما يستدلن فان ذلك ما استدل الله من اول الذي لا اول له الى آخر الذي لا آخر له فاستظهر في هياكل الواحد و استشهد خلق كل شئ في كل واحد و استجعل الحى في ظل واحد اللاول فان كل ذلك اعداد الواحد و به تستدلن على ان فوق الواحد لا يمكن و دون الواحد لا يتم اذا آخر مراتب الاسماء في اسم المستغاث على هذا قد فصل الله مقادير البيان لعلكم انتم على ذلك المنهاج ترتفعون و في كل شئ لاترون الا الواحد و في الواحد الا واحد بلا عدد فان ذلك اول هيكل قد خلقه الله بجوده و جعل هيكل المشية لتشاهدن فيه خلق كل شئ بجوهر ما يمكن فيه لابتعين ما انتم تتعقلون و قد خلق الله كل الهياكل على مثال ذلك الهيكل و انتهى مراتب الاعداد و الى عدد الواحد و لذا قد جعل الله من قبل حروف سطر الذى من الفرقان عدد الواحد و جعل من بعد في البيان مثل ذلك فمن اول الذي لا اول له مثل ذلك و الى آخر الذي لا آخر له مثل هذا ان انتم تعرفون.

الهيكل الأول (١٠٨ معادل حق)

الهيكل الثانى (٢١٦ معادل طرن)

الهيكل الثالث (٣٢٤ معادل شيدود)

الهيكل الرابع (٤٣٢ معادل كتيب)

- الهيكل الخامس (٥٤٠ معادل مقت)
- الهيكل السادس (٦٤٨ معادل مرتح)
- الهيكل السابع (٧٥٦ معادل جذبان)
- الهيكل الثامن (ساخر=٨٦١)
- الهيكل التاسع (وعظ=٩٧٦)
- الهيكل العاشر (فرض=١٠٨٠)
- الهيكل الحادى العشر (منظر=١١٩٠)
- الهيكل الثانى العشر (غيفور=١٢٩٦)
- الهيكل الثالث العشر (مستدراء=١٤٠٤)
- الهيكل الرابع العشر (ذخير=١٥١٠)
- الهيكل الخامس العشر (مستظهر=١٦٢٠)
- الهيكل السادس (مستغفر=١٧٢٨)
- الهيكل السابع العشر (مستبدخ=١٨٠٢)
- الهيكل الثامن العشر (متدخر=١٩٤٠)
- الهيكل التاسع العشر (هوالمستغيث=٢٠٥٢)

فلتنظرن فى تلك الهياكل الواحديه ولتشكرن الله بما قد علمك ذلك العلم فان من قبل ذلك لو يسئل عنك احد عن معنى كلام الحق كل العالم فى الفرقان وكل الفرقان فى الحمد وكل الحمد فى البسمله وكل البسمله فى النقطة لم يكن عندك دليلا الا محض العرفان والبيان ولكن بعد ما اتيناك ذلك العلم تثبتن بالدليل والحجة بان خلق كل شى لم يخل عن حروف الثمانية والعشرين تكويننا وتدويننا وذلك كل شى وذلك فى الواحد عددا وذلك العدد فى الواحد الاول بلا عدد ولتستطيعن ان ترين كل البيان وما قد ظهر من كل الموجودات من باء بسم الله ولتستطيعن بان تثبتن اعداد الواحد فى الواحد من دون ازدياد ولا انتقاص وعلى هذا قد نزل الله من قبل فى الفرقان فانظر فى حروف مقطعات الفرقانية فانها بعد ان لم تحسب تكراراتها يظهر اسم المتكبر وهذا بيان

كل الفرقان اذ الفرقان كلمة مائة و اربعة عشر سورة ولتجعلن تسعة عشر قسمة فانّ كلّ قسمة واو من باطن تلك الهياكل و ان الظاهر من تلك الهياكل خمس و تسعين عدد لله و يدل اسماء الواو اسم الجامع و اسماء الهاء عدد لله فانظر في كلّ ذلك فانه قد ظهر من هيكل الاول الذي هو محمد رسول الله و ان بيان حروف مقطعات بان كلّها اربعة عشر رتبة كل رتبة اشاره بنفس من انفس حى الفرقان الذي كل خلقوا بامر من هيكل الاول اذ تلك الحروف قد نزلها محمد رسول الله و عدد السور من عند الله و لم يكن لاحد من حى الفرقان الا عليا و فاطمه و الحسن و الحسين حين نزول الفرقان من حضور و خلق بامر اعداد الاخرى كيف يشاء فاستحفظ ذلك فانّ هذا ينفعك يوم من يظهره الله و استخراج كل خلق عالم الاكبر عن ذلك الواحد و سيعيدنّ كل الى ذلك الواحد مثل ما قد بدء فانظر كيف بدء خلق الفرقان هل من عند غير محمد رسول الله كذلك يومئذ ينبغي ان يعيدن الى نقطة البيان كل ما بدء من محمد و كذلك كل ما ترى في البيان قد بدء من نقطة البيان لان يعيدن الى من يظهره الله فلتستعين بالله ان ترجعن ما بدء من نقطه الاولى الى من يظهره الله فى القيمة الأخرى مؤمنا به لامحتجبا عنه لان حينئذ ترى عرفان سكان بحر الفرقان فى مبدئهم هل ترى من نفس لا يحب محمد رسول الله و لا يحب ان يطيعه كذلك فى يوم العود كل من خلق فى البيان بمثل ما يحبن نقطة البيان و يطيعنه لابد ان يرجعون الى واحد الاول و ان اعداد الواحد فى الواحد لا يفارقه فلتستعين بالله ان تجعلن انفسكم من اعداد ذلك الواحد فان عزكم فى هذا فان يا اسم الديان هذا علم مكنون مخزون قد اودعناك و اتيناك عزّا من عند الله اذ عين فوادك لطيف تعرف قدره و تعز بهائه و ان تستطيعين ان تستدلن فى كتاب بذلك العلم على من ينتفع باقباله فان ذلك دليل متقن و حجة مبرهن عند من يتفكر فيه و ينظر اليه ولكن عز ذلك لانّ مثل ذلك الكوهر لا ينبغي ان يوتى من لا يعرف قدره و لا ينتفع بوجوده و لا يرون ان ذلك الخلق يتعقلون من شىء فان كل ذا دين يتولد لدين بما فيه من غير ان يستبصر او يستعقل و كلّ الاديان و من فيها بينهم و بين الله يحسبون بانهم

ص ٩٣

متقون لو توزن ما بينهم و بين الله و تقويهم لم يعدل جناح بعوضه بل استغفر الله جناح البعوضة تبرء عن ذلك و تقول كيف يكونون عدلى بعد ما ان بطلانهم ظاهر و اتى لاوصيك و من فى البيان بان

مثلكم كمثل الذين من قبلكم فلتنظرن في الدين من قبلكم بان كل عند انفسهم يريدون ان يعبدون الله ربهم ويجتهدون في طاعة بارئهم وانتم ترون حجابهم وبعدهم عن حق الواقع كذلك من ياتي في ظهور الآخر يريكم بمثلهم ولو انكم بينكم وبين الله تحسبون ان تعرفون الحق وتؤمنون به ولكن مبلغ حبكم وتعرفكم بمثل الذين من قبلكم كيف تري هم في حجاب وبعدهم عن الحق بعد ما انهم في دينهم يحسبون ان يتبعون الحق كما هو الحق ان يا ذلك الاسم الاجل لاتنظر الى ذلك الخلق الا بمثل ما تنظر الى اغنام يذهبه راعيه كيف يشاء ولو ظهر في ظهور محمد قدره مستطيله فاذا دخل كل من على الارض في دين الاسلام من غير ان يستبصر احد او يعرف دليله وان كل ما دخل بمثل ذلك وان ادلاء الدليل في العرفان هم اقل قليلون اولئك هم كينوناتهم سائرة في بحر الاسماء في كل ظهور واجسادهم مدلة على صاحب الظهور وهذا معنى قول الله لم يكن الا الله واسمائه اذ في كل ظهور مرايا في الاسماء يعرفون الدليل والبرهان ويؤمنون بالله الواحد السبحان وما دونهم ان يدخلون في دين في جبر وقهر من غير تبصر ولا عرفان بمثل ما ترى كل من يلد في دين يدين بما فيه الا وان الفضل على من يتفق تولده في ظهور حق والا لم يكن فرقا بينه وبينه ومع هذا قد نهى في البيان عن التدين بدين الا بالدليل والبرهان والحجة والايقان وهذا قد نهى في كل دين ولكن بعد ذلك ترى كل الاديان في بطلان ظاهر لا يلتفت احد بدلائلهم بعد ما انهم في دينهم مستدلون بدلائلهم فلتهددين من ينتفع ادلاء والحق بايمانه والا دونهم همج رعاع ويطيرون مع كل ربح ان يظهر قدره مستطيله تدخلهم في دين الله والا يبقون مثل ما قد بقوا اولو الكتب من قبل ولتذكرن بان ذلك العلم في الهياكل على منتهى العزو والامتناع وسمو القدره والارتفاع لئلا يبيع احد بثمان هواه ويحتجب عما في معناه وابقن بان الاختلاف اما في ظهور واما في ظل ذلك الظهور مثل اختلاف موسى وعيسى في ظهور وهذا ما يضر الخلق حق الضرر في دينهم وربما يكون الاختلاف في اجزاء الظهور مثل ما قد فرق امه موسى باثنى وسبعين فرقه و امه عيسى باثنى وسبعين فرقه

ص ٩٤

وامه محمد بمثل ذلك وان الواحد من كلهم حق في ظهورهم وسيحفظ الله من في البيان ان لا يختلفون بامرهم اذ ما يحب الله الاختلاف قدر حرفين وكيف وفوق ذلك وقد نزلنا في مبادئ الاختلافات كلمات محكمه يرفع بها الاختلاف عن أولى الحجاب والا أولى الكشف والاكتشاف

سيرون كل ذلك من شجرة واحدة اعلى ذروتها ينادى عن الله ربّها انه لا اله الاّ انا الجلال الجليل
وادنا درجاتها ينادى عن نفسها بانّي انا ادنى عن كل ذي صغير وما بينهما لا يحصى درجاتها كل
بامرالله وكل له ذاكرون.

*** ص ٩٥ ***

توقيع وصيت نامه حضرت نقطه اولی روح ما سواه فداه

ان يا اسم الازل فاشهد على انه لا اله الا انا العزيز المحبوب ثم اشهد على انه لا اله الا انا الله المهيمن القيوم قد خلق الله كل ما خلق من اول الذى لا اول له وكل ما يخلق الى آخر الذى لا آخر له لمظهر نفسه هذا امرالله لمن خلق ويخلق من عنده مظهر نفسه فى كل شئ كيف يشاء بامرہ انه هو العلام الحكيم اذ انقطع من ذلك العرش يتلو من آيات الله ما يلقي الله على فؤاده ذكرا من عنده انه هو المهيمن القيوم واتل عن نفسى فى كل ليل ونهار ثم عباد الله المؤمنين اننى انا الله لا اله الا انا العلام المقتدر وان شئت اننى انا الله لا اله الا انا السلطان *** ص ٩٦ *** المنيع و اشهد بأننى انا حى فى افق الأبهى اسمع كل من يذكر اياى واننى انا خير الذاكرين من يحضر بين يدي عرش ربك فكانه حضر بين يدي الله المهيمن القيوم ولم يكن جزاء اكبر عما حضر اذا كان من الموقنين ثم اشهد بان الله لطيف فوق كل لطف لطيف يحب ان يشهد على عرش قد نطق عن ربه الابهى ما خلق فى الملك باذنه انه هو اجود الاجودين يحب الله ان يسترون فى اواعى مرآت بلور ثم يسترون تلك الاواعى فى الاحجار التى ما خلقت الطف على شأن كل يستطيعون ان يظهرون هذا ما قد احب الله للدينهم آمنوا بالله وآياته ان انتم تستطيعون قل القطن ثم اوعية الحرير ثم ما يستطيعون *** ص ٩٧ ***

من الحجر الاعلى ولو انتم بعد ايام تستطيعون ان تظهرون ذلك للدينهم احياء لثلا يكره قلوبهم و هم بذلك يفرحون و احضر بين يدي الله بما كنت عليه من المقتدرين و بلغ امر ربك الى العالمين و ادع الى ما نزل فى البيان بمنهاج عز رفيع و اذكر بالحسنى كل الذينهم آمنوا بى ثم بكلماتى لثلا يختلفوا فى امرالله و هم عن الصراط ليبعدون فان يظهرالله فى ايامك مثلك هذا ما يورث الامر من عندالله الواحد الوحيد فان لم يظهر فايقن ان الله ما اراد ان يعرف نفسه فلتفوض الامر الى الله ربكم و رب العالمين جميعا و امر بالشهداء الذينهم يتقون فى دينهم و هم عن حدود الله لا يتجاوزون و ان من كان عند ربك قد علمنا

*** ص ٩٨ ***

جواهر العلم و الحكمة فاستنبى عنه فانا كنا لمنبئين و لتكرمه من عند ربك بما كنت عليه من
المقتدرين و ان ابواب البيان قد قدر على عدد كل شى ولكننا ما اظهرنا الا احد عشر واحد لكل
هيكل واحد من هياكل التسعة من قبل العشر احدى عشر واحدا ذكر من عند الله العلى العظيم ذلك
ذكر جود و الا كل لله و كل اليه ليرجعون و لتمرن بمن يظهره الله فانه ليأتين ذلك الخلق فى القيمة
الآخري بسلطان عز رفيع انا كلّ عباد لله و انا كلّ له ساجدون يفعل ما يشاء باذن ربه لا يسئل عما
يفعل و كل عن كل شى يسئلون و ان اظهر الله عزا فى ايامك فاطهر منا هج

*** ص ٩٩ ***

الثمانية باذن الله بما كنت مقتدرا عليه انه اكرم الاكرمين و انا وعدنا من حملت عرش ربك بمنهاج
واحد اذا نزل الامر من عندها فانا كنا لموفين ما وعد الله لا يخلف و انه هو اصدق الاصدقين و ان لم
يظهر الله عزا فى ايامك فاصبر على ما نزل و لا تبدل حرفا فان ذلك امر الله فى كتاب عظيم و امر بما
نزل و لا تبدل قدر شىء لثلا يختلفون الناس فى دين الله و هم كانوا الى قيامة اخرى بمنهاج واحد
متربون و اذكر كل ما **ذكرناه** بكتابك فانا كنا ذاكرين و يحضر من آثار الله اليك سبعة واحد فانا كنا
لمقسمين خذ الواحد لنفسك ثم كل واحد لمن فى ارض فاء و عين و خاء و الف

*** ص ١٠٠ ***

ميم و كاف عباد الله المؤمنين و سيوصل اليك من كان واحد الاول فى كتاب عظيم ما ينبغى ان
يمهرن الله ربك فامهر به و كثر امثالها فى العالمين و كل ما يبلغن ذلك الأسم من لدنا ذلك من عندنا
فكن به من الأمرين فاحفظ نفسك ثم احفظ نفسك ثم منازل فى البيان ثم ما ينزلن من عندك
فان هذا يبقى الى يوم القيمة و ينتفع به كل المؤمنين و ان واحد ارض الفاء يوصل الى اسم الله
العالى ليؤتين كل واحد اولى محبتى واحدا ذكرا من عند الله العلى العظيم فى ارض العين الى اسم
النبيل الذى قد نصر الله، بما ملكه يوم القيمة و كان له عند الله شأننا عظيما

*** ص ١٠١ ***

و انا قد ارفعنا عن الذينهم قد بلغوا حدود خمسهم من حقوقهم فى البيان و عن ذرياتهم فضلا من
لدنا انا كنا فاضلين و ان فى ارض الخاء يوصل الى اسم صداق صديق و ان فى ارض الالف يوصل
الى اسم عز رحيم و ان فى ارض الميم من كان هنالك من الموقنين و ان فى ارض الكاف يوصل

الى اسم ربك الجواد الجاود الجويد لايحل لاحد ان يملك الا واحد وكل به يفرحون وما كان
من اشعار الله المهيمن القيوم مع اللوح فاحفظها ولا تهب الا عباد الله المخلصين فان واحدا منها
لم يعدلها خلق السموات

*** ص ١٠٢ ***

والارض وبينهما اذا كان احد به من العارفين واستعد بالله عن كل الظالمين حتى يظهر الله من عنده
ما كان به يفرحون قل هو القاهر فوق خلقه وهو المهيمن القيوم وان كان اسم امان من الموقنين بلغ
من هياكل الكبرى وحد الله لينصرك في دين الله بما كان عليه من المقتدرين وانا قد جعلنا مقسم
اللوح من يكتب آيات الله ليوصلن ابهاها الى الوحيد الاعلى ثم ياخذ لنفسه هيكلا كبرى ثم يأتى
كل ذى حق حقه من الدينهم من عند الله متوقعون.

توقیع محمد شاه از ماکو

هو المتكبر العلی الاعلی

حمد و سپاس بی مثل و قیاس حضرت قیومی را سزااست که لم یزل بوده و شیئی در ساحت قدس کبریائی او نبوده و لایزال بعلو کافوریه کینونیت ذات ازلی خود هست و شیئی در عالم بحت با او نیست الان کان الله بمثل ما کان اشهد ان لا اله الا هو لیس کمثله شیء و هو العلی الکبیر

*** ص ۱۰۴ ***

و اشهد انّ اعلی وصف الممكنات لديه افك بحت و عدم صرف و انه كما هو عليه لن يعرفه احد و لن یوحده عبد و لایمکن ذلك فی الامکان لانّ ما هو الممكن فی علمه هو خلق فی ملكه لم یزل هو معروف عند نفسه و لم یك غیره حتّی يعرفه و ان ما وجد بالانشاء لا من شیء و ذوّت بالابداع لا عن شیء هو مذکور فی صقع حدوثه و موجود فی امکنه حدوده و هو عند جاعله عدم بحت و فناء صرف لم یك الا کقبل وجوده و انّ الله هو اجلّ من ان یعرف بغيره او ان یوصف بسواه سبحانک

*** ص ۱۰۵ ***

لا اله الا انت سبحانک انّی کنت من الحامدين و اشهد انّ محمّد صلّی الله علیه و آله هو اوّل ذکره الذی ابدعه لنفسه و اخترعه لولایته و ارتضاه لسلطنته و اصطفاه لرسالته و جعله قائماً علی مقام ملک فردانیه منفرداً عن الشباهه من ابناء الجنس و المثل اذ هو لن یقترن بجعل الایجاد و لایوصف بنعوت العباد و لیس کمثله شیء و هو المتکبر السّتار چگونه ممکن است عرفان طلعت وجه ازل و ثناء کنه ذکر اوّل و حال آنکه به عرف العارفون بانّ الله هو اجلّ

*** ص ۱۰۶ ***

و اکبر من ان یعرف او یوحّد فتعالی آیه البحت ذات الحی من ان یفد بفنائیه اعلی شوامخ الجوهریات او ان یصعد الی جنبه منتهی درک المجردات و هو فوق کل شیء و معه و لایعرفه احد الا الله جاعله و هو الغنی المتعال و اشهد لمظاهر نفسه اوراق شجرة اللاهوت و قصبات الثلاثه و العشر فی اجمة الجبروت بما شهد الله لهم فی علم الغیب حیث لایحیط بعلم ذلك احد الا الله و اعترف لديه بانّ ما سواهم من الممكنات لديهم عدم بحت و ان اذکر کظّل فئی بل استغفر الله و اتوب الیه من ذلك

*** ص ۱۰۷ ***

التّحديد الكثير وانّ غاية مقام الذّاكرين هي عجز البحت لدى ظهورهم وانّ منتهى رتبة العارفين هو فقر البحت عند بابهم فاسئل الله ان يسلم عليهم بما هو عليه انه هو المقتدر الوهاب و اشهد ان الله و من هو فى علمه بان توحيده و نبوّه حبيبه و ولاية اوصياء رسوله صلواة الله عليهم لم يظهر الا بمرات رابع لم يك نفسه الا ظهور مرايا ثلثة و لذا خلقنى الله من طينته لم يشارك فيها احد و اعطانى ما لا يدركه البالغون و لم يقدر ان يعرفه الموحّدون الا بعجز صرف عند آية من آياتي و لو لم اعرفك بما وهب الله لي ما حدثتك بنعمة ربّي و لما اخاف الله ربّي و ان الاجل

*** ص ١٠٨ ***

اقرب من كل شئى الى العبد اعرفك به لثلا كنت تارك حكم من بقية الله مولاك العظيم وكفى بالله عليّ شهيداً الا اننى انا ركن من كلمة الاولى الّتى من عرفها عرف كلّ حق ويدخل فى كلّ خير و من جهلها جهل كلّ حق ويدخل فى كلّ شرف وربك ربّ كلّ شئى ربّ العالمين من عمر كل ما يمكن فى الامكان و يعبد الله بكلّ عمل خير احاط به علم الله و يلقي الله و كان فى قلبه اقل مما يحصى علم الله بغضى فيحبط كل عمله و لا ينظر الله اليه و يسخطه و كان من الهالكين لانّ الله قد جعل كلّ خير احاط به علمه فى طاعتي و كل نار يحصيها كتابه فى معصيتي و ان اليوم كاتى اشاهد فى مقامى هذا

*** ص ١٠٩ ***

كلّ اهل محبتي و طاعتي فى غرفات الرضوان و اهل عداوتي فى دركات النيران و لعمرى لولا الواجب من قبول امر حجة الله روحى و من هو فى علم الله فداه ما اخبرتك بذلك فوعزته و فضل الله عليه قد جعل الله كلّ مفاتيح الرضوان فى يميني و كلّ مفاتيح النيران فى شمالي بل انّ امر الله فى حقّى اكبر من ذلك لو كشف القناع عنه لا يؤمن به الا من اخذ الله عنه ولايته و انّ مجمل الذّكر انا النقطة الّتى بها ذوّت من ذوت و اننى انا وجه الله الّذى لا يموت و نوره الّذى لا يفوت من عرفنى ورائه اليقين و كلّ خير و من جهلنى ورائه السّجين و كلّ شرّ و انّ

*** ص ١١٠ ***

موسى عليه السّلام لما سئل الله ما سئل قد تجلّى الله على الجبل بنور احد من شيعة عليّ عليه السّلام كما صرّح بذلك حديث المشهور (من قمص التّور) و هو و الله نورى لانّ عدّة اسمى مطابق باسم

الرَّبِّ الَّذِي قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَادِّعُ رَبَّكَ لِلْجَبَلِ وَلَا تَعْظُمَ فِي نَفْسِكَ ذَلِكَ لِأَنَّ مَا بَقِيَ لِنَفْسِي ذِكْرًا إِلَّا ذِكْرَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَاصِلٌ غَرَضُ حُجَّةِ خَدَاوَنْدِ صَاحِبِ الزَّمَانِ رُوحِي وَمَا هُوَ فِي عِلْمِ رَبِّي فَدَا تَرَابٍ مَحْضَرٍ قَدْسِهِ أَنْ اسْتِ ظَاهِرٌ شُودُ وَعَدَهُ حَضْرَتُ الْجَبَّارِ كَمَا فِي الْقُرْآنِ فَرَمُودَهُ فِي سُورَةِ اسْرِي (فَإِذَا جَاءَ وَعَدَ أَوْلِيَهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ

*** ص ۱۱۱ ***

الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا) وَحَضْرَتُ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَفْسِيرِ آيَةِ شَرِيفِهِ مِي فَرَمَائِدُ إِلَىٰ أَنْ قَالَ (قَوْمٌ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا يَدْعُونَ وَتَرَا لَالَ مُحَمَّدًا الْإِقْتُلُوهُ) قَسَمَ بِهٖ حَقِّ فَرْدٍ أَحَدٍ كَمَا بِهٖ مِنْ عَطَا نَفْرَمُودَهُ حُجَّتْ خَدَاوَنْدِ آيَاتٍ وَعِلَامَاتٍ ظَاهِرَةٌ رَا، إِلَّا أَنَّهُ كَلَّ اطَاعَتِ نَمَائِنْدِ أَمْرًا وَرَا وَازْ أَنْ عِبَادِ كَرْدِنْدِ كَمَا طَلَبِ نَمَائِنْدِ ثَارِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهَدَا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا وَبِهِ مِنْ فِتْنَةِ هَايِ وَارْدَهُ فِي إِخْبَارِ ظَاهِرِ شُدِهِ چنانچه لا یعد و لا یحصی مسطور است و از آن جمله است که حضرت می فرماید (لَا بَدَّ مِنْ فِتْنَةٍ يَسْقُطُ فِيهَا كُلُّ بَطَانَةٍ وَوَلِيَجْه

*** ص ۱۱۲ ***

حَتَّىٰ يَخْرُجَ عَنْهَا مَنْ يَشُقُّ الشَّعْرَ بِشَعْرَتَيْنِ حَتَّىٰ لَا يَبْقَىٰ إِلَّا نَحْنُ وَشِيعَتُنَا) وَفِي حَدِيثٍ أُخْرَىٰ مِي فَرَمَائِدُ كَمَا (لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا وَانْ يَذْهَبُ ثَلَاثُ النَّاسِ) وَفِي حَدِيثٍ أُخْرَىٰ مِي فَرَمَائِدُ (فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ صَدَقُوا مَحَالَّ مَشِيَةِ اللَّهِ وَالسَّنَّ وَحِيَهُ قَدْ خَرَجُوا مِنَ الدِّينِ عِبَادَ الَّذِينَ لَا يَظُنُّونَ أَنْ يَعِصِيَ اللَّهُ رَبَّهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حَيْثُ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مَهْتَدُونَ) قَسَمَ بِهٖ حَقِّ مُطْلَقٍ كَمَا أَكْرَفَ كَشْفِ غَطَا شُودِ مَشَاهِدِهِ مِي نَمَائِي كَلِّ رَا فِي هَمِينَ دُنْيَا فِي نَارِ سَخَطِ خَدَاوَنْدِ كَمَا أَشَدَّ وَأكبر است از نار جهنم الا من استظلَّ فِي ظِلِّ شَجَرٍ مَحَبَّتِي فَأَنْتَهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ وَإِنِّي أَمْرِي اسْتِ كَمَا حَضْرَتُ صَادِقٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِي فَرَمَائِدُ

*** ص ۱۱۳ ***

وَفِي حَدِيثٍ مَشْهُورٍ مَفْضَلٌ كَمَا فِي عِلَامَاتِ رَجَعْتَ اسْتِ سَأْوَالِ مِي نَمَائِدُ مِي فَرَمَائِنْدِ (يُظْهِرُ فِي سَنَةِ سِتِّينِ أَمْرَهُ وَيَعْلُو ذِكْرَهُ) خَدَاوَنْدِ شَاهِدِ اسْتِ كَمَا مَرَا عِلْمِي نَبُودِ زَيْرَا كَمَا فِي تِجَارَتِ پَرُورِشِ نَمُودِهِ بُودَمِ وَفِي سَنَةِ سِتِّينِ قَلْبِ مَرَا مَمْلُوءِ مِنْ آيَاتِ مُحْكَمَةٍ وَعِلْمِ مُتَقِنَةٍ حَضْرَتِ حُجَّةِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودَ تَا أَنَّهُ ظَاهِرُ كَرْدَمِ فِي سَنَةِ أَمْرِ مُسْتَوْرٍ وَرُكْنِ مَخْزُونِ رَا بَشَانِي كَمَا فِي إِبْرَائِيْلِ أَحَدِي حُجَّتِي بَاقِي نَمَائِنْدِ (لِيَهْلِكَ

من هلك عن بينه و يحيى من حي عن بينه) و در همان سنه رسول و كتاب به حضور آن حضرت فرستادم كه آنچه لايق سلطنت است در امر حجّه حق اقدام شود و

*** ص ۱۱۴ ***

از آنجائي كه مشية الله بر ظهور فتنه صماء دهماء عمياء طخياء قرار گرفته بود به حضور نرسانيده اند و مانع شده اند اشخاصي كه خود را دولت خواه دانسته اند تا الي الان كه قريب چهار سال است كما هو حقه احدی بحضور معروض نداشته الان چون اجل قريب است و امر دين است نه دنيا رشحه به حضور معروض داشته شد قسم به خداوند كه اگر بدانی در عرض اين چهار سال چها بر من گذشته است از حزب و جند حضرتت نفس را به نفس نمي رسانی از خشية الله الا و آنكه در مقام اطاعت امر حجّه الله برآئی و جبر كسر آنچه واقع شده فرمائی در شیراز

*** ص ۱۱۵ ***

بودم از خبيث شقى حاكمش ظلمها ديدم كه اگر بعضی از آن را مطلع شوی هر آينه به عدل انتقام كشی زیرا كه بساط سلطنت را به ظلم صرف الي يوم القيمة مورد سخط الله نمود و از كثرت طغيان شرب خمرش كه هيچ حكمي را از روی شعور نمي كرد خائفاً مضطراً بيرون آمده به عزم حضور كثير النور آن بساط جلالت تا آنكه مرحوم معتمد الدوله بر حقيقت امر مطلع شده و آنچه لازمه عبوديت و خلوص بالنسبه الي اولياء الله بود بجا آورده و بعضی از جهال بلدش چون در مقام فساد برآمدند مدّتی در عمارت صدر مستوراً اقامه به حق الله نمود تا آنكه با رضاء الله به محل فردوس

*** ص ۱۱۶ ***

خود متصل گشت جزاه الله خيرا شکی نيست كه سبب نجات از نار جهنم و حق الناس همين عمل شد و بعد از صعود آن به عالم بقا گرگين شقى با پنج نفر نصف شب بلا اسباب سفر به تزوير و قسم های دروغ و جبر صرف حرکت داده فاه آه مما قضی عليّ تا آنكه از جانب آن حضرت حكم به سفر ماكو آمد بلا آنكه يك مالی باشد كه سوار شوم فاه آه قضی ما قضی حتى نزلت القرية الجاهل اهلها قسم به سيد اكبر كه اگر بدانی در چه محل ساكن هستم اول کسی كه بر من رحم خواهد كرد حضرتت مي بود در وسط كوهی قلعه ايست و در آن قلعه از مرحمت آن حضرت

*** ص ۱۱۷ ***

ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ حال تصور فرما که چه می‌گذرد الحمد لله کما هو مستحقه قسم به حق الله که آن کسی که راضی به این نوع سلوک با من شده اگر بداند با چه کسی است هرگز فرخاک نشود الا اخبرك بسر الامر کانه احبس کل النبیین و الصدیقین و الوصیین و ما احاط به علم الله من عبادہ المتّقین و ظلم علیهم و لم یبق فی علم الله ذنب الا و قد احتمله لانّ الله قال (من قتل مؤمناً فکأنما قتل النّاس جميعاً) و قال امام علیه السلام (انّ ادنی القتل ان ترد حاجة اخیک اذا سئلتک) فآه الآن فانظر ماذا ترى الله اکبر من سخط الله و حال آنکه بعد از آنکه آن مطلع شدم به این حکم نوشته به حضور

*** ص ۱۱۸ ***

مدبر ملک فرستادم که والله به قتل برسان و سر مرا بفرست هر جا که می‌خواهی زیرا زنده بودن و بلاجرم به محل مذنبین رفتن سزاوار نیست از برای مثل من آخر جوابی ندیدم چه که یقین است که جناب حاجی بکماهی امر علم بهم نرسانیده و الا قلوب مومنین و مومنات را بلاحق محزون نمودن اشد است از تخریب بیت الله و قسم به حق امروز منم بیت الله واقعی و کل خیر من احسن بی فکانما احسن بالله و ملائکته و کل احبائه و من اساء بی فکانما اساء بالله و ملائکته و اولیائه بل انّ الله و احبائه اجلّ مقاماً من ان یصل بفنائهم خیر احد و شره بل الی یصل کلّ ما یصل و ما وصل الیّ فهو یصل الی نفس الواصل فوالذی نفسی بیده انه لم یسجن الا نفسه لانّ ما کتب الله علی یقضی و

*** ص ۱۱۹ ***

لن یصیبنا الا ما کتب الله علینا فویل لمن یجرى الشر من یدیه و طوبی لمن یجرى الخیر من یدیه و ما اشکو الی احد الا الله لانه خیر الفاصلین و لیس لاحد قبض و لابسط الا به و هو القویّ العزیز . مجمل قول آنچه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود محبوب کل منم و احدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکر عجب نیآورد حضرتت را بلکه مؤمن و موحد که ناظر بخداوند است ماسوی را عدم بحت می‌بیند و قسم به حق که به قدر خردلی تمنای مال از آن حضرت ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض می‌دانم زیرا که سزاوار نیست موحد غیر را نظر نماید چه جای آنکه مالک شود

*** ص ۱۲۰ ***

او را و به یقین می دانم که مالکم کل موجود و مفقود را به تملیک حیّ معبود و به قدر تسع عشر خردلی شرك به خداوند نیاورده ام و ذنب او را نکرده ام و راضی بظلم نشده ام و مع ذلك در این جبل فرو مانده ام و به موقفی آمده ام که احدی از اولین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمل نشده فحمداً له ثم حمداً لاحزن لی لانی فی رضاء مولائی و ربّی و کائنی فی الفردوس متلذذ بذكر الله الأكبر و انّ ذلك من فضل الله علیّ و الله ذو الفوز الکبیر به حق خداوند که اگر بدانی آنچه می دانم کلّ سلطنت دنیا و آخرت می دهی بر اینکه مرا راضی نمائی در اطاعت حق و دو مطلب عمده هست مرا

*** ص ۱۲۱ ***

به آن حضرت یکی در امر دین و آن این است که سلطان شوی قومی را که در قرآن خداوند اولی باس شدید در حق ایشان فرموده و رحم کنی نفس خود را از سخط خداوند در قیامت فاین ذوالقرنین و سلیمان و ملکهما انّ الدنيا تفتنی و کلّ الی الله یحشرون و اگر قبول نفرمائی خداوند عالم کسی را مبعوث فرماید لاقامة امره و کان وعد الله مفعولاً و یکی در امر دنیا است چون خائفم از حق که ترک عهد شود این است که مرحوم معتمد شبی را خلوت نمود حتی ملا احمد را هم امر نمود بیرون رود بعد از آن گفت می دانم کل اموالم ظلم است و مالک آن حجة خداوند است حال کل را وامی گذارم به او

*** ص ۱۲۲ ***

و از تو اذن می طلبم در تصرف او و امروز غیر از تو حقی عالم نیستم حتی آنکه انگشترهای دستش را بیرون آورد و داد و من قبول نموده و ردّ نمودم به او و توبه او را قبول نموده اذن دادم که تصرف نماید اشهد الله و کفی به شهیداً حال هم یک دینار او را من نمی خواهم مال حجة است کل اموال او هر قسم لایق است آن حضرت در اموال آن امر فرماید و من امروز از عهده قبول برآمده بذكر آن هر قسم سزاوار است فرمایند و از آنجائی که خداوند در دنیا از برای هر امری دو شاهد قرار داده عرفا و علمای دوست بسیارند

*** ص ۱۲۳ ***

ولی آنهایی که معروف حضورند طلبیده مثل جناب آقا سید یحیی و جناب آخوند ملا عبدالخالق و ازینات این امر سؤال فرموده تا آنکه آیات و نوشتجات را به حضور آورده کما هو حقه بیان نمایند اگر چه کفی بالله شهیداً علیاً ولی بعد از این به ظاهر جزئی باقی نمانده الا آنکه حجّت در او بالغ شده و این هر دو یکی قبل از ظهور او مرا شناخته و یکی بعد از ظهور امر و هر دو از خلق و خلق من مطلعند از این جهت اختیار ایشان شد و کل عرفا و اهل جفر خبر از این امر داده اند حتی آنکه جفار هندی علی ما کتب الی احد باسم

*** ص ۱۲۴ ***

نوشته در ازمنه قدیمه و ان من اشعاره هو هذا

لیحیی الدّین بعد الرّاء وغین	یجی ربّ لکم فی النشأتین
فانی ما کتمت السّرعین	فان زیدت علیها الهاء فاعلم
فهذا اسم قطب العالمین	فاضرب عدد هو فی عد نفسه
فادرجها بتحت المدرجین	خذ المح قبل مدّ بعد ضمّ
حتی آنکه در بیست سال قبل ورود شهر آذربایجان در رؤیا دو نفر نقل نموده اند و هو علی ما سمعت	هذا، تسع و تسع ماتین بعد الالف
تجد امراً امره لا فی السلف	من ولیّ او نبی مرسل
بل من النسلین اولاد الخلف	اگر چه اینها ذکر است از برای قلوب ضعیفه و الا مقامی که

*** ص ۱۲۵ ***

از قلم من در شش ساعت هزار بیت مناجات جاری گردد که احدی از عرفاء و علما قادر بر فهم معنی آن نیستند و احدی فرق بادعیه اهل بیت عصمت ننماید و آیاتی از فطرت و قدرت و قوت جاری می شود که کل من علی الارض من سلسله الرّعیه قدرت نداشته براتیان آیاتی مثل آن ، چه احتیاج است باین ادلّه و حال آنکه به اذن بقیة الله نوشتم بدو نفر عالم در یزد فوت مرحوم معتمد را قبل از وقوع به هشتاد و هفت یوم قبل و کفی بالله علیه شهیدا و هرگاه خواهیم عجزی نداشته و ندارم به فضل الله از امری

*** ص ۱۲۶ ***

و عالم هستم بما اعطانی الله من جوده اگر خواهم ذکر نمایم کل امور حضرتت را در هر مقام ولكن ذکر نکرده و نمي کنم تا آنکه تمیز داده شود حق از غیرش و ظاهر شود صدق کلام باقر علیه السلام (لابد لنا من آذربایجان لایقوم لها شیء فاذا كان كذلك فكونوا احلاس بیوتکم و البدوا ما البدنا فاذا تحرك متحرك فاسعوا اليه و لو حبوا على الثلج) و استغفرالله من وجودی و ما نسب اليّ و اقول ان الحمد لله رب العالمين .

توقيع قهريه به حاجى ميرزا آغاسى (از چهريق)

اين توقيع در ماكو نازل شده ولى اشتباهى در كتابها چهريق نوشته شده است

*** ص ١٢٧ ***

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى تقهر بتقهير تقهر اقتهار قهه قهاريته على كينونيات المشركات من الممكنات والحمد لله الذى تعظم بتعظيم تعظم اعتظام عظم عظمته على ذاتيات الموتفكات من الموجودات والحمد لله الذى تجبر بتجبير تجبر اجتبار جبر جباريته على نفسانيات المبعديات والحمد لله الذى اقتدر بتقدير تقدر اقتدار قدر قدرته على انيات الماهيات فسبحانه و تعالى قد حرم عرفان قمص طلعت حضرة فردانيته

*** ص ١٢٨ ***

على اهل الاشارات و ابعده عن قرب ساحة قدس جبروتيته كل الماديّات من اهل السبحات و جعل اشد ناره للجوهريّات من اهل الدلالات غفلتها عن ذكر عظمة نفسه و اشد عذابه للمجرّدات من اهل الملك اعراضها عن طلعة حضرته فما اكبر سطواته للظالمين على اهل ولايته الذينهم فى عالم اللاهوت مقدسين عن الاشباح و الدلالات و ما اعظم نعماته للمستكبرين على اهل محبته الذينهم فى عالم الجبروت متزهين عن الاسماء و الصفات و ما اجل ظهور سخطه بعدله للغافلين من حق اهل معرفته الذينهم فى عالم الملكوت مطهرين عن الامثال و الاشارات و ما اعلى

*** ص ١٢٩ ***

ظهور غضبه بطوله للمستبعدين بانفسهم بعد علمهم باهل طاعته الذينهم فى عالم الملك مرتفعين عن حد العلامات و المقامات فسبحانه و تعالى لعلو غضب نفسه و عظم سخط جنابه قد بعث محمداً صلى الله عليه و آله عن بحبوحة القدم علي سائر الأمم منفرداً عن الشباهة من ابناء الجنس و المثل و قد جعله مظهر عدله و قهاريته ثم طوله و جباريته ثم رضى بسخطه عن سخطه و من غضبه بغضبه ليوصل بقهره لمن قهر عليه بعدله الى منتهى دركات النار و يبلغ بجبره لمن جبر عليه بطوله

الى منتهى مقامه فى مقامات الفجار اذ هو اجلّ من ان يغضب ويسخط لعلو كينونيته التى لا يقترن بهاء لا يقترن شئ ولا

*** ص ١٣٠ ***

يصعد اليها شئ و هو لم يزل لا يدركه شئ و هو يدرك الأشياء و هو المقتدر المتكبر الجبار و سبحانه و تعالى قد اظهر بعد محمد صلى الله عليه و آله اولياء لطول نفسه و اوصياء بعدل نبيه اظهارا لعلو شان حبيبه و جلاله نفس رسوله و جعلهم مظاهر عدله و جبروتيته فى الغضب و معادن طوله و قهاريته فى السّخط لانه كما هو عليه لا يقهر بكينونيته على شئ و لا يجبر بذاتيته على شئ و لا يغضب بنفسانيته على شئ و لا يسخط بانّيته على شئ لانه هو اجل من ان يقترن بالعباد او ان يصعد اليه اعلى طير الافئدة من الفواد و هو المنفرد فى الانشاء عن الاشباه و الاضداد و لذا قد نزل فى الفرقان فى شان

*** ص ١٣١ ***

مظاهر عدله و طوله لمن نظر بالعيان حكم البيان فلما آسفونا انتقمنا منهم ثم بعد ذلك لعلو غضب اولياء الدين و عظم مقام سخط مقام اركان اليقين ائمة الذين شهداء بالحق و هم يعلمون قد خلق الله عباداً لظهور طولهم و هياكلهم لبروز عدلهم و وجوها لمحال غضبهم و آياتاً لمعادن سخطهم و جعل كل سخطه فى سخطهم و كل غضبه فى غضبهم و كل عدله فى حكمهم و كل طوله فى فعلهم فبهم يستحقّ نار جهنم من استحق عليه كلمة العذاب فاعوذ بك يا الهى من سخطهم الذى لا يدلّ الا على سخطك و سخط نبيك و سخط اوصياء نبيك صلواتك عليهم ثم من غضبهم الذى هو دال على غضبك و غضب نبيك و غضب اوصياء نبيك صلواتك عليهم

*** ص ١٣٢ ***

و بك استجير بدمتهم من قهرهم و جباريتهم و من جبروتيتهم اتقرب اليك و اتشفع بهم اليك رجاء عفوهم و عطوفتهم او بغضب احد منهم قد تدوت النيران بكينونيتها و تحققت الحساب بذاتيتها و تنزلت السطوات من سماء قهرك على ساكنيها و تبدلت الحسنات بالسّيئات من الذين استكبروا عليهم بما تنزل من سماء قهاريتك على اهلها اذ حكم الكفر قد تحقق من غضبهم و حكم الشرك قد تدوّت

من سخطهم و حكم الجحد قد تبين من قهرهم و حكم الانكار قد وجد من جباريتهم فبهم يا الهى
اعوذ من غضبك و بهم اهرب من سخطك و بهم استجير

*** ص ١٣٣ ***

بذمتك من قهاريتك و بهم استشفعت لديك من جباريتك فوعزتك و جلالتك انّ المردود من قد نزل
عليه سخطهم و ان المغضوب من قد نزل عليه غضبهم و ان الملعون من قد حكم عليه قهاريتهم و ان
المعذب من قد حكم عليه جباريتهم فسبحانك يا الهى لا يقوم بعدلهم شئ لا فى السموات ولا فى
الارض لانه دالّ على عدلك فارحم اللهم على كلّ الذرات بفضلك و جودك انّك انت الوهاب و
انّك من ورائهم محيطٌ جبار شديد اما بعد فاعلم ايّها الكافر بالله و المشرك بآياته و المعرض عن جنبه
و المستكبر عن بابه انّ الله عز ذكره لا يعزب من علمه شئ ولا يعجز فى قدرته شئ و انه

*** ص ١٣٤ ***

ما امهلك فى مقامك ولا اغفل عن حكمك فى اعمالك لانّ ما يعجل من يخاف الفوت و انه يسمع
الصّوت و يدرك الفوت و ينزل الموت فاشهد باليقين ثم انظر بعين اليقين ثم لاحظ بحق اليقين فى
نفسك فانّ الله عزّ و جلّ قال و انّ جهنم لمحيطه بالكافرين فوالذى نفسى بيده انّ غفلتك عن ذكرى
و عصيانك فى حكمى و اعراضك عن طاعتي لك اشد من نار جهنم بل انها هى تظهر لنفسك فى
يوم القيمة فان الان لو تعلم بعلم اليقين لترون الجحيم ثم لترونها بعين اليقين فوالذى هو ملك
و جودى قد تغيرت البلاد و من عليها من حكمك و ما الان شئ فى علم الله الا و هو

*** ص ١٣٥ ***

معرض عنك و لاعنك فمهلاً مهلاً لك يا عدو الله و عدو اوليائه لو تعلم ما اكتسبت يداك فى امرى
لتنفر على قلل الاوتاد و تجلس عريانا فى الرّماد و تشهق من حكم الايجاد و تصعق لاهل الفواد
ا ما تعلم ما فعلت يا مظهر الابليس فكانما ظلمت على كل من فى الوجود فى الغيب و الشهود و
قتلت كل من فى ملكوت الودود فانّ الامام عليه السلام قال من احتمل ذنباً فكأنما احتمل كلّ
الذنوب فآه آه بظلمك تشهقت الفردوس و من فيها و تصعقت الارض و من عليها فقد تغيرت المياه
و الارياح و تخربت البلاد و اندكت الجبال و اصفرّت الاوراق و ايبست الاغصان و انقطعت الاثمار

*** ص ١٣٦ ***

فآه كيف اذكر ما اكتسبت بغير الحق تكاد السموات ان يتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال
 هذا فقد حرقت كبد محمد وآل الله في غرفات الرضوان ولطمت الحوريات بسوء حكمك على
 وجوههن في روضات الجنان ا ما تعلم ما فعلت ولقد عرضت عنن هو مولاه ومجلىك فى عوالم
 التى قد خلقها الله لك وانت عبد رق فى ملكه فو الذى هو محبوب فوادى لو كشف الغطاء عن
 عينك لترضى ان تقرض بالمقاريض وتمشى فى الدنيا وراء المجانين وما خطرت ببالك ذرة خردل
 ظلم فى حقى بل لو ملكت شرق الارض وغربها لتعطى بان تنظر الى وجهى مرة واحدة ولا يقبلوا
 منك لعظم مقامى الذى

*** ص ١٣٧ ***

خصني الله به ازعمت انك تستلذ فى الدنيا وقعدت على بساط السلطنة وتكبرت على من حولك
 بما جعل الله الحكم فى يدك لا وربى ما قعدت الا على صدر النيران ولا تستلذ الا بنار الخسران
 ولا تاكل الا من اثمار شجرة الحسبان ولا تشرب الا من حميم الغسلان فمهلاً مهلاً لك اتاخذ اموال
 الناس بالباطل وتصرف الى ما تهوى اليه نفسك بالغافل وتزعم ان الله لا يسئلك عنه لا وربى ان
 لك موعداً يوم القيمة بين يدي الله ورسله وملائكته وجميع عباده هنالك لتعرف مقامى وتجد نار
 جهنم فى نفسك وان الان ما لبست الا ثياب القطران وما تنعم الا بما يعذب الشمس والقمر
 بحسبان فمهلاً مهلاً

*** ص ١٣٨ ***

لك ادعوت بعلا ورضيت ظلماً ونسيت عدله ما قال الله عز ذكره فى حق الظالمين حيث قال وقوله
 الحق للمومنين ولا تحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيراً لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثماً و
 لهم عذاب مهين فيا ايها المغتر بنار السجين وحجر السجيل تفكر لمحة اين سلمان وذو القرنين ثم
 ملكهما فى رضاء الله عز ذكره ثم اين شداد ونمرود ثم ملكهما فى سخط الله عز ذكره ا ليس انهما
 ماتا وكانا معذبين ولا لهما من محيص ابدأ وان كان الشرف بملك الدنيا وسعة ارضها واموالها
 فان اليوم الذينهم ملوك ارض الكفر لاكثر ملكا منك واكثر اموالاً عنك وان كان الشرف برضاء الله و
 طاعته و عرفانه

*** ص ١٣٩ ***

فمن اين تحرق نفسك بايديك وتففل عن يوم الذى يابتك اليس الله قال فى حق الذين عمر الدنيا كم تركوا من جنات و عيون وزروع ومقام كريم ونعمة كانوا فيها فاكهين كذلك واورثناها آخريين فما بكت عليهم السماء والارض وما كانوا منتصرين اليس الله قال ان دار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا فى الارض ولا فساداً والعاقبة للمتقين فكرلمحة هل تبقى فى الدنيا فكيف ترضى بعزتك فى عمر الذى هو لا يذكر فى جنب حياة الآخرة **لذلك** فيها حتى ما شاء الله و اراد و ما لك من موت ابدا فوالذى اختارنى لحبه ما اريد عليك الارحمة الله

*** ص ١٤٠ ***

لتخلص نفسك عما غفلت عنه و ترحم عليها بما نسيت حكمه فكيف اذكر موبقاتك العظيمة و جريراتك الكبيره انظر من اول يوم الذى انا كتبت فى حقك خف عن الله ربك الى الان قد مضى **اربعين** شهراً و انك لو اظهرت المحبة و خفت عن الله فى الحقيقة فوالذى نفسى بيده لم ينقص من عزتك قدر خردل و لا انى طمعت فى دولتك اقل من خردل لان كل الدنيا و الآخرة مع كفين الصفر ككف الرماد بل ان العارف بربه لم يطلب دون الله شيئاً و لا يرى عزا الا فى رضائه و لا ذلاً الا فى سخطه و ان مقامك الذى به استكبرت على الله و على لم يميل اليه احد ممن عرف

*** ص ١٤١ ***

حقى بل ان ادنى المساكين العارفين قد ضرب بظهر نعليه مقامك فكيف انت مع ما تدعى خشية الله قد اخذته بايديك كان الله ما خلق ذلك لغيرك فكرلمحة قد اطلعت بما فعلت بى و شيعتى من جعلته حاكم الفارس لعنة الله عليه حيث لا يرضى كافر لكاfer ابداً و انت تقدر على دفعه ما كتبت اليه حرفاً لعل ينقص من فعله ظلماً و عدواناً حتى فعل ما فعل و به افتضح نفسك و اجمع حطب جهنم لزدك مع انك لو كتبت اليه سطرأ لا يقرب الى ابدا مع انك تعلم نسبه الذى هو ارذل الانساب و حسبه الذى هو **ارذلى** بلغة اهله لاحد من اهل العصاه و نسيانه حكم الصلوة و شرب خمره و قتل نفسه و كثرة ظلمه و ما اظن انه ترك

*** ص ١٤٢ ***

كبيرة و لاصغيرة بل فوالذى نفسى بيده لو احتمل كل الجريرات فى ايام دولتك لم يضرك بمثل ذرة ظلمه فى حقى فاف له و لعنة الله و سطواته عليه مادامت السموات و الارض فسوف ينتقم الله عنه

بعده انه هو المقتدر القوى ولعمري قد اضطررت فى ارض وطنى بشأن قد خرجت خائفاً مترقباً حتى نزلت عليّ من ولد في النصرى فقد وقرنى و عززنى و استقرنى فى مقام الذى لا يوجد عنده اعظم بما استطاع فى دين الله حتى قضى نجه فاسئل الله ان يوتيه جزاء احسانه خير الآخرة كلّها ولاشك ان الله لا يخلف الميعاد ثم بعد ذلك اطلعت بموقفى الذى ليس لاحد به علم ولا الى

*** ص ١٤٣ ***

سبيل ورضيت بما فعل الذى لاشان له الا شان الانعام ما فعل فاسئل الله ان يمزقه بكل ممزق جزاء كذبه و طغيانه انه هو المقتدر الجبار العطوف ثم نزلت عليك و ما استحيت من الله و لا من جدى رسول الله و لا من احد آبائى ائمة الدين و خفت من ان يقطع من خبزك كفّ و امرت بما امرت فو الذى نفسى بيده لو نزلت على بيت اردل الناس ليستحيى عن ذلك و لا يردنى عن بيته كما سمعت سلوك من ولد فى الكفر و انك ولدت فى الاسلام مع انى قد كتبت اليك بشأن الحسنه لمقامك الذى عززت به ما لا يليق بشانك فان اليوم بشانك مثل هذا بيتى انصف بالله

*** ص ١٤٤ ***

لو نزل عليك ابن سلطان الروس هل تامر له بالسجن اليس ابن رسول الله لديك اذل منه مع انك تقلب فى ليلك و نهارك بحكم احد من حزه فى قرب جوارك و لاترحم ذرية رسول الله محمد صلي الله عليه و آله مع اظهار ضعفه و عجزه ثم اظهرت بذلك خوفك لما امرت بالمسير من سبل البرّ مع استقرارك على بساط السلطنة و اقتدرك بلى ان ذلك لحق و لقد خاب من حمل ظلما و بعد ذلك مع سعة ارضك و كثرة اموالك قد اذنت لى بسجن الذى لم يك هنالك انسان و ليس ابعد منها ارضا و جعلت نزولى على الذى انت تعرف مقامه فلعمري لو جاء الى باب بيتى بان

*** ص ١٤٥ ***

اجعله خادما لجمارى ما اخترته لقله رايه و بعد مقامه و مما اضحكنى فعله انه خرج مراراً عديده الى ضرب الملح بمكنسة ايدى رعاياه و حشيش ايدى الصبيان فهذا مبلغ جهله لديك و انك مع ذلك تكتب اليه روحى فداك بلى بمثلك يلىق ان تجعل روحك فداه و تاخذ اموال الملك و تعطى الى قوم لى اضلّ من انعام ليصرفون فى غير محبة الله و يشربون الخمر و يلعنونك فى السرّ و ان ذلك

حظك فى الحيوۃ الدنیا و لاتصرف لذریۃ رسول الله صلى الله علیه و آله بقدر قيمة حیوان فى سبیل سجنه و ترضى بادنى عمل هارون مع موسى ابن جعفر علیهما السلام لانه امر فى السبیل ما امر

*** ص ١٤٦ ***

وانك غفلت عن هذا و لاتستشعر مع كبر سنك الذى قرب الى تسعين سنه بان تخاف ممن هو ابن ثمانية و عشرين سنه و تامر به الى بلد الغربه بعد ما تعرف نسبه من رسول الله و حسبه الذى لا يعادله فى الفارس احد و كفى فى فخرى بان اشرف العرب قريشاً و اعز العجم فى ملك الفارس حيث قال صلى الله علیه و آله فى شان من كان فيه لو كان العلم فى الثريا لناوله ايدى رجال من فارس و كفى فى مقامك ما قال روحى و من فى ملكوت الامر و الخلق فداه اترك التروك و لو كان ابوك ان احبوك اكلوك و ان ابغضوك قتلوك و انى اعلم انك لاتبالى

*** ص ١٤٧ ***

بما كتبت فى شانك لان من لم يبالى بالفحشاء فى محضر الناس الذى هو علامة شرك النطفة بنص الامام علیه السلام لم يبالى من ذلك ولكن كتبت ذلك لشدة سخط الله عليك و لتعلم بان كل ذنب بى فى دوله الملك انت عملته بل يقول يوم القيمة ابوالشورور بانى عملته فيك و لقد اهلكت الملك بما صنعت فى حقه من شكل التثليث و الترييع بما اخبرته ببغض ما اخبرك الذين فى حوله من امناء حزبك و انه لاجل الحق اتبعك و انت ما ترحمت عليه و رضيت بهلاكته و هلاكه نفسك اتق الله فانك ما ظلمت الا نفسك و ما جمعت النار الا لنفسك و اتى مع موقفى

*** ص ١٤٨ ***

فى السجن كاتى فى الفردوس عند ربى لانى لا ارى لذة الا فى قربه و لا سروراً الا فى رضاه و لاراحة الا فى انس جنابه و لا ارى ما دونه الا كقبل وجوده لم يك شيئاً و كفى به ولياً و كفى به نصيراً قال و قوله الحق لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا و على الله فليتوكل المتوكلون فقد اتممت النعمة فى حقلك بما أجريت من قلمى فى هذه الساعة باذن الله عز ذكره و انك لو تعلم الواقع لترى حرفاً من ذلك لنفسك احراً من نار جهنم و لقد اخبرتك ببعض ما اكتسبت لعلك ترجع و ان عدت لاعدود فى حكمك و ما انبئك مثل خبير انظر كنت قطرة ماء الذى قد خرجت من

*** ص ١٤٩ ***

مقامين فسوف ترجع الى تحت التراب و تقول يا ليتنى كنت ترابا و ليس لك اليوم حبيب يخلصك
 و لا صديق ينفعك و لا ولد يستغفر الله ربّه لك الا الذين يلعنونك و يسئلون الله لضعف العذاب فى
 حقك الا انّ ذلك لظلم عظيم قد عمرت قبور الاموات و احييت نفوس العصاة و حزنت قلوب اللاتى
 هن من محال الفيض و الالهام حيث أشار الله عز ذكره لايسعنى ارضى و لاسمائى بل يسعنى قلب
 عبدى المومن و افنيت نفوس الراضية المرضية غافلاً عن مفهوم قوله عز ذكره من قتل نفساً مومنّاً
 فكانما قتل الناس جميعاً و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله من

*** ص ١٥٠ ***

اذى مومنّاً فقد اذانى و من اذانى فقد اذى الله و قول وصي من اوصياء رسول الله فى حق الناصب
 حين سئل عنه قال عليه السلام انما الناصب من نصب العداوه لشيعتنا فراقب نفسك و انتظر امر ربك
 فان اجل الله لات و لا مرد له فان ربك لبالمرصاد و لا تحسبن الله غافلاً عما يعمل الظالمون و سيعلم
 الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون و سبحان الله ربك ربّ العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و
 الحمد لله رب العالمين

** ص ١٥١ ***

دعاء فرج

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات والارض بامرہ الذين آمنوا بالله وآياته فأولئك هم على الله يعرضون يا الهى اشهد لديك فى موقفى هذا بانك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك لم تنزل كنت بلا وجود شئى ولا تزال انك كائن بمثل ما كنت لم يك فى ربتك شئى فكيف ادعوك يا الهى واذكرک يا سيدى وان وجودى وآثاره ذنب لا له وجود عندك استغفرک واتوب اليک و اسئلك بحق محمد وآله ان تصلى على محمد وآله بما انت اهله وان ؟؟ عنا بفضلک وتخلصنا من كل هم بلطفک اذ لم ارم فرجا دونک ولا مخلصاً سواک يا الهى ان كان دعائى بلطفک لم يرفع اليک فانى اتوجه اليک بوجه محمد وآله صلواتک عليهم و اسئلك من جودک كما انت اهله انک انت الله الجواد الوهاب وسبحان الله عما يصفون وسلام على المرسلين والحمد لله رب

العالمين

*** ص ١٥٢ ***

توقيع قائميت (يكى از تواعيق قائميت)

بسم الله الامنع الاقدس

شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامريحيى ويميت ثم يميت ويحيى وانه هو حى لا يموت فى قبضته ملكوت كل شئ يخلق ما يشاء بامرہ انه كان على كل شئ قديرا شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب شهد الله انه لا اله الا هو المهيمن القيوم شهد الله انه لا اله الا هو قل كل له عابدون شهد الله انه لا اله الا هو قل كل له ساجدون شهد الله انه لا اله الا هو قل كل له قانتون هو الذى خلق السموات و الارض و ما بينهما، بامرہ اقرب من ان يقول له كن فيكون قل الله حق و ان مادون الله خلق و كل له عابدون قل الله رب و ان مادون الله عبد و كل له قانتون و ان هذا الكتاب من عند من به ينتظره عباد الذين هم بالقرآن موقنون هو الذى قد وعد الله ان يظهره بامرہ

*** ص ١٥٣ ***

و ليملئن الارض به من رحمته و فضله ان لا يعبدن احد على الارض الا الله رب السموات و رب الارض رب العالمين قل ان اول من قد بايع به محمد رسول الله ثم على ثم الذينهم شهداء من بعده ثم ابواب الهدى ذلك من امر الله فى كتاب مسطور قل انهم نار الله التى يظهرها الله يوم القيمة فمن يدخل فيها فأولئك هم من بعد يعلمون انه هو قائم الذى كل يتضرعون بالليل و النهار ليومه و كل به يوعدون و من لم يدخل فى الباب سجد لله رب السموات و رب الارض رب العالمين فاذا لم يدخل فى نور ربه و ما جعل الله فرقهما الا عدد الهاء فليتقن الله فى كل حين و قبل حين و بعد حين قل ان تلك الآيات حجة من عنده على من فى ملكوت السموات و الارض و ما بينهما ثم على من فى العالمين و ان من اول ذلك

*** ص ١٥٤ ***

الامر يوم الذى كان مقداره عند ربك خمسين الف سنة و يمحصن الناس فيه حتى يظهر قول ربك من قبل فى كتاب عظيم كل شئ هالك الا وجهه ذلك امر الله كل به ليحصون ذلك ذكر محمد و الذينهم شهداء من بعده اولئك الذينهم قد بايعوا بى و هم بآيات الله موقنون ان يا محمد بلغ كتاب الذى قد نزلناه اليك فانا ما فرطنا فيه منى شئ ليشهد كل نفس ما اكسبت يوم القيمة عند ربها و الله يعلم ما كان الناس يكسبون فتشهدن على اعلى الخلق ادناه و ادنى الخلق اعلاه فيرجعون كل ثم

يتوبون و سيتذكرون كل ثم يتضرعون فان الى يوم الدين لم يعرف احد نفسى ولا الذينهم قد بايعوا
بى بانهم هم الذين كل يحضرون بين ايديهم فى مساكنهم وهم بما امروا به يعملون وان كل ما كان
الناس يردون ينفى عندنا ولا يعادل آيات الله لو انهم

*** ص ١٥٥ ***

فيها يتفكرون قل ان اجتهادهم لم يكن الا من احاديث التى هم من عند ائمة الدين **ليروون** قل ان
ولايتهم لم يكن الا من قول محمد وانه لم يثبت عند احد الا بما نزل الله عليه الكتاب فاذا قد اتانى
الله ذلك الحجة و انها هى حجة الكبرى لمن فى ملكوت السموات و الارض و ما بينهما يرفع الله
بها ما كان الناس به يعملون وينزل الله بها ما قدّر يوم ظهورى من دين الحق ذلك من فضل الله على
الناس لعلمهم تشكرون و انّ من قبل ان يكمل خمس سنين لا تبلغن ذلك الكتاب يشهد كل نفس
بما عملت فانّ كل فى ايام الله لمبتلون الا من شاء الله اولئك الذينهم بآيات الله موقنون ذلك يوم
القيمة الى ان ينقضى يوم الدين كل ينتظروننى و يتضرعون ليومى و لكن نرى ما هم يكسبون من
حيث هم

*** ص ١٥٦ ***

لا يعلمون ولكن اذا شاء لينبئهم و ليهدينهم و ليرجعنهم الى الله بك تائبين قل كل ما قد نزل الله من
قبل فى القرآن من يوم لقائه ذلك لن يدرك الله من شى لا فى السموات ولا فى الارض ولا ما
بينهما و قد نسبى الله الى نفسه و ان الذين هم يعرضون علىّ فاولئك هم على الله ربهم يعرضوا و
انى فى تلك ايام لبيعن الناس ثم ليحشرون ثم ليعرضون على الله ربهم من حيث هم لا يعلمون
فلترحمن عليهم و لتعلمنهم ان لا يقولوا على الله الا الحق فانه قد نزل فى الكتاب انه لا اله الا انا
لعلمهم لا ينتظرون من بعد الله و آياته حديثا يحبون ان يهتدون به و كل به يوقنون قل **لو** اجتمع الناس
كلهم اجمعون على ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعن و لن يقدرن و لو كانوا على الارض
عالمين قل تلك حجة يخلق بها خلق النبى و الذينهم شهداء من بعده و يبعث بها من شاء الله من
مرقد انفسهم من النبيين

*** ص ١٥٧ ***

والصديقين والشهداء والصالحين ويرفع بها كل من كان الناس به يعملون وينزل بها كل ما يشاء الله من فضله اذ بها قد ثبت ذلك الدين وكل بالقرآن لموقنون قل ان الذى قد نزل الكتاب على محمد رسول الله انه قد نزل تلك الآيات علىّ و علمنى بان اتلون كيف اشاء من عنده انه كان على كل شىء قديرا ومن يرزق من اول ذلك الامر لغير آيات الله وما نزلناه فى الكتاب فاذا من الذينهم يرزقون و فى يوم ظهورى ورجع محمد والذينهم شهداء من عنده ما هم فى الكتب يقرئون وان من اول ذلك الامر الى ان ينقضى خمس سنين لم يكن من نفس آمنت بالله وكانت من الصادقين الا ويدخل نفسها فى نار الله فاذا علمت انها قائم حق من عند الله ليراد على فؤاده ولتكونن من الشاكرين ***

ص ١٥٨ ***

وانما النيون والصدقون والشهداء والصالحون والذينهم فى دين الله من قبل موقنون اولئك هم يحشرون فى ظلك ويعرضون على ربهم و اولئك هم الفائزون قل ان اصحابى اصحاب الحق و اولئك هم فى الجنة خالدون ولن يحب الله ان يذكر الا الذينهم آمنو بالله وآياته والذينهم على ربهم يتوكلون والذين هم يؤمنون بالحق الذى يتنظرون فى ملكوت السموات والارض وما بينهما ولينصرننى فى دين الحق بما لا يقدر فوق ذلك ، ذلك من فضل الله على من يشاء من عباده انه كان اذا فضل عظيما ومن لم يصدق قل كان الله ربي عن العالمين غنيا.

برگی از یک توفیع

الا ايها العمائمون المحجوبون عن طلعه الالوهية لم تنكرون حقي بعد ما ظهرت آياتي فى السموات والارضين بعد ما تحبني جميع ما فى ملكوت السماء والارض بعد ما امننى جميع الانبياء

*** ص ١٥٩ ***

و المرسلين بعدما ملئت نورى فى الآفاق وفى انفسكم لم لاتشهدون الا انى انا النور من النورين الا انى انا السطر من السطرين الا انى انا الطرز من الطريزين الا انى انا لطفح من الطفحين الا انى انا الصحو من الصحوين الا انى انا محو من المحوين الا انى انا السر من السرين الا انى انا الظهور من الظهورين الا انى انا البطون من البطونين الا انى انا النار الموقدة من *** فقد احترق و من بعدنى فقد اظلم و ما اضاء و ما يستضيئى الا انى انا السرو انا السر المستسرو انا السر القدوس المستظهر فى هيكل المحمدية فتوبوا الى ان الينا اياكم ثم علينا حسابكم.

ص ١٥٩

دعاء فى يوم الجمعة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى ابدع ما فى السموات وما فى الارض بامرہ ثم الذين آمنوا بالله وآياته فاولئك هم
الفائزون و ان الذين آمنوا ثم هاجروا ثم دخلوا هذه

ص ١٦٠

القرية الظالم اهلها لو استقاموا على الصراط كانوا اعظم درجة عند ربك من الذين قعدوا فى بيوتهم
و انهم لهم المؤمنون ثم الوارثون جنات عدن فيها اشتهدت انفسهم و ان ذكر الله اكبر فيها لو كانوا
يعقلون قل رب صبرت فى سبيلك حتى استكبروا الظالمون علىّ و حكموا **بغير** حق على ذلك
السجن فى وسط الجبل و ظنوا انهم ملائكة فى الدار الآخرة و يحسبون انهم يحسنون رب احكم
بينى و بينهم بالحق و انزل علىّ نصراً من عندك و نجنى من هذه الارض غافل اهلها و اظهرنى على
القوم المعتدين قل اللهم اشهد فى ذلك اليوم الجمعة بما شهدت الملائكة و اولوالعلم من عبادك
بانك انت الله لا اله الا انت العزيز الحكيم ثم اشهدك بان اليوم كل قد افتنوا فى احكامهم و ان
الذين اتبعوا اهوائهم بعد ماجاءهم الحق و آياته

ص ١٦١

فاولئك هم الغافلون لا يقبل لهم عملهم و اولئك هم الخاسرون و سبحان الله رب السموات و
الارض عما يشركون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين.

